



قسمت اول

# نبرد با، بی دینی

## درباره کسروی و کسروی گرایان

تالیف: شیخ مهدی سراج انصاری

تحقیق: سید ملک محمد مرعشے

## به نام خدا

اللهم عجل لوليک الفرج

[www.bahatismiran.com](http://www.bahatismiran.com)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما رادر این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی ( بهائیت در ایران [www.bahatismiran.com](http://www.bahatismiran.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشدرا دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahatismiran@bahatismiran.com](mailto:bahatismiran@bahatismiran.com)

[bahatismiran@gmail.com](mailto:bahatismiran@gmail.com)

[info@bahatismiran.com](mailto:info@bahatismiran.com)

[bahatism1@yahoo.com](mailto:bahatism1@yahoo.com)

بسم الله الرحمن الرحيم

به دینداری بساط افکنده هر جا دین براندازی

که از دین و دیانت بهره کم داده است دیانش

«جامی»

نبرد بابی دینی

درباره کسروی و کسروی گرایی

تألیف

دانشمند مجاهد

حاج آقا شیخ مهدی سراج انصاری

تحقیق از:

سید ملک محمد مرعشی

تهران ۱۳۹۱

## مقدمه‌ای

### بر «نبرد با بی‌دینی»

حساسیتی که اسلام ستیزان برای طرح مجدد فرقه سازان بی مغز و منحرف نشان می‌دهند، می‌کوشند نوشته‌های مغرضانه کزاندیشان، عناصر مطرود و منفوری چون احمد کسروی را که به نوعی سر در سفارتخانه انگلیس داشتند، بعد از کهنه شدن بر سر زبان‌ها اندازند؛ بهترین دلیل گویای استفاده مستکبران از افکار منحط عناصر دین ستیز هویت باخته‌ای است که تحت فرمان استکبار سلطه گر بوده‌اند.

به یاد آوردن احمد کسروی، ابوالفضل برقی، عماد مظفریان و موسی موسوی، منحرفان شیعه ستیز تاریخ معاصر، در کتابی به نام «کسرالصنم=شکست بت» توسط «عصر بن محمود ابوعصر» در لندن که بر ضد احادیث «اصول کافی» نوشته شده است، در کنار پژوهش فردی به نام «استالی»<sup>۱</sup> از کارمندان اطلاعات سفارت آمریکا و پخش برنامه های تحریف گرانه محمد امینی و بهرام مشیری به وسیله رسانه‌های بیگانه وابسته به صهیونیسم بین المللی درباره احمد کسروی و کسروی‌ان، تجدد چاپ نوشته‌های مغرضانه کسروی که در دوران قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی هم ممنوع الانتشار بود و بر سر زبان‌ها انداختن اسامی منحرفان وطنی که در خدمت وهابیت بودند و در نوشته‌هایی که وهابیان در مراسم حج علیه شیعه منتشر می‌سازند، از آنها یاد می‌شود نه حکایت از تهاجم فرهنگی دشمن به ایمان و اعتقادات ملت به ویژه جوانان ما دارد، زیرا احمد کسروی و حکمی زاده، دو منحرف وابسته به استعمار را اصلاح طلب معرفی می‌کنند و متقابلاً مصلح مجدد کبیر امام خمینی، و شهید نواب صفوی که در معرفی امثال کسروی نقش اساسی را داشتند خشونت-گرا<sup>۲</sup> می‌نامند.

این‌ها و شواهد زیاد دیگری بیان کننده، بل هشدار دهنده خطری است که قلدران سلطه جوی داخل و خارج، جهت به انحراف کشاندن نسل جوان در پی آن می‌باشند. تردیدی نیست هر گونه غفلت از این مهره‌های هویت باخته دین ستیز که مأمورند به هر نوع ممکن احکام الهی و باورهای دینی را به استهزاء گرفته، فسیل شده هائی مانند کسروی را که بعد از اعدام، گورستان‌های مسلمین از قبول جسدش خودداری کردند<sup>۳</sup> بر سر زبان‌ها اندازند، تقویت دین ستیزان وهابی، بایی و بهائی است که در کنار سکولار و لائیک به میدان برخورد همه جانبه با انقلاب شکوهمند اسلامی آمده‌اند تا همان

<sup>۱</sup>I.Stali

آروزنامه نشاط: اسفند ۱۳۷۷

<sup>۳</sup>آشنایانش مجبور شدند جسدش را مخفیانه در حفرةای پنهان سازند (کارگزاران فرهنگ و سیاست/ موسسه کیهان: ۷۲/۴)

را انجام دهند یا به سامان رسانند که هجوم منورالفکرانی نظیر میرزا آقا خان کرمانی و فتحعلی آخوندزاده، شریعت سنگلجی و اسداله خرقانی، احمد کسروی<sup>۴</sup> و... مطرح کرده‌اند.

در چنین وضعیتی که کژاندیشان با اهداف ضد اسلامی به تجدید کهنه شده‌های انحرافات پاسخ داده شده پرداخته‌اند، سزاوار نیست آنان که از عهده سخنرانیها برمی‌آیند یا توان تحقیق و نوشتن دارند، از لاک خاموشی بیرون نیایند. شبهه روشنفکران به بهانه دگر اندیشی و نواندیشی اجتماعی که ظاهراً به دین زدائی هم آلوده نیست، نه این که فقط همه ارزش‌های سنتی و جلوه‌های فرهنگی را با کژاندیشی‌های مورد پسند استعمار تعریف کنند، بل در رابطه با دین مبین همان روش را پی گیرند، خطرناکتر رواج دهند که منحرسانی از قماش کسروی داشتند که خوشبختانه هوشیاران نکته سنج، خردمندان با تحقیقات جامع، چون سدی در برابر توطئه‌های تکرار از انحرافات کژاندیشان دین ستیز هویت گریز متمایل به فرهنگ «بی فرهنگی» سرویس‌ها و جریان‌های انگلیس و آمریکا که در قالب طرح‌های ایران ستایی و باستان گرایی یا دین سازی مرموزانه فعالند ایستاده‌اند، تاگفته باشند وقت آن گذشته است که هرکژی و خطایی را برنویسندگان، اندیشه پردازان و لیدرهای فکری و فرهنگی مآب چوب زبان و آسان سنج ببخشانیم و خود را از آوارگاه نه نقد بنیادی، بل ابطال آرای خصمانه دور نگه داریم. ما نیز در کنار گروه محققان مجاهد زبده که بدون ترس و وا همه با کمال صراحت، انحراف‌ها و کژی‌ها را گناه نابخشودنی دانسته‌اند، با تجدید چاپ رسالتی نظیر «نبرد با بی‌دینی» تألیف دانشمندی مجاهد که با قلم و بیان، به مبارزه با احمد کسروی قیام کرد. در کنار ستیزندگان با منحرسان ایستاده‌ایم؛ باشد وظیفه‌ای را که شیعه بودن به عهده ما گذاشته است، اداء کرده باشیم!

کسروی را بشناسید

هر چند می‌باید راز و رمز زندگی

کسانی را که با زشت‌ترین زشتی‌ها و

زیبائی‌های خود قسمتی از تاریخ عصر و زمان

خود شده‌اند از «حدیث دیگران» به دست آورد و با

تحلیل منصفانه شیرازه کرد، تا مورد استفاده نسلی قرار گیرد

که با او هم عصر و همراه نبوده‌اند، ولی بعضاً همان گزارش‌های ضد و

نقیض آنهایی که سرنوشتشان تاریخ شده است، بهترین سند و مدرک در جهت تعریف آنان می‌باشد. در مورد شناسائی احمد کسروی با این که حمایت کنندگان او بدنام‌های تاریخ بوده و هستند و مخالفانش مصلحان مجددی چون حضرت

امام خمینی می‌باشند- و این امر تحقیق پیرامون او را آسان می‌سازد. ولی باز به اظهارات شخصی او پیرامون وقایع زندگی خصوصی اش نیاز است. زیرا هم چنان که براساس افکار و عقاید امثال کسروی حکم بر کفر و ایمانشان کرده‌اند، برای تعیین جهات زیادی از عملکرد اجتماعی- سیاسی اینگونه افراد منحرف کژاندیش که در مسیر خواست استعمارگران گفته‌اند و نوشته‌اند، نیاز به اظهارات آنها می‌باشد. که البته در استفاده از این منبع اطلاع رسانی نیز محقق باید مراقب تزویر امثال کسروی باشد و بداند این گروه به اصطلاح روشنفکران غرب زده یا منورالفکران فرنگ رفته برای به انحراف کشاندن آنهائی که دریافت و استنباط ایشان تعیین کننده است خلاف واقع گفته و نوشته‌اند که این لازمه‌ی ضروری نقش بازی کردن جو فروشان گندم نما می‌باشد.

البته از تحقیقات صورت گرفته پیرامون شناسائی بازیگران تاریخ معاصر فهم می‌شود، محققان زبر دست تیز هوش، چنان استادانه از میان وارونه نویسی‌ها و مزورانه گوئی‌ها واقعیت‌ها را به دست آورده، به تاریخ سپرده‌اند که هر محقق مدبر کاردانی، به دندان بگیرد سرانگشت.

امید است آنان که چون راقم سطور براساس احساس مسئولیت مسلمان شیعه بودن از چنین ذخائر علمی و میراث‌های تحقیقی سرنوشت ساز استفاده می‌کنند، نه فقط امیر خطیری را که عهده دار شده‌اند مانند پیشینیان به سامان رسانند، بل ابهاماتی را که گذشت زمان در رابطه با نقش سیاه امثال کسروی نسبت به اسلام و ایران مسلمان و ایرانی شیعه نمودار می‌سازد برطرف نمایند.

### کسروی ؛ از تولد تا دانش آموزی

احمد کسروی تبریزی که در تاریخ ۵ مهرماه ۱۲۶۹ به دنیا آمده، به سال ۱۳۲۴ شمسی<sup>۵</sup> در سن ۵۵ سالگی به لحاظ حملات او علیه مسلمات و مقدسات، دین سازی و کفرگوئی، به افتاء مرجعیت شیعه، مهدورالدم اعلام شد و توسط سید حسین امامی به اجرا درآمد، نیاکان خود را چنین معرفی می‌کند: «خانواده ما، در تبریز خانواده ملائی بوده است. از نیاکانم نامهای چند تنی را می‌دانم؛ پدرم حاجی میرقاسم، پدر او میراحمد، پدر او میرمحمد تقی، پدر او میرمحمد بوده که از جمع آنان [میر محمد و میر محمد تقی و میر احمد هر سه عنوان ملائی و پیشوائی داشته‌اند].»<sup>۶</sup>

کسروی درباره پدرش حاجی میرقاسم توضیح می‌دهد: «من دوازده سال از زمان او را دریافتم که شش سالش را نیک به یاد دارم.»<sup>۷</sup> «پدر من نخست زمانی درست خوانده، سپس در بازار به بازرگانی می‌پردازد و از ملایی دوری می‌گزیند.»<sup>۸</sup> کسروی بعد از این که می‌نویسد: «کیش او [پدرش] شیعیگری می‌بود»<sup>۹</sup> به نوع شیعه بودن پدر هم اشاره می‌کند

<sup>۵</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم- شماره هفتم- نیمه یکم تیر ۱۳۲۲: ۳۰۲

<sup>۶</sup> شماره ویژه پرچم. سال یکم- شماره هفتم- نیمه یکم تیر ۱۳۲۲: ۳۰۲

<sup>۷</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم- شماره هفتم- نیمه دوم تیرماه ۱۳۲۲: ۳۴۲

<sup>۸</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم- شماره هفتم- نیمه یکم تیرماه: ۳۰۲

<sup>۹</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم- شماره هفتم- نیمه دوم تیرماه: ۳۴۰

روضه خوانی به خانه ما پا نگذاشت»<sup>۱۰</sup> در واقع پدرش شیعه‌ای از سنخ شیعیان شناسنامه‌ای بود، سعی داشته به لحاظ رسم بلکه اقتضای روزگار تظاهر به شرع را روش زندگی سازد.

سپس اشاره به اوضاع دینی - سیاسی پدر که مصادف با دوازده سالگی او نیز بوده، می‌نماید - که بهترین راهنمایی جهت مذهب خانواده کسروی است - می‌نویسد: «در آن زمان یکی از گرفتاری‌ها در ایران کشاکش شیخی و کریمخانی<sup>۱۱</sup> و متشرع بود. این کشاکش از زمان فتحعلی شاه برخاسته و در تبریز کار به خونریزی انجامید و این زمان هرگروهی جداگانه از دیگران زیستندی و ملا و مسجد و کتاب‌هاشان جدا می‌بود. شیخی با متشرع یا کریمخانی رفت و آمد نکردی. دختر به آنان ندادی تا توانستن کینه و دشمنی نشان دادی، در این باره هم پدرم رفتار دیگری می‌داشت. زیرا با آنکه از گروه متشرعان می‌بود با شیخیان و کریمخانیان مهربانی کردی و به همگی آنان سلام دادی و حال پرسیدی. یکی از خوشبختی‌های پدرم داشتن دوستان پاکدل و نیک نهاد می‌بود. ده، بیست تن دوستانی می‌داشت که به پدرم دلبستگی بی‌اندازه نشان دادی و او را «آقا» خوانده، پاس بسیار داشتندی. پدرم به آن‌ها «داداش گفتمی و رفتار برادرانه کردی. این دوستان پدرم و رفتارشان، خود داستان جذابی است. در اینجا خواستم آن است که چند تن از آن دوستان پدرم از شیخیان می‌بودند را معرفی کنم»:

یکی از آنان حاجی جواد دیزجی بود که همچون پدرم فرش فروشی کردی و تا ده سال پیش زنده می‌بود و تبریزبان او را می‌شناسند. دیگری حاج زین العابدین دیزجی می‌بود که در باتوم بازرگانی می‌داشتی و هر چند سال یکبار به تبریز می‌آمدی و خود یکی از شیخیان کینه تور می‌بود و با این حال با پدرم برادری داشت.»<sup>۱۲</sup>

آنچه در شناسایی ملای خانوادگی پدر کسروی نباید فراموش شود، این هشدار کسروی می‌باشد، که می‌نویسد پدرش چندین بار برای اختلاف اعتقادی که متشرعان با شیخیان، پیروان احسانی و رشتی دو جاسوس فرقه ساز داشته‌اند می‌گفته است: «این اختلاف را به میان ما دیگران انداخته‌اند.»<sup>۱۳</sup> البته صحیح همین است چون فرقه شیخیه را امپراطوری عثمانی به وسیله شیخ احمد احسانی ساخته و انگلیس‌ها به وسیله کاظم رشتی روسی الاصل وابسته به امپراطوری تزار از هر خطری حفظ کردند، در مقابل شیعیان قرار دادند، کجرویهای شیخیه رد و قبول‌های اختلاف انگیز شد هم چنان که وزارت مستعمرات انگلیس با «وهابیت» بین سنیان آتش اختلاف را روشن کرد.

ولی باید توجه داشت منظور پدر کسروی که دوستانی شیخی - آن هم از نوع کینه توز آن - داشته است، در اختلاف بین متشرع و شیخی، ابطال مسلک استعماری شیخیه نیست؛ بلکه منظور پدر کسروی از دیگران که اختلاف انداخته‌اند،

<sup>۱۰</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم - شماره هفتم - نیمه دوم تیرماه: ۳۴۲.

<sup>۱۱</sup> البته شیخیان مجموع کسانی هستند که شیخ احمد احسانی و کاظم رشتی را قبول داشته و بعد از آن به گروه مختلف تقسیم شدند که در تبریز و کرمان و همدان سکونت داشتند. در واقع کریمخانی یکی از شاخه‌های شیخی است. جهت اطلاع کامل به کتاب «فتنه‌گران سیاست سیاه» تألیف اینجانی رجوع نمایند.

<sup>۱۲</sup> شماره ویژه پرچم - سال یکم - شماره هفتم - نیمه دوم تیر ۱۳۲۲: ۳۴۲

<sup>۱۳</sup> شماره ویژه پرچم - سال یکم - شماره هفتم - نیمه دوم تیر ۱۳۲۲: ۳۴۲.

عالمان دینی شیعه می‌باشند که این ثابت می‌کند پدر کسروی وابسته به فرقه شیخیه بوده است. شیخیه ای که نتیجه-اش بابتی گری نهایتاً بهائی گری شد و هم زمینه‌ی کسروی گری را در احمد کسروی تولید کرد.

به هر روی از آنچه کسروی نقل کرده، به دست می‌آید پدرش شیخی بوده و احمد پسر دین ساز او کاملاً از وضعیت پدر و بی‌اعتباری فرقه «شیخیه» در شیعه مطلع بوده است. پدر رندکهنه کار شیخی که خود را پشت تظاهر به تشیع مخفی کرده بود، قبل از طرح هر گونه سؤال فرزندش. احمد پیرامون شیخیه، با ادعای این که اختلاف را دشمن بین متشرع و شیخی انداخته، معاشرت و ارتباط خود با شیخیه را توجیه کرده است. ولی از آنچه کسروی در پی این گزارش می‌آورد «پدرم مرد ساده‌ای می‌بود و از سیاست بیگانگان کمتر آگاهی نمی‌داشت»<sup>۱۴</sup> می‌توان نتیجه گرفت کسروی برخلاف پدر، شکل‌گیری «شیخیه» را از جمله سیاست‌های بیگانگان می‌دانسته؛ در صورتی که دین‌سازی کسروی با جشن کتاب سوزی و جسارت به مقدسات و هتک حرمت پیامبر اکرم، نتیجه انحرافی است که حاصل ارتباط تنگاتنگ خانواده با شیخیان و تأثیرگذاری شیخیگری بر آن‌ها است.

### تحصیلات

احمد کسروی ۱۲۱ سال قبل در محله «هکما وار» تبریز به دنیا آمد. پدرش میر قاسم، نام پدر خود میر احمد را بر او نهاد. احمد در دامن مادری بیسواد از خانواده‌ای کشاورز و تحت سرپرستی پدری که «مدتی به مکتب خانه» محلی مرسوم ن‌زمان رفته بود و با شغل فرش فروشی امرار معاش می‌کرد<sup>۱۵</sup> دوران طفولیت را به زمان کودکی رسانده، پدر او را به مکتب خانه گذاشت تا خواندن و نوشتن فارسی و عربی را بیاموزد. که خود می‌نویسد: «پس از قرن بایستی به کتاب‌های گلستان و جامع عباسی و نصاب و ترسل و ابواب الجنان و منشآت میرزا مهدی خان و دره نادری و تاریخ عجم و تاریخ و صاف پردازم [زیرا] کتاب‌های درسی، اینها می‌بود.»<sup>۱۶</sup> سپس بعد از این که می‌نالد: «این‌ها هیچ یکی برای درس بچگانه نوشته نشده و برخی از آنها پر از واژه‌ها و جمله‌های عربی بسیار دشوار است» در ارتباط با خود می‌نویسد: «من که نه فارسی می‌دانستم نه عربی، کارم به این کتاب‌ها افتاده بود و چون آخوند نیز فارسی نمی‌دانست، می‌بایست این‌ها را در خانه از پدر و یا از خویشانم یاد گیرم.»<sup>۱۷</sup> اما به دست آوردن این که چه شد احمد فرزند حاجی میر قاسم فرش فروش تبریزی، پشت به شغل پدر کرد و در مسیر دانش‌اندوزی قرار گرفت، مسأله‌ای است که به دست آوردن آن اگر چه ضروری نیست، ولی با اشاره به آن مقدمه ما نقص تحقیق کمتری را خواهد داشت.

کسروی به مدت چهار سال که به مکتب خانه می‌رفت، می‌نویسد: «کتاب‌ها را خودم خواندم و پیش رفتم» پس «از این کتاب‌ها نوبت به «صرف میر» رسید»<sup>۱۸</sup> که می‌بایست طبق روال تحصیلی می‌گذراند؛ ولی می‌نویسد: «در سال ۱۲۸۱

<sup>۱۴</sup> شماره ویژه پرچم- سال یکم- شماره هفتم- نیمه دوم تیر ۱۳۲۲: ۳۴۲.

<sup>۱۵</sup> زندگانی من/ احمد کسروی: ۶ و ۵.

<sup>۱۶</sup> شماره ویژه پرچم/ سال یکم- شماره هفتم/ نیمه یکم تیر ۱۳۲۲: ۳۰۵.

<sup>۱۷</sup> زندگانی من: ۹.

<sup>۱۸</sup> زندگانی من: ۳۰۵.



شمسی - ۱۳۲۰ قمری - [ که او ۱۲ ساله بوده است ] ، رابها می دیدم پدرم به اندیشه فرو رفته، بسیار اندوهناک است. چون راز خود را بیرون ندادی، ما به چیزی پی نمی بردیم ولی [ بعد از این که ] مرگ پدرم رخ داد، دانستیم چگونگی این بوده که در اروپا در نتیجه پیش آمدی که نمی دانیم [ چه بوده ] بازار فرش بسته بوده و فرش هایی که پدرم با دیگران به استانبول می فرستاده اند از یک سال در آنجا مانده به فروش نمی رفته و در نتیجه زیان بسیار بزرگی به پدرم از این راه می بود. ... ۱۹

... تا این که می نویسد: « شب شنبه یازدهم دی ماه مطابق با پنجم شوال هنگامی که از بازار باز می گشته، در نیمه راه دل درد سختی می گیرد... فردا پیش از نیمه روز درگذشت و تنها این جمله را در آخرین ساعت گفته است: « پسر من، میر احمد درس بخواند، باید همیشه یک عالمی در خانواده ما باشد، ولی نان ملائی نخورد، نان شرک است. »<sup>۲۰</sup> این نشانه همان ضدیت با روحانیت است که نتیجه گرایش پدر کسروی با فرقه شیخیه مخالف مرجعیت شیعه می باشد. ولی پسرش که با آخوند مکتب سازش نداشت و از ملائی نیز بیزار بود، بعد از مرگ پدر، فرصت اعمال نظرش را به دست آورده به مدت سه سال تحصیل را رها می کند، می نویسد: « نوبت به صرف میر رسید که ناگهان مرگ پدرم رخ داد، خواه ناخواه از مکتب دور گردیدم »<sup>۲۱</sup> برای به دست آوردن « خواه ناخواه » که علت ترک تحصیل است به این گفته اش توجه کنید، می نویسد: « زیرا تا آن جا که در درس رسیده بودم دیگر در همکاران آموزگاری نمی دانستم و می بایست هر روز به شهر روم و بازگردم، و این با سال من که تازه به سیزده رسیده بودم نساختی »<sup>۲۲</sup> و لذا درس را رها کرده به کار پدر مشغول می شود. ولی اطرافیان مسأله درس خواندن او را یادآور می شدند. چنان که می نویسد: « در آن سه سال و کمتر که به کار پرداختم، همیشه گفتگوی از درس نخواندن من در میان بود... گفتم پس از درس خواندن باید به ملائی بپردازم و من بیزارم آن گاه در این کوی به ملایان سخت می گذرد »<sup>۲۳</sup> « ملا محمد فاضل ملای این کویست و از گرسنگی همیشه در ناله و گله است »<sup>۲۴</sup> - این اظهار در صورتی است که مکرر نوشته ملایان مفتخورند - ولی با تردستی خاصی برای این که مسأله بیزاری از ملائی او در آن روزهای بی کسی مشکل ساز نشود، و راحت طلبی را که نتیجه درس ملائی نیست، پنهان دارد، مسئولیت سرپرستی مادر و برادران و خواهر کوچک را بهانه قرار داده، به یاری قییم خود حاجی میر محسن که وصی پدرش نیز بود، اداره کار قالیبافی پدر را بر عهده می گیرد.<sup>۲۵</sup> در صورتی که حضور قییم در زندگی کسروی و خانواده اش که وصی پدرش نیز بوده، و وجود منبع درآمدی مانند کارگاه قالیبافی جهت تأمین مخارج زندگیشان کفایت کننده بوده است، و نیازی نداشته که کسروی برخلاف وصیت پدر ترک تحصیل کند. علاوه گویا فراموش کرده بود که علت ترک تحصیل را نبود آموزگار در حکماور و ممکن نبودن سفر به شهر عنوان نموده است.

<sup>۱۹</sup> از ننگانی من: ۳۶۸

<sup>۲۰</sup> از ننگانی من: ۳۶۸

<sup>۲۱</sup> از ننگانی من: ۳۰۵

<sup>۲۲</sup> از ننگانی من: ۲۳

<sup>۲۳</sup> از ننگانی من / احمد کسروی: ۲۶

<sup>۲۴</sup> شماره ویژه پرچم - سال یکم - شماره هفتم - نیمه دوم مرداد: ۴۲۶.

<sup>۲۵</sup> روشنگران ایرانی و نقد ادبی / ایرج پارسی نژاد: ۲۳۲

و این حکایت می‌کند کسروی نقشی در تأمین مایحتاج خانواده نداشته است؛ خصوصاً این که در ادامه گزارش فوق می‌آورد: «روزی حاج میر محسن آقا مرا پیش خود خواند و چنین گفت: شما باید بروید درس بخوانید. گفتم از درس خواندن باید به ملایی پردازم، و من گذشته از وصیت پدرم خودم از ملایی بیزارم.»<sup>۲۶</sup> و برای اینکه عدم رضایتش را از ادامه تحصیل گفته باشد، می‌نویسد: «ولی باز با این گفته‌ها مرا ناچار گردانید که بار دیگر به درس پردازم.»<sup>۲۷</sup> ولذا بعد از فرونشستن بیماری وبا در سال ۱۲۸۳ که ایران را فرا گرفته و در تبریز کشتار زیادی داد، کسروی با همه بیزاری که از فراگیری علوم و معارف اسلامی داشت، به اصرار خویشان بخصوص وصی پدرش ناچار به مدرسه طالبیه تبریز می‌رود و در آنجا صرف و نحو عربی، معانی و بیان، بدیع و منطق، اصول و حکمت می‌آموزد. ولی دوباره به بهانه این که ادامه درس بعد از مقدماتی که اشاره کرده در تبریز امکان نداشت می‌بایست به نجف اشرف می‌رفت<sup>۲۸</sup> ولی در اصل برای این که «نیروی مغزی خود را [ با آموختن معارف اسلامی ] فرسوده و بیکاره»<sup>۲۹</sup> نکند، در ۲۰ سالگی بعد از چهار سال درس خواندن که دیگران به اعتبار گفته «به پایگاه ملایی» رسیده بود، برایش ادعای نائل آمدن به «درجه اجتهاد»<sup>۳۰</sup> نموده‌اند، دوباره می‌خواهد به بهانه تأمین زندگی خانواده ترک درس و بحث کند که حاجی میر محسن وصی پدر مانع می‌شود، از او می‌خواهد به مسجد برود امامت کند و به موعظه مردم مشغول شود.

بعد از اینکه اشاره می‌نماید بهانه‌هایش برای نرفتن به مسجد و رد کردن امامت جماعت مقبول واقع نمی‌شود، می‌نویسد: «کوتاه سخن آنکه مرا با زور و فشار ملاگردانیده بودند ولی خود در رنج و سختی می‌بودم»<sup>۳۱</sup> اگر بخواهیم بدانیم منشأ این دلزدگی چه بوده؟ می‌نویسد چون ملائی گرسنگی دارد<sup>۳۲</sup> و «خود باختگی» به هنگام وعظ<sup>۳۳</sup> و برای این که بی‌آبرویی شکم بارگی و راحت طلبی اش را تحت الشعاع موضوعی عوام پسند مطرح کرده باشد، اضافه می‌کند: «و آن که زیرک است با فریبکاری و سالوسی نان می‌خورد»<sup>۳۴</sup> وبعد مزورانه متذکر می‌شود «به ویژه که همیشه وصیت پدرم را به یاد می‌آوردم»<sup>۳۵</sup> که گفته بود «پسر من میر احمد ... نام ملایی نخورده نام ملایی شرک است»<sup>۳۶</sup> ولی نان قرآن سوزی، نان کفر و الحاد، نان دغلبازی، نان رضا خان قلدر خوردن شرفش بیشتر است.

اما آنچه مسأله بی‌رغبتی کسروی از مسجد و امامت جماعت، وعظ و موعظه کردن مردم را زیر سؤال می‌برد، این یادداشت اوست، می‌نویسد: «ملایی در حکماوار که از یک خاندان بی‌چیزی برخاسته و تازه به ملایی پرداخته بود، داماد حاجی میر محسن آقا (قیم ما) گردید و او خانه‌ای برایش خرید، محکمه و مسجد نیای ما را به او واگذاشت. آنگاه مرا

<sup>۲۶</sup> شماره ویژه پرچم ۷/۱: ۴۲۶

<sup>۲۷</sup> شماره ویژه پرچم: ۴۲۷

<sup>۲۸</sup> زندگانی من: ۳۸

<sup>۲۹</sup> زندگانی من: ۳۸

<sup>۳۰</sup> روشنگران ایرانی و نقد ادبی/ ایرج پارسی نژاد: ۲۳۲

<sup>۳۱</sup> زندگانی من: ۵۵

<sup>۳۲</sup> زندگانی من: ۵۳

<sup>۳۳</sup> زندگانی من: ۵۵

<sup>۳۴</sup> زندگانی من: ۵۳

<sup>۳۵</sup> زندگانی من: ۵۷

<sup>۳۶</sup> زندگانی من: ۲۹

ناچار گردانیدی درس گیرم» کسروی این حادثه را با چنین تعبیری آغاز می‌کند «در این میان مرا یک گرفتاری رخ داد.»

۲۷

حال حضور یکی از ملایان در همکاموار گرفتاری کسروی بوده؟ یا خانه دار شدن این ملای تازه وارد به همکاموار؟ یا این که مسجد نیای کسروی به ملای تازه وارد واگذار شده کسروی را گرفتار کرده؟ جوابی است که باید به استناد وقایع زندگی احمد کسروی داده شود. بدون تردید هر کس به استنباطی که از زندگی نامبرده خواهد داشت، نتیجه می‌گیرد.

### کسروی از تظاهر به مشروطه خواهی؛ تا خانه نشینی

این ایام از زندگی کسروی که به بحث و درس در مدرسه طالبیه تبریز می‌گذشت و به واسطه خواستگاری مادر و عمه ساکن قراملک از دختر سیزده ساله حاج میر محسن [قیم] که دختر عمه دیگر او بود<sup>۳۸</sup> مراسم ازدواج کسروی هم صورت می‌گرفت. اوضاع سیاسی ایران زمینه را برای مخالفت ملت از ادامه حکومت‌های استبدادی آماده می‌کرد. عاقبت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را امضاء نموده، در همان سال قانون اساسی توسط شورای ملی تدوین گردید. چند روز بعد از اینکه قانون اساسی به امضاء مظفرالدین شاه رسید، درگذشت. پسرش محمد علی شاه به سلطنت رسید، پس از مدتی با این که مشروطه را در زمان ولیعهدی امضا کرده بود به مخالفت با آن برخاست، به خواست و دستور او فرمانده روسی بریگاد قزاق - لیاخوف - مجلس شورا را به توپ بست، قلع و قمع آزادیخواهان زاد گشت. مردمان تبریز، گیلان و اصفهان بلافاصله قیام نموده، به قصد گرفتن پایتخت به سوی تهران حرکت کردند. روز ۲۷ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ هجری قمری تهران توسط مجاهدین مشروطه خواه فتح گردید، مشروطه خواهان محمد علی شاه را از سلطنت خلع نموده، پسر ۱۲ ساله وی احمد شاه را به سلطنت گماشتند.<sup>۳۹</sup>

احمد کسروی محصل ۱۷ ساله مدرسه طالبیه تازه داماد که به امامت مسجد پدری خود نیز سرگرم بود، دچار درگیری و خونریزی چهارماهه تبریز می‌شود و بنا بر ادعای خویش با این که بیشتر مردمان همکاموار و خانواده‌اش دشمن مشروطه بودند، او نسبت به مشروطه حساسیت پیدا کرده، لکن دلبستگی خود به مشروطه را پنهان می‌داشته، می‌نویسد: «یک چیزی که مایه دل آزرده می‌شد این می‌بود که چنانکه نوشته‌ام مردان خانواده ما بدخواه مشروطه می‌بودند. مردم کوی نیز بیشتر همین حال را داشتند... من از کم سالی که ۱۷ ساله بودم به سخنی پرداختمی و سهشهای [=احساسات] خود را پنهان داشتیم»<sup>۴۰</sup> ولی مسأله به اینجا خاتمه نمی‌یابد، زیرا کسروی می‌نویسد: داماد حاجی میر محسن که با جناب او نیز بود به خانواده می‌گوید: «این مشروطه چی شده روزنامه هم می‌خواند، می‌ترسم مذهبش خراب شود، به درس هم نمی‌کوشد و همیشه به انجمن می‌رود.»<sup>۴۱</sup> این نوع اظهار نظرها موجب می‌شود قییم و پدر زن و شوهر عمه‌اش حاجی

<sup>۳۷</sup> زندگانی من: ۴۲

<sup>۳۸</sup> زندگانی من: ۱۶۳

<sup>۳۹</sup> گیتاشناسی کشورها - چاپ کارون / شماره انتشاراتی: ۱۵۴ صفحه ۶۹

<sup>۴۰</sup> زندگانی من: ۴۵

<sup>۴۱</sup> زندگانی من: ۴۳

میر محسن از او رنجیده شود، رفتارش را با او عوض کند. دنیا در مقابل چشمان او چنان تیره و تار می شود که می نویسد: «در هکماوار زندانی و خانه نشین می بودم و همیشه باز شدن راهی را برای رهایی از آن زندان می بیوسیدم.»<sup>۴۲</sup>

۴۳

اما آنچه قابل اعتنا است ، و مهم می نماید این نوع اعترافات کسروی می باشد که در ایام خانه نشینی او نتیجه داده، همان محرک اصلی بیزاری او از دین مبین اسلام است که در اظهار نفرت از ملائی، گاهگاهی بر زبان جاری می کرد و در مدت خانه نشینی که به ترجمه قرآن مشغول بوده به ظهور می نشیند؛ چنان که می نویسد: «نخست تکانی که [در] اندیشه ها و باورهای من پدید آمد از این داده بود.»<sup>۴۴</sup> این انحراف نهفته درونی که تا این زمان پنهان بوده، بعد از به ظهور نشستن ، چنان کسروی را مشغول می سازد که می نویسد: «و به خود با یا [=بایسته، لازم] می شمردم که اندیشه کار دیگری کنم.»<sup>۴۵</sup>

ولذا همزمان با به ظهور نشستن انحرافات درونی او که با اظهار شک در احکام و جزئیات دینی توأم بود، محمد علی میرزای مخالف مشروطه و طرفدار استبداد بازگشته، جنگ میان مشروطه خواهان و هواداران او بالا می گیرد. آنطور که نوشته اند ستاره دُمَداری در آسمان پیدا می شود، کسروی را سرگرم می سازد، در نتیجه با خواندن مقاله ای در ماهنامه چاپ مصر جذب علوم ستاره شناسی می شود؛ می نویسد: «همین مرا واداشت که به جستجوی دانش های اروپایی روم و کتاب هایی به دست آورم. گاهی نام فیزیک و شیمی را شنیده بودم و این بار به آرزوی دانستن آنها افتادم»<sup>۴۶</sup> درست در همین ایام ارتش روس در پس اولتیا تومی به مشروطه خواهان تبریز حمله می کند. اخبار تکان دهنده و مقامت دلیرانه مجاهدان مشروطه، کسروی را وا می دارد از منبر برای شورانیدن مردم استفاده کند و زمینه ای برای رهائی او از دین و انجام وظایف دینی شود؛ زیرا می نویسد: «این بود که ملایان زبان به تکفیر می گشادند و مردم را به روگردانی از من، بلکه به بدگویی، بازمی داشتند... ولی در برابر همه این بدی ها یک نیکی در میان بود و آن این که به شوند همین پیشامدها از یک سو مردم نیز از من نومید شده، دست از گریبانم برداشتند و بدین سان زنجیر ملایی از گردنم برداشته شد.»<sup>۴۷</sup>

بار دیگر کسروی با غلبه به اصطلاح خود هواداران استبداد بر تبریز که با حمایت ارتش روس فراهم آمده بود، ترجیح داد در خانه بنشیند و خود را با خواندن کتاب سرگرم کند. ولی این بار تلاوت قرآن و مطالعه مجموعه های دینی نبود،

<sup>۴۲</sup> انتظار می کشیدم.

<sup>۴۳</sup> زندگانی من: ۵۷

<sup>۴۴</sup> زندگانی من: ۴۳

<sup>۴۵</sup> زندگانی من: ۴۱

<sup>۴۶</sup> زندگانی من: ۴۴

<sup>۴۷</sup> زندگانی من: ۴۶

بلکه سرگرم خواندن کتاب‌های حساب و هندسه و جبر مهم تر مقابله ستاره شناسی و فیزیک با دانش های نوین و افراد این فن بود. که با معرفی کتابفروش شهر با آنان آشنا شده، رفت و آمد می نمود. ۴۸

### کسروی از ترک ملایی ؛ تا ورود به مدرسه آمریکایی‌ها

هواداری از مشروطه‌ی غیر مشروعه و سخنانی که بر خلاف معتقدات و باورهای مشهور می گفت ، طلاب مدرسه طالبیه را به اعتراض واداشت ؛ حتی کار به مشاجره و برخورد با کسروی رسید. ۴۹ او که در باطن اعتقادی به معارف دینی نداشت و به اجبار ملائی را پذیرفته بود، بعد از ارتباط با متجددین و مطالعه آثار روشنگران غیر مذهبی مشروطه، مانند ملکم خان، طالبوف و فتح علی آخوندزاده ۵۰ و مطالعه مجلات، از اتفاقاتی که در اروپا و غرب می گذشت مطلع شده به تدریج بیشتر و بیشتر شیفته آن سرزمین می شد. ۵۱ واضح است با چنین گرایش هایی در کنار بی علافگی کامل به علوم اسلامی و سنت جاریه مرسوم نزد عالمان دین و مجامع دینی، مردم را متوجه این واقعیت می ساخت. اگر چه احمد کسروی در کسوت عالمان دینی است، ولی در عمل و اندیشه راهی را که می رود که با صورت ظاهری او منافات دارد.

مثل روحانیون، بعد از سخنرانی روضه نمی خواند، مردم را موعظه نمی کند، حرف های روشنفکران را تکرار می کند، باورهای مأنوس مردم را زیر سوال می برد. مهم تر با مشروطه تبریز که مانند اصفهان و تهران رنگ و بوی مذهبی نداشت مرتبط بود، کتاب های متجددین را آشکارا با خود حمل می کرد.

این گونه موضوعات زمینه بدبینی روحانیون محله حکماوار نسبت به کسروی را روز به روز بیش از پیش می کرد تا اینکه مردم روحانیون او را طرد کردند، به تعبیر خودش : « مردم نیز از من نومید شده، دست از گریبانم برداشتند و بدینسان زنجیر ملائی از گردنم برداشته شد. » ۵۲

بعد از ترک محراب و منبر در کنار آن همه گرفتاری ها مجالش نمی دادند کارگاه کوچک فرش بافی پدر را به راه اندازد، فشار تنگدستی که گاهی موجب می شد با فروش کتاب های دوران ملائی امرار معاش کند و ... نتوانست از دلبستگی او به روشنفکر مآبی و تقلید متجددین بکاهد؛ چنان که می نویسد: « با آن همه گرفتاری ها رشته دانش ها را از دست نهشته، همچنان دنبال می کردم. یکی در رشته ریاضیات نیک پیش رفته بودم، دیگری تاریخ را دوست می داشتم و کتاب های تاریخی بسیاری خریده بودم. » ۵۳

۴۸ روشنفکران منحرف: دکتر علی اصغر میلانی تبریزی: ۱۰۲

۴۹ زندگانی من: ۲۶

۵۰ ایران در دوره واپسین / احسان طبری: ۲۶۱

۵۱ زندگانی من: ۴۳

۵۲ زندگانی من: ۴۶

۵۳ زندگانی من: ۵۴

در تابستان ۱۲۹۳ خورشیدی، روزهای جنگ جهانی اول که شوق و هوس دانش های نوین او را کلافه کرده بود، متوجه می شود نیاز مبرم به آموختن زبان فرانسوی و انگلیسی دارد چنان که می نویسد: « در ۱۲۹۴ می خواستم به مدرسه آمریکاییان مموریان اسکول بروم زیرا دانش ها را که دنبال می کردم خود را نیازمند دانستن یکی از زبان های اروپا می دیدم.»<sup>۵۴</sup> و لذا تصمیم می گیرد وارد مدرسه آمریکایی های تبریز شود ولی از آنجا که سن زیادش مانع ثبت نام می شود به پیشنهاد مستر چپ مدیر مدرسه معلمی عربی را قبول می کند تا فرصتی داشته باشد انگلیسی بیاموزد.<sup>۵۵</sup> پس از یک سال که با جدیت فراوان از عهده زبان انگلیسی و فرانسوی برمی آید به امید این که در باکو و تفلیس کاری پیدا کند راهی آن دیار می شود. بعد از مدتی با شنیدن خبر مریضی مادرش به تبریز باز می گردد.

### کسروی از آموزگاری ، تا رسوائی زن بارگی

کسروی از تیرماه ۱۲۹۵ مطابق اول رمضان ۱۳۳۴ که تبریز را به سوی قفقاز و تفلیس ترک می کند تا مهر ماه بدون این که کاری پیدا کند روزگار را در باکو، قفقاز و تفلیس گذراند. با هر دارو دسته ای نیز گفتگوها داشت. می نویسد: « جای افسوس بود که شهریور پایان یافت، آموزشگاه ها گشاده شد و من کاری برای خود پیدا نکردم.» مهرماه از نیمه گذشته بود که می نویسد: « نامه ای از مستر چپ رئیس مدرسه آمریکایی از تبریز رسید که می نوشت چون شاگردان در درس های شما خوب پیش رفته بودند، آموزشگاه از شما ارجحی می کند و یک چهارم به ماهانه شما افزوده خواهد شد، و چون شاگردان شما را می خواهند، کسی به جایتان گذارده نشده، یا زود بازگردید یا با تلگراف آگاهی دهید.»<sup>۵۶</sup>

کسروی با دریافت تلگراف بر سر ماندن در تفلیس یا رفتن به تبریز دچار سردرگمی می شود. چنانکه می نویسد: « این نامه مرا به یاد تبریز انداخت. نه می توانستم از تفلیس دل برکنم و نه می توانستم تبریز را فراموش کنم.» تا اینکه روز سوم تفگرافی از مادر دریافت می کند: که اگر زود نیاید مرا نخواهید دید.»<sup>۵۷</sup> به ناچار تصمیم بازگشت می گیرد. با ورود به تبریز و دیدار مادر به مدرسه آمریکایی ها می رود. متوجه می شود دو تیرگی مسلمان و ارمنی که قبل از سفرش به تفلیس به لحاظ مسائل اعتقادی بود به کشاکش بی معنایی به عنوان هواداری از انگلیس یا عثمانی که در عراق می جنگیدند تبدیل شده است. می نویسد: تا آخرهای اسفند این اوضاع را تحمل کرده بودم که به او می گویند به لحاظ پاسخی که در جواب ریشخند آموزگار ارمنی دادید، چند تن از جوانان ارمنی تصمیم گرفته اند بیرون از آموزشگاه آسیبی برسانند. کسروی می نویسد: « من بی آنکه چگونگی را به شاگردان مسلمان بگویم و کار را به زدو خورد برسانم ، بهتر دانستم آهسته خود را بیرون اندازم. هنگام عصر از در دیگر آموزشگاه بیرون رفتم. ارمنیان فهمیده دنبال کرده، در بازار که رسیدم عبايم را از دوشم ربودند. من در همان جا به کلانتری رفته، کلانتر را همراه برداشته به آموزشگاه

<sup>۵۴</sup> زندگانی من: ۸۰

<sup>۵۵</sup> زندگانی من: ۸۱

<sup>۵۶</sup> زندگانی من: ۹۸

<sup>۵۷</sup> زندگانی من: ۹۹

بازگشتم...»<sup>۵۸</sup> کسروی در پی این جنجال رفتن به مدرسه را ترک می کند. به دعوت اداره فرهنگ در دبیرستان آذربایجان به تدریس می پردازد. در این زمان که سال ۱۲۹۶ خورشیدی بود، شورشیان بلشویک قیام نموده، نیکلای دوم امپراتور خودکام و ستمگر را از تخت به زیر انداختند. در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، ایران نیز شاهد جنبش های زیادی بود که هر کدام به ایجاد حزبی انجامید، در تبریز حزب دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی اعلام موجودیت نمود. آنگاه که حزب «دموکرات قانونی» نیز رسماً شروع به فعالیت نموده، در برنامه های حزبی با «دموکرات آذربایجان» اختلاف پیدا می کنند. کسروی به اتفاق چند تن دیگر به عنوان میانجی برگزیده می شوند و اینجاست که کسروی به دموکرات ها می پیوندند و روزهای پنجشنبه در نشست هایی که در حیاط تجدد برپا می شد شرکت می کرد.<sup>۵۹</sup> و بعدها به عضویت در گروهی به نام «تنقیدیون» که انتقادهائی به خیابانی و هوادار او میرزا تقی خان رفعت<sup>۶۰</sup> داشتند درمی آید که با قیام خیابانی جمع آنان پراکنده می شود.<sup>۶۱</sup> کسروی بعد از این که با شیخ محمد خیابانی اختلاف پیدا می کند و به «تنقیدیون» گروه مخالف حزب دموکرات آذربایجان می پیوندد، با انحلال این حزب و دو ماه خانه به دوشی و اختفا وارد تهران شده، می کوشد برای خود کاری بیابد ولی ناامیدانه به تبریز باز می گردد.

تا این که رکن الملک صدر رئیس شعبه دیوان کشور که رئیس «استیناف آذربایجان شده بود به تبریز می رسد و در خانه مصدق جهانشاهی معروف به «مصدق الملک» مدعی العموم استیناف وارد می شود. کسروی به دیدن او می رود، با معرفی رکن الملک مورد توجه مصدق الملک واقع می گردد؛ او کسروی را به کار در عدلیه دعوت می کند. کسروی در جواب می گوید: «من فقه خوانده ام. ولی قانون نمی دانم که به عدلیه توانم آمد.» رکن الملک در جواب می گوید: «قانون را ما نیز نمی دانستیم خواندیم و دانستیم.» ولی کسروی این را تعارف فرض کرده پی دعوت را نگیرد. تا این که دوروز دیگر پاکتی از عدلیه آوردند؛ می گوید: «ابلاغ عضویت من در عدلیه» بود و لذا روز سه شنبه ۲۳ شهریور ۱۲۹۸ وارد عدلیه می شود<sup>۶۲</sup> پس از ده سال که در سمتهای قاضی، مدعی العموم و رئیس عدلیه در مناطق گوناگون چون تهران، تبریز، خوزستان، زنجان، مازندران، گیلان و دماوند می گذراند، سرانجام در سال ۱۳۰۹ که پرونده اختلاف زن و شوهری را رسیدگی می کرده، به لحاظ دلبستگی که به زن پیدا می کند، او را وادار می سازد تا از شوهرش طلاق بگیرد تا با او ازدواج کند از عدلیه اخراج می شود. داور رئیس وقت عدلیه، محلی را مشخص می نماید تا هر کس از کسروی شکایتی دارد به آنجا رجوع نماید. از کسانی که شکایت می کنند حاج حبیب شوهر سابق زنی بود که به القائنات کسروی از شوهرش طلاق گرفته همسری کسروی را اختیار کرده بود. حاج حبیب شکوائیه زیر را به محلی که جهت شکایت از کسروی مشخص شده بود می برد: «... پارسال که من با زن سابقم در عدلیه محاکمه می داشتم می دیدم که به آن زن هوداری می کنند و علتش نمی دانستم. ولی اکنون دانسته ام که [کسروی] رئیس محاکم به این زن میل داشته و می خواسته او را بگیرد، زن من با فشار از من طلاق گرفت [بعدها دانستم کسروی] رئیس بدایت او را [به طلاق] اواداشته بود

<sup>۵۸</sup> زندگانی من: ۱۰۱

<sup>۵۹</sup> زندگانی من/چاپ باهماد: ۱۰۶

<sup>۶۰</sup> سردبیر روزنامه تجدد: ارگان کمیته ایالتی حزب دموکرات آذربایجان

<sup>۶۱</sup> زندگانی/ چاپ ۱۳۵۴ تهران: ۹۵

<sup>۶۲</sup> زندگانی من/ چاپ باهماد: ۱۲۵

که خودش او را بگیرد. من که به طلاق خرسند نمی‌بودم، ولی زخم آماده شد پولی به من دهد که سه طلاقش دهم.»<sup>۶۳</sup>  
کسروی که سعی دارد در رساله «ده سال در عدلیه» این واقعیت غیر قابل انکار را به نوعی لوث کند، اقرار می‌نماید زن «شاطر حبیب» را وادار به طلاق کرده، سپس با او ازدواج نموده است، چنانچه می‌نویسد: «من اکنون پیش شما خستوانم! معترفم، اقرار کننده‌ام که این کار را کرده بودم.»<sup>۶۴</sup>

### زمینه سازان اعتقادات کسروی

با توجه به این که کسروی هیچ گاه به منبع اندیشه های خود اشاره نمی‌کرد و با «این سخنان را به خواست خدا می‌گویم» هم منبع اطلاعات و اظهارات خود را پنهان می‌کرد و هم جنبه خودجوشی خدائی به نظریاتش می‌داد تا وانمود کند. نظریاتش تراوشات ذهن خود اوست، در صورتی که پژوهندگان آثارش در کنجاوی هائی که جهت ریشه یابی نظرات و تأثیر پذیری های او داشته‌اند، با ارائه شواهدی به شباهت های صریح سخنان کسروی که حکایت از تأثیر پذیری او می‌کند اشاره کرده‌اند.

### تأثیر گذاری پدر

مروری بر آنچه کسروی در رابطه با پدرش نوشته است و به آن ها اشاره کردیم - از نظر گذشت - بدون هیچ شک و تردیدی اعتقادات کسروی عینا همان عقائدی بوده که او از پدرش بازگو کرده است. و ثابت کننده این دو واقعیت غیر قابل انکار می‌باشد: نخست این که پدر او از جمله منحرفان عصر خودش بوده، دیگر این که کسروی مایه های اولیه کژاندیشی را که به کفر و الحاد او انجامید از پدر گرفته است. واگر بخواهیم پدرش را شناسائی کنیم، می‌باید ارتباط های تعریف کننده عقیده‌ای او را به دست آوریم. هر چند باید توجه داد پدر کسروی با این که مجموعه‌ای از عقائد و آرای منحرفان زمان خود بود ولی بدون تردید در انحراف و کژ اندیشی، مبتلا به بیماری عقیده‌ای خاص خود بود؛ زیرا با این که شیخیان آذربایجان - پیروان شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی - و بهائیان و ازلیان با القانات خود پدر کسروی را ساخته و پرداخته بودند، ولی باید اعتراف نمود میر قاسم فرش فروش، پدر کسروی در حالی که نه شیخی بود و نه بابی، نه بهائی بود و نه ازلی، نه وهابی و نه شیعه، همه این نشانه ها را داشت.

برای نمونه این اظهار کسروی است که درباره پدرش می‌نویسد: «کیش او شیعی می‌بود ولی از بسیاری چیزها دوری می‌جست ... پدرم روضه نخوانیدی. پدرم به کربلا و مشهد نرفت.»<sup>۶۵</sup>

### پدر کسروی، و شیخیان آذربایجان

<sup>۶۳</sup> ده سال در عدلیه/ احمد کسروی: ۳۳۱

<sup>۶۴</sup> ده سال در عدلیه/ احمد کسروی: ۳۳۲

<sup>۶۵</sup> زندگانی من/ احمد کسروی/ ناشر نامعلوم: ۱۲-۱۳ و صفحه ۱۸ چاپ شرکت سهامی چاپک



شیخیه گروهکی هستند که ابداعات اعتقادی و اختراعات به ظاهر دینی شیخ احمد احسائی را ملاک مسلمانی خود قرار داده‌اند و با ادعای شیعه بودن در رابطه با نواب دوران غیبت کبری، بدعتی به نام «رکن رابع» در کنار سه رکن اعتقادی توحید، نبوت و امامت جعل کرده، آن را ضمیمه اصول اعتقادی نموده‌اند. این دستکاری اعتقادی، انحرافی را در دین مبین به وجود آورد که اصل عقیده‌ای گروه شیخیان شد، با مرگ شیخ احسائی، کاظم رشتی روسی زاده‌ای وابسته به امپراطوری عثمانی به ریاست فرقه شیخیه رسیده همان توطئه کننده ای که در حمله عثمانیان به کربلائی معلی، خانه او در مقابل حرمن شریفین که توسط سربازان هتک حرمت می شد امن بود. بعد از مرگ کاظم رشتی معلوم الحال، شاگردان احسائی هر کدام دارودسته‌ای به راه انداختند که شیخیان آذربایجان یکی از آنها می باشد.<sup>۶۶</sup>

پدر کسروی در حالی که می دانست شیخیان مطرود متشرعان می باشند، با افراد سرشناس و متعصب صاحب منصب شیخیان آذربایجان در ارتباط بوده، چنانکه کسروی می نویسد: «شیخی با متشرع یا کریمخانی آمد و رفت نکردی، دختر به آنان ندادی، تا توانستی کینه و دشمنی نشان دادی» و اضافه می کند «پدرم در این باره هم رفتار دیگری می داشت.» «چند تنی از آن دوستانش از شیخیان می - بودند» سپس دو نفر از آنها به نام حاجی جواد و حاجی زین العابدین دیزچی را که فرش فروشی می کردند نام می برد. در مورد شخص دوم توضیح می دهد: «یکی از شیخیان بسیار کینه انباز می بود و با این حال با پدرم برادری می داشت.»<sup>۶۷</sup> این گزارش تأیید می کند پدر کسروی در مسأله متشرعان و شیخیان، جانب اتباع شیخیه را گرفته است. آن هم با علم به این که امثال زین العابدین دیزچی شیخی، کینه بسیاری از متشرعان داشته است. نه فقط با او معاشرت می نموده، بلکه برخورد عالمان را با شیخیه تحریک دشمنان می دانسته، کسروی می نویسد: «از پدرم شنیده بودم. این اختلافات را به میان ما دیگران انداخته اند.»<sup>۶۸</sup> با این که کسروی بعدها با نوشتن شیخیگری این گروه را به نقد کشید، ولی در لحظات حساس که نقش ناپذیر بود، بی ربط گوئی های پدرش در حمایت از شیخیه او را تحت تأثیر افکار و عقائد این گروه کژاندیش قرار داده بود. وجه بسا بتوان گفت ضدیت کسروی با عالمان دین مبین از جمله همان تأثیرهای مخالفت شیخیه با سلسله جلیله روحانیت شیعه بوده است که در جای خودش به آن می پردازیم.

### پدر کسروی ، وسیله ای برای نقش پذیری او از بهائیان

ازلیان و بهائیان، دو مسلک استعماری که نتیجه فتنه علی محمد باب، شاگرد کاظم رشتی، جانشین شیخ احسائی است. اینان نه فقط مدعی هستند علی محمد شیرازی بنابر ادعای بی ربط خودش همان امام زمان می باشد که چون آمده و رفته، نباید انتظار ظهورش را داشت، بل برای یحیی نوری معروف به صبح ازل جانشین علی محمد باب و حسینعلی نوری

<sup>۶۶</sup> جهت اطلاع بیشتر به فتنه گران سیاست سیاه/ تألیف اینجانب رجوع شود.

<sup>۶۷</sup> زندگانی من/ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۲۰

<sup>۶۸</sup> زندگانی من/ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۲۰

برادرش که بنای بی بنیاد بهائی گری را به تحریک و حمایت بی دریغ انگلیس گذاشت، مقام الوهیت قائل شده، شرک و الحاد را رواج داده‌اند.

کسروی درباره ارتباط پدرش با ازلیان و بهائیان می‌نویسد: «در حکماوار که ما می‌نشستیم، هم بهائیان و هم ازلیان می‌بودند، و چون چند تن از ایشان به فرشبافی یا به فرش فروشی پرداختندی با پدرم آشنایی داشتند. پدرم با آنان مهربانی نمودی و بارها ما به خانه آنان رفتیم. از اینرو من سخنان ایشان را بسیار شنیده بودم.»<sup>۶۹</sup> این گزارش تعریف کننده واقعیتی است که در شرع انور، نه فقط جایگاهی ندارد، بل اشاعه، ترویج، حتی تأیید بهائیت و بهائیان است که فقهاء امامیه هر گونه رفت و آمد، معامله و آمیزش با آنان را حرام نموده‌اند.<sup>۷۰</sup>

رفت و آمد خانوادگی و دوستانه پدر کسروی با بهائیان و ازلیان در فرزندش احمد تأثیر گذاری کرده، با این که بعدها جزوه ای به نام بهائیگری نوشت و به طور سطحی و مسخره‌وار انتقاداتی بر آنها وارد آورده، تا کاری هم در این زمینه کرده باشد،<sup>۷۱</sup> ولی تحت تأثیر آن گمراهان گمراه کننده در خدمت انگلیس و آمریکا هم قرار گرفت تا حدی که ردالت ها و شقاوت های ملاحسین بشرویه‌ای وابسته به استعمار را با تعبیر «جانفشانی های بسیار مردانه» یاد می‌کند. و درباره سرسپردگی و ارادتمندی ملا محمد علی بار فروش، محمد علی زنجانی، قره العین و سلیمانخان به فرقه ضاله بابیه که به ازلیه و بهائیه تقسیم شد چنین توضیح می‌دهد: «که جای گمان است که آمیغهایی [حقیقت‌هایی] را دیده و در راه آنها می‌بوده که به چنان جانبازی های مردانه می‌کوشیده‌اند»<sup>۷۲</sup> در صورتی که مبلغان توبه کار از ترویج بهائیت به عیاشی های همین گروه حتی با قره العین اشاره نموده‌اند و تردیدی نیست کسروی با دانستن این رابطه نامبردگان با قره العین مدعی شده حقیقتی دیده‌اند که برای اشاعه بهائیت جانفشانی کرده‌اند.

به هر روی کسروی که شیوه نگرش و رفتار پدر را ستایش می‌کرد، با این که انتقاداتی بر بهائیت داشت، ولی تحت تاثیر افکار و عقاید بی‌ربط آنها نیز قرار گرفته بود؛ چنانکه گفته‌اند: کسروی نفی هر گونه معجزه برای پیامبر اکرم را از بهائیان که منکر معجزه برای پیامبر (ص) هستند، گرفته است.

### گرایش کسروی، به وهابی گری

در قرون دوازدهم که روند ساخت و عرضه ی فرقه‌های فکری انحرافی، شتاب بیشتری پیدا کرده بود، استعمار پیر و کهنه کار انگلیس، به محمد بن عبدالوهاب نجدی مأموریت داد تا به طور رسمی فرقه ای را که شباهت هائی با اسلام داشته باشد، برای پیشبرد اهداف استعماری‌اش برپا کند. محمد فرزند عبدالوهاب نجدی به القائنات مستر همفر و

<sup>۶۹</sup> زندگانی من/ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۸۷

<sup>۷۰</sup> به کتاب بهائیت زدانی مرجعیت شیعه /تألیف آقای سید علیرضا طباطبائی رجوع شود.

<sup>۷۱</sup> شیخی گری، بابی‌گری، بهایی‌گری و کسروی‌گری/ دکتر یوسف فضایی صفحه ۲۵۲ دیده شود.

<sup>۷۲</sup> زندگانی من/ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۸۸

دستیاری محمد بن سعود، بنای مسلک دلخواه انگلیس را نهاد و به اعتبار نام پدرش که عبدالوهاب بود «وهابیت» خوانده شد، و گفته‌اند اگر به نام او «محمدیه» شهرت می‌یافت پیروان این مذهب نوعی شراکت با نام پیامبر پیدا می‌کردند.<sup>۷۳</sup>

تردید نیست استعمار از ساخت و ساز بابیه که به دو فرقه منحرف ازلیه و بهائیه انجامید و وهابیت که تجدد مجدد تفکر مطرود و مردود ابن تیمیه بود منظوری جز برخورد با تشیع اسلام اصیل نداشته است.

انگلیس، روس تزار و امپراطوری عثمانی، بهائیت را در جهت بی‌اعتبار سازی مهدویت ساختند و وهابیت را برای طرح موضوعاتی که اسلامیت تشیع را زیر سؤال ببرند ساختند که خوشبختانه ماهیت استعماری هر دو مسلک بر ملا شد. زرتشتی و یهودی، بودائی و مسیحی نیز مانند امت اسلامی دانستند هدف استعمار برخورد با تشیع بوده است. در این صورت آنهایی که مانند احمد کسروی به نوعی با بهائیت و وهابیت هم‌سازی کرده‌اند، بدون تردید وابسته به استعمار بوده و هستند. کسروی را که نوشته‌اند: «به شدت تحت تأثیر آراء وهابیان قرار داشت.»<sup>۷۴</sup> در ارتباط با این مسلک شبه اسلامی، می‌بایست به دو طریق شناسائی کرد:

الف: تجلیل از برپا کننده فتنه وهابیت که می‌نویسد: «محمد بن عبدالوهاب مردی دانشمند می‌بود و معنی قرآن را بهتر از دیگران فهمیده»<sup>۷۵</sup> است. و تعریف از وهابیان که می‌نویسد: «در میان مسلمانان بهترین گروه‌اند.»<sup>۷۶</sup>

ب: قبول کردن روش استبطاء محمد بن عبدالوهاب از اسلام که در اظهارات کسروی به شکل‌های مختلفی جلب توجه می‌کند. شاید جامع‌ترین آنها اظهار نظری است که تمامیت وهابیت را مورد تأیید قرار می‌دهد، و آن این جمله کسروی در تعریف وهابیت است که می‌نویسد: «این یک برداشت نیک نمایی است.»<sup>۷۷</sup>

«نیک نمایی» که بازگشت آن جدائی سازی قرآن از عترت است؛ زیرا می‌نویسد: «آری، وهابیان از رو آوردن به قرآن به نتیجه نیکی رسیده‌اند.»<sup>۷۸</sup> و وقتی می‌شنود خطیبی روحانی به وقایع دلخراش بعد از رحلت پیامبر اکرم اشاره می‌کند که مردم بر اثر فریب در سقیفه جمع شدند، بعد از سه روز پیکر مطهر رسول خدا را به خاک سپردند، می‌گوید: «این دروغگو می‌گوید: امت بی‌وفا در سقیفه گرد آمدند» و اضافه می‌کند: «مگر کار سقیفه سه روز کشید؟!» و معترض می‌شود «اگر راست بود، فاطمه [ع] بایستی به جای گریه برخیزد و جنازه پدرش را بشوید و به خاک سپارد، این به او واجب می‌بوده.»<sup>۷۹</sup>

<sup>۷۳</sup> دائره المعارف فرید و جدی: ۸۷۱/۱۰، به نقل از مجله المقتطف: ۸۹۳/۲۷

<sup>۷۴</sup> تاریخ معاصر: ۵۳۵/۲۲

<sup>۷۵</sup> در پاسخ بدخواهان/ کسروی احمد: ۵۶

<sup>۷۶</sup> در پیرامون اسلام/ چاپ چهارم/ سال ۵۶: ۱۳۴۲

<sup>۷۷</sup> در پیرامون اسلام ۵۱/ چاپ دوم سال ۱۳۲۳: ۳۰

<sup>۷۸</sup> در پاسخ بدخواهان: ۵۶

<sup>۷۹</sup> زندگانی من/ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۷۰

این همان موضع گیری ناجوانمردانه وهابیان است که حتی مورخان و وقایع نویسان اهل تسنن بر خلاف وهابیان پذیرفته و در مسانید خود به آن اشاره کرده اند که پس از سه روز<sup>۸۰</sup> بدن مبارک رسول خدا را مظلومانه در دل شب<sup>۸۱</sup> دفن کردند. ولی کسروی در جواب الغاء شبهه که خودش نموده به حمایت از وهابیان پرداخته می نویسد: « مگر کار سقیفه سه روز کشید؟! » به آنچه بزرگان سرشناس اهل تسنن در این زمینه ثبت کرده اند اشاره می کنیم که چرا سه روز پیکر مطهر رسول خدا در مقابل چشمان حضرت فاطمه زهرا، حسنین و علی امیرالمؤمنین (ع) بود؟ چون عمر بن خطاب فریاد زد: « عده ای منافق گمان می کنند پیامبر مرده است<sup>۸۲</sup> من سر از تن کسی که این حرف را بزند جدا خواهم کرد. »<sup>۸۳</sup> و در پی او عثمان بن عفان نیز فریاد کرده بود: « اگر کسی اظهار کند که پیامبر مرده، زبانش را خواهم برید. »<sup>۸۴</sup> و طرفدارانشان به حمایت از آنها در کوچه ها فریاد می زدند: « پیامبر نمرده است و نباید دفن شود. »<sup>۸۵</sup> چرائی این را که می گفتند پیامبر نمرده است، باز بزرگان اهل تسنن چنین نوشته اند: « در این روز گورکنی<sup>۸۶</sup> ابو عبیده نام به اتفاق عمر<sup>۸۷</sup> همت کردند، ابوبکر را به بهانه این که از همه پیرتر است<sup>۸۸</sup> خلیفه مسلمین نمایند. »<sup>۸۹</sup>

با توجه به مصادر و مأخذ مشاهیر اهل تسنن نسبت به مسلمات تاریخ که احمد کسروی آن را دروغ دانسته و خطیب تبریزی را دروغگو معرفی کرده، باید به سه موضوع درباره او نظر داد: نخست اینکه بدون اطلاع از تاریخ اسلام، نسبت به وقایع مربوط به اسلام و مسلمین قضاوت می کرده است. این که با تاریخ و وقایع آن آشنایی داشته، مغرضانه اظهار نظر می نموده است. این که با خاندان رسالت و تشیع مخالف بوده است. و ما قضاوت را با توجه به این توضیح که اظهارات خلاف واقع درباره مسلمات تاریخ به نفع هر دارو دسته مخالف تشیع و شیعه باشد به ضرر شخص گوینده یا نویسنده آن است، به عهده خواننده می گذاریم. زیرا خوشبختانه به روزگار ما شنونده یا خواننده به دعاوی افراد پیرامون واقعیات اکتفا نکرده، افراد شخصا به تحقیق می پردازند. و تردیدی نیست شیعه ستیزانی چون کسروی که دغلباز و مغرض بوده و هستند، رسوا خواهند شد.

به هر روی مسلک وهابیت به تعبیر آیه الله حاج شیخ حسین لنگرانی، اسلام انگلیسی، دو طبقه از مردم را جذب کرد، مسلمان هائی که مسلمان بودند ولی شناختی از دین مبین اسلام نداشتند و لذا فریب خوردند. و منحرفانی که مأمور

<sup>۸۰</sup>البدايه و النهايه: ۲۷۱/۱۵+ تاریخ ابوالفداء: ۱۵۲/۱+تاریخ طبري: ۲۰۴/۳ +سیره حلبیه: ۴۰۲/۳ + تاریخ الخمیس: ۱۹۲/۲+ مارکی که علامه امینی در الغدير: ۷۵/۷ آورده است.

<sup>۸۱</sup>البدايه و النهايه: ۲۷۰/۵ +طبقات ابن سعد: ۷۹/۲+ انساب الاشراف: ۵۶۷/۱ و ۵۷۳+امتاع الاسماع: ۵۵۱+العقد الفرید: ۲۵۱/۲+ تاریخ الخمیس : ۲۹۲/۲+العبر: ۱۱/۱+ تاریخ ابن خلدون: ۶۴/۲

<sup>۸۲</sup>انساب الاشراف: ۵۶۵/۱+تاریخ ابن خلدون: ۶۳/۲ + تاریخ الخمیس: ۱۸۵/۲

<sup>۸۳</sup>تاریخ طبري: ۱۹۸/۳ + البدايه و النهايه: ۲۴۲/۵ +شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ قدیم: ۱۲۸/۱ -جدید: ۴۰/۲+تاریخ ابی الفداء: ۱۵۶/۱+روضه المناظر: ۱۱۲/۱۱+شرح المواهب اللدینه: ۲۸۰/۸+الریاض النضره: ۱۲۵/۱، ۱۲۶

<sup>۸۴</sup>العثمانیه/جاحظ: ۷۹+انساب الاشراف: ۵۶۷/۱

<sup>۸۵</sup>تاریخ ابوالفداء: ۱۵۲/۱

<sup>۸۶</sup>سیره ابن هشام: ۳۱۳/۴+تاریخ طبري: ۲۰۴/۳ +البدايه و النهايه: ۲۶۶/۵-۲۶۸+امتاع الاسماع: ۵۴۸+ سیره حلبی: ۴۰۲/۳+انساب الاشراف: ۵۷۳/۱

<sup>۸۷</sup>تاج العروس: ۲۸۱/۴+النهايه في غريب الحديث: ۸۸/۱ [ذیل کلمه برطش]

<sup>۸۸</sup>شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- قدیم : ۳۴/۱ ، ج ۱۸/۲ ، ۲۰ / چاپ جدید: ۵۷/۲، ۴۳/۶، ۴۵، ۵۱، ۵۲+المحاضرات : ۲۱۳/۲+کنز العمال : ۳۹۱/۶+الامامه و السیاسه: ۱۱/۱+انساب الاشراف: ۵۷۹/۱

<sup>۸۹</sup>تاریخ طبري: ۱۹۹/۳+الصواعق المحرقة: ۷+ سیره حلبیه: ۳۹۵/۳ ، ۳۹۶+کنز العمال: ۱۴۰/۳+العقد الفرید: ۲۵۲/۲

بودند. مانند ابوالفضل برقی، جواد غروی اصفهانی و دیگرانی مثل اینان، که ماموریت داشتند و دارند در مرکز جهان اسلام آنچه را بین مسلمانان شکاف می‌اندازد تقویت کنند. و لذا جزوه‌های تشیع ستیزی که در مراسم حج توسط حکومت وهابی آل سعود بین حجاج پخش می‌شود و سایت های وهابی، این دوروحانی نمای معمولی حقوق بگیر از سعودی را با القابی که سزاوار آن نبودند، معرفی می‌کند، در صورتی که مراجع عظیم الشان شیعه - قدس الله ارواحهم - آنان را وهابی شیعه ستیز معرفی کرده‌اند.

آری، بعد از شکل گیری فتنه ای که انگلیس به نام اسلام رواج داده بود عده‌ای وابسته به استعمار که متأسفانه روشنفکر و تاریخ دان معرفی می‌شدند، بعضاً فرنگ هم رفته بودند، به تأیید مسلک استعماری وهابیت پرداختند. چنانکه حضرت امام خمینی می‌نویسند: « اینک بعضی از نویسندگان برای خودنمایی و اظهار روشنگری، از افکار جاهلانه ابن تیمیه پیروی کردند. این ها به ادعای خود منورالفکرند و می‌خواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشته‌اند که [ منورالفکری ] از زیر فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و به بزرگان دین ناسزا گفتن است؛ غافل از آن که ما می‌دانیم اینها از وحشی‌های نجد [زادگاه محمد بن عبدالوهاب] و شترچران های ریاض که از رسواترین ملل جهان و از وحشی ترین عائله بشری هستند، پیروی و تقلید کردند.»<sup>۹۰</sup>

تأثیر پذیری کسروی، از روشنفکران کژاندیش

کسانی که از دوره قاجاریه به لحاظ تقلید از منش غربیان، روشنفکر خوانده شده‌اند، با تحریف حقایق تاریخ برای استعمار، سنگر سازی و فرهنگ سازی کرده‌اند و متأسفانه با تکرار خزعبلات و لاطائلات مغرضان که به آنها پاسخ دندان شکن داده شده است، عنوان منورالفکری را یدک می‌کشند، هرگز شایسته و معنا بخش این عنوان ها نبودند و نیستند؛ زیرا هر اندازه که بیشتر در روند تاریخ و تاریخ نویسی معاصر دست به کاوش بزنیم و پا در جاده‌های جستجو بنهیم، بیشتر به این واقعیت غیر قابل انکار پی می‌بریم از روشنفکر نمایانی چون فریدون آدمیت گرفته تا برخی از تاریخ نویسان همچون احمد کسروی، در بررسی بسیاری از پدیده‌های تاریخی عصر قاجار تا انقلاب مشروطیت، انکارها، تحریف ها و غرض ورزی ها رخ داده است.

مهم تر، در این معرکه علم ستیزانه تاریخ زدا، مسلک های دست ساخته استعمار جهت تضعیف تشیع که روح اسلام محمدی است مورد حمایت قرار گرفته و هنوز هم ادامه دارد.

این گروه شناخته شده مدعی که به آغوش استعمار خزیده‌اند به معرکه‌های استعماری ضد شیعه آتش رسانی می‌کنند، بیش از آن که به فکر تبیین و سپس مبارزه برای تحریف زدائی از تاریخ و زندگی مردم ایران شیعه بوده باشند، با هر بادی به سوی اندیشه‌ای دگرگونه که به شیعه ستیزی می‌انجامد سرخم کرده و می‌کنند. اینان اگر کتاب‌های علیه دین

و پیامبر و عترت و قرآن ننوشته‌اند، با تکرار اراجیف دیگرانی چون خودشان در خشکاندن ریشه اعتقادی مردم کوشیده- اند؛ برای نمونه آقاخان کرمانی همان اندیشه‌های آخوند زاده را تبلیغ می‌کرد و در کتاب‌هایش به ناسزاگویی و انکار دین می‌پرداخت؛ حتی در خصوص حماسه کربلا می‌نویسد: «آئین عزاداری و ماتم‌گری، روح شادی و کامرانی را از میان این ملت برانداخته، روزشان را شب تار ساخته است.»<sup>۹۱</sup>

کسروی هم آنچه را آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی گفته‌اند در قالب دیگر تکرار کرده، می‌نویسد: «داستان گریه و زاری به کشتگان کربلا، ایراد بزرگ دیگر می‌باشد. یک داستان بایستی رخ ندهد، پس از آنکه رخ داد از گریستن چه سود تواند بود؟! ... یک داستانی را عنوان کردن و بزم‌های سوگواری برپا گردانیدن، گریستن و گریانیدن با خرد چه می‌سازد...»<sup>۹۲</sup> میرزا آقاخان کرمانی در پی تکرار تفکر آخوند زاده می‌نویسد: «یکی دیگر از آن رسوم کهنه، همین داستان نعش کشی و سوغات بردن استخوان پوسیده مردگان است...»<sup>۹۳</sup>

کسروی هم در تکرار آنچه آخوندزاده و کرمانی گفته‌اند، می‌نویسد: «یکی از زشتکاری‌های شیعیگری بردن استخوانهای مردگان به کربلا و نجف و قم و مشهد می‌باشد؛ این کار چندان زشت و بی‌خردانه است که من نمی‌دانم چه نامی به آن دهم و با چه زبانی بگویم، کسی که مرده است باید تن او را سوزاند...»<sup>۹۴</sup>

آری، مطالعه آثار احمد کسروی ثابت کننده این واقعیت است که او با هر بادی به سوی اندیشه ای دگرگونه و تقلید آفرین ضد اسلام سرخم می‌کرده؛ چنان که امثال فریدون آدمیت روشنفکرانما که از راهگشایان تبیین اندیشه‌های اجتماعی و تاریخی با رویکردی غربی بود، بارها قلم به تحسین همراه و همگانش میرزا آقاخان کرمانی چرخاند<sup>۹۵</sup> معرفی می‌کند که «مهجور مانده و مقامش ناشناخته است.»<sup>۹۶</sup>

میرزا آقاخان که با تلفیقی از اندیشه‌های الحادی و تفکرات غرب همچون اندیشه‌های ولتر به مبارزه با دین پرداخت.<sup>۹۷</sup> الگوی منحرفانی دین ستیز قرار می‌گیرد.

کسروی ها نیز مانند فریدون آدمیت‌ها- که در تاریخ معاصر کم نبوده‌اند- به لحاظ تجدد خواهی سطحی توأم با دین ستیزی از سرجان ملکم‌ها، ژنرال، دیپلمات، تاریخ نویس و سفیر حکومت انگلیسی هند در ایران پیروی کرده، به انحراف کشیده شده‌اند. چنان که کسروی می‌نویسد: باید دانست در این باره، سند ما نوشته‌های سرجان ملکم آن سیاح اروپایی است.<sup>۹۸</sup>

<sup>۹۱</sup> سیرجریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب محمد رحیم عیوضی: ۱۴۷

<sup>۹۲</sup> شیعیگری/ احمد کسروی/ بدون تاریخ: ۴۳

<sup>۹۳</sup> اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی/ فریدون آدمیت از کتابخانه طهوری سال ۱۳۴۶ خورشیدی.

<sup>۹۴</sup> شیعیگری/ احمد کسروی/ بدون تاریخ نشر و ناشر: ۸۷-۸۸

<sup>۹۵</sup> شیعیگری/ احمد کسروی/ بدون تاریخ نشر و ناشر: ۸۷-۸۸

<sup>۹۶</sup> پژوهشگران معاصر ایران/ هوشنگ اتحاد: ۲۲۱/۴ و ۲۲۲ خواندنی است.

<sup>۹۷</sup> سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب: ۱۴۷

<sup>۹۸</sup> مشعشعیان/ احمد کسروی: ۱۳۹

این گروه روشنفکران کژاندیش مأمور مانند میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی که به بیماری انحراف مبتلا بودند، چنان امثال کسروی را تحت تأثیر قرار داده‌اند که در تاریخ مشروطه خود می‌نویسد: «یک چیز که می‌باید از انگیزه‌های بیداری ایرانیان شمرد کتاب‌های طالبوف می‌باشد» یا درباره میرزا ملکم خان ارمنی زاده پسر میرزا یعقوب از ارامنه جلفای اصفهانی که مدعی مسلمانی شد، بعد از قتل امیر کبیر در زمان صدارت آقاخان نوری انگلیسی اقدام به تأسیس لژ فراماسونری نمود، می‌نویسد: «میرزا ملکم خان، خود مرد آگاه و توانایی بود»<sup>۹۹</sup> جای دیگر درباره او چنین می‌گوید: «از کسانی که در زمان ناصرالدین شاه دلسوزی به تو ده نموده و به بیداری مردم کوشیده‌اند، یکی میرزا ملکم خان اسپهانی شمرده می‌شود»<sup>۱۰۰</sup> در صورتی که آقای محیط طباطبائی در مقدمه بر آثار میرزا ملکم خان، او را واسطه عقد قرار دادِ رون رویتر بین ناصرالدین شاه و بارون ژولیوس رویتر می‌داند که از کثیف‌ترین و استعماری‌ترین قراردادهایی است که در تاریخ ایران می‌توان از آن یاد کرد.

احسان طبری نیز درباره مجموعه کسانی که در اندیشه‌های کسروی مؤثر بوده‌اند، می‌نویسد: «... کسروی در مجموعه افکار خود تحت تأثیر روشنگران مشروطیت مانند آخوندف، طالبوف، ملکم و دیگران قرار داشت. در آن هنگام شهرت داشت که افکار سیسموند دوسیسموندی (۱۷۷۳-۱۸۴۲) مورخ و اقتصاددان سوئسی در یک سلسله نظارت اجتماعی و اقتصادی کسروی مؤثر بوده است.»<sup>۱۰۱</sup> یا نورالدین چهاردهی می‌نویسد: کسروی در اندیشه‌های خود تحت تأثیر میرزا آقاخان کرمانی و مردوخ کردستانی بوده است.»<sup>۱۰۲</sup> استاد محقق، اندیشمند دانشمند محمد علی جاودان آنجا که می‌خواهند اصلی‌ترین مأخذ را معرفی کنند، بعد از این که می‌نویسند: «از مشکلات اساسی خالی نیستند و حتی بعضی از این نوشته‌ها تجسمی از غرض و عداوت می‌باشند» به معرفی آنها می‌پردازند: «تاریخ بیداری ایرانیان / ناظم الاسلام کرمانی، واقعات اتفاقیه روزگار / محمد مهدی شریف کاشانی، حیات یحیی / میرزا یحیی دولت آبادی، خاطرات کلنل کاساکوفسکی / فرمانده روسی قزاقان، تاریخ مشروطه و تاریخ هجده ساله آذربایجان / احمد کسروی و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران / مهدی ملک زاده» را از دم دستی‌ترین آن کتاب‌ها معرفی می‌کنند.<sup>۱۰۳</sup>

### غرب‌گرایی کسروی؛ با نكوهش غرب

بی‌هیچ تردیدی کسروی که معتقد است «ملل شرقی نباید از شیوه‌های اجتماعی اروپایی تبعیت نمایند و در مسیر آنها حرکت کنند»<sup>۱۰۴</sup> در عمل تحت تأثیر شیوه تفکر اجتماعی تمدن غربی و افکار ناسیونالیستی سرمایه‌داری بوده، او در حالی که مجذوب بینش خردگرایی - راسیونالیسم - تعریف می‌شد، گرفتار تجدد خواهی غربی نیز بوده است.

<sup>۹۹</sup> در راه سیاست/کسروی / انتشارات فردوسی: ۱۹

<sup>۱۰۰</sup> انقلاب مشروطیت/عبدالله جاسبی: ۱۷۹-۱۸۰

<sup>۱۰۱</sup> ایران در دو سده واپسین: ۲۶۱

<sup>۱۰۲</sup> داعیان پیامبری و خدایی: ۲۴

<sup>۱۰۳</sup> مقاله تاریخ مظلومیت و مظلومیت تاریخ درج در ویژه نامه نهضت مشروطیت از موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

<sup>۱۰۴</sup> شیخی گری، بابی گری، بهائی گری و کسروی گرایی / چاپ دوم: ۲۶۰

کسروی در همان اوائل زندگی که به تعبیر خودش درس ملائی می خوانده ، گرفتار روشنفکران غیر مذهبی مانند ملکم خان ، طالبوف و آخوندزاده می شود <sup>۱۰۵</sup> و با مطالعه مجلات از اتفاقات اروپا و غرب مطلع شده به تدریج بیشتر و بیشتر شیفته آن سرزمین می شود. <sup>۱۰۶</sup> این نوع تحولات موجب می شود، ندانستن زبان انگلیسی را کمبودی مشکل آفرین دانسته، تصمیم به فراگیری آن می گیرد، به همین لحاظ به تنها مدرسه آمریکائیان - معموریان اسکول - که یگانه مرکز آموزش زبان انگلیسی بود می رود. عربی تدریس می کند و در عوض انگلیسی تعلیم می گیرد.

این گرایش و خودباختگی کسروی مقدمه‌ای شد مسافرت به باکو و تفلیس که آن زمان ایرانیان برای سفر به انگلیس و فرانسه و سایر کشورهای اروپائی از آن مسیر می رفتند. آری کسروی همان گونه که در عرصه رفتارهای پیش پا افتاده، یک شرق بین غرب زده تعریف می شد، در قضاوت نیز چنان از فرهنگ خود بیگانه شده بود که مقاصد خویش را با زننده ترین اظهارات به زبان می آورد یا می نوشت «انگلیس، زنهایش با فهم تر از مردان ایران هستند.» <sup>۱۰۷</sup>

مرعوبیت کسروی به اینجا و این مقدار ختم نمی شد، بلکه بیماری غرب زدگی و تأثیر غرب زدگان با او چنان کرد که در تجلیل از سلطه گران نوشت «توده انگلیس، فرانسه، آلمان و روس، با آن اندیشه های استوار و نیرومند که در زمینه میهن پرستی و غیرت و کوشش می دارند، جز از مردم فرسوده و درمانده ایران می باشند که به پذیرفتن بدآموزی های پست مانده اند.» <sup>۱۰۸</sup>

در جهت تیره نشان دادن مذهب و روحانیت نیز به پیروی از روش روشنفکران کژاندیش وابسته به غریبه های ملی - مذهبی با سفسطه های غیر واقعی مغرضانه به هر بهانه‌ای گفت و نوشت تا در کنار این گروه منحرف بیمار غرب زاده مطرح باشد.

کسروی به تصور خام خود با تحقیر و تکذیب آداب و سنن اسلامی و خرافه دانستن آنها «مردم را به ایرانی گری پایبند و علاقه مند» <sup>۱۰۹</sup> می ساخت. با گرایشات ناسیونالیستی که داشت زرتشت را می ستود و چون گرفتار منابع بود، مسلک های دست ساخته استعمار، وهابیت، بابیت و بهائیت، را الگو قرار داده به ساختن دین جدید به نام «پاک دینی» اقدام نمود. در واقع نه فقط مانند میرزا فتحعلی آخوند زاده <sup>۱۱۰</sup> های وابسته به استعمار در نفی اعتقادات دینی اصرار می کرد، بلکه ناآگاهان عوام و مغرضان مارک دار ضد ملیت و مذهب را به «پاک دینی، که ساخته بود دعوت می کرد. محقق مدقق تاریخ شناس معاصر، دکتر موسی نجفی معتقد است: «کسروی با کتاب آئین خرد، جنگ رسمی سکولاریزم را در

<sup>۱۰۵</sup> ایران در دو سده واپسین/احسان طبری: ۲۶۱

<sup>۱۰۶</sup> به مصادر آن اشاره شد.

<sup>۱۰۷</sup> در راه سیاست/ احمد کسروی به چاپ ۱۳۷۸: ۱۹

<sup>۱۰۸</sup> در پیرامون ادبیات/ کسروی چاپ: ۱۳۷۸: ۷۱

<sup>۱۰۹</sup> پیمان/ ۱۳۱۳ صفحه: ۱۶۹

<sup>۱۱۰</sup> نخستین کسی که اندیشه های او راه را برای سازمان فراماسونری در ایران باز کرد.



حادثترین شکل به مذهب شیعه اعلام کرد و در این راه از حمایت خشن ترین مهره دستگاه پهلوی، یعنی تیمورتاش برخوردار شد.<sup>۱۱۱</sup>

برای این که حمایتش را از غریبه های ملی- مذهبی به نمایش گذاشته باشد به بهانه‌هایی که خود فراهم می‌آورد موضوعاتی را مطرح می‌کرد؛ برای نمونه نوشته است: «این که روس و انگلیس، استقلال ایران را به دست می‌دارند و پیاپی می‌گویند «ما با ایران دعوی خاکی نداریم، تعارف با فریبکاری نیست و از روی راستی»<sup>۱۱۲</sup> است. زیرا دندان برای ذخائر زیرزمینی و ملی ایران تیز کرده‌اند و سرگرم راه چاره برای غارت ایران بوده و هنوز هم هستند. و این که روس و انگلیس برای تضعیف ایران بهائیت و وهابیت را ساختند که به روزگار ما هر روز در خدمت استعمارگری هستند.

شرم آورتر این که در نامه ای به دانشمندان اروپا و آمریکا نوشته است: «ما، در مشرق خواهیم کوشید که به این گمراهی‌ها و نادانی‌ها که به نام کیش با فلسفه یا عرفان یا ادبیات یا به هر نام دیگری در میان مردمان رواج دارد چاره کنیم.»<sup>۱۱۳</sup> آری کسروی چنان تحت تأثیر غرب قرار می‌گیرد که ذیلانه می‌نویسد: «ما، از غریبان چشم داریم که از دانشهای گرانبهای خود، به ما ارمغان فرستند.»<sup>۱۱۴</sup> که البته محقق مدقق معاصر جناب دکتر موسی نجفی به این نوع کژاندیشی‌ها پاسخ داده‌اند.<sup>۱۱۵</sup>

خنده‌دار، بل مشمئز کننده است که همین خودباخته‌ی مبتلا به بیماری غرب زدگی در کتاب هایش از غرب انتقاد می‌کند. دکتر فضایی در این رابطه اظهارنظری کوتاه و جامع دارد، می‌نویسد: «کسروی با این کار در بیشتر کتاب هایش، مانند «راه رستگاری»، «ما چه می‌خواهیم» تحت عنوان «اروپائی‌گری» و «غریبگری» از مکاتب اجتماعی و فلسفی و جامعه‌گرائی غرب سخت انتقاد می‌کند، و به آنها حمله می‌نماید و معتقد است که ملل شرقی نباید از شیوه‌های اجتماعی اروپایی تبعیت نمایند و در مسیر آنها حرکت کنند، با این وصف، در عمل و به طور ناخودآگاه [بل عامدانه] تحت تأثیر شیوه تفکر اجتماعی تمدن غربی، و افکار ناسیونالیستی سرمایه داری واقع شده، و مجذوب بینش خردگرائی (راسیونالیسم) و تجدد خواهی غربی شده بود؛ از این رو بوده است که، مکتب مذهبی- ناسیونالیستی خود (پاکدینی) را بر مبنای نوخواهی غربی ارائه داده که پایه آن، همان ناسیونالیسم است.»<sup>۱۱۶</sup>

### کسروی در لژ فراماسونری

<sup>۱۱۱</sup> تاریخ معاصر: ۱۹۲/۱۵ مقاله دکتر موسی نجفی

<sup>۱۱۲</sup> در راه سیاست/کسروی: ۱۰۷

<sup>۱۱۳</sup> در پیرامون خرد/کسروی: ۱۱۹

<sup>۱۱۴</sup> در پیرامون خرد/کسروی: ۱۳۵

<sup>۱۱۵</sup> اندیشه دینی و سکولاریسم در معرفت سیاسی و غرب شناسی مطالعه شود.

<sup>۱۱۶</sup> شیخی‌گری، بابی‌گری، بهایی‌گری و کسروی گرای/ چاپ دوم: ۲۶۰

می‌طلبد جهت اطلاع خواننده عزیز که از مخوف ترین شبکه سیاسی « فراماسونری » جز نامی نشنیده است فشرده‌ای را که مستند تاریخ پیرامون شکل گیری سازمان مخفی فراماسونری می‌باشد ، مقدمه این بخش از کسروی شناسی قرار دهیم.

آنچه که ماسون‌ها ارائه داده و به آن اصرار دارند، این ساخته و جعل می‌باشد که مدعی شده‌اند: «اولین جمعیت ماسونی در عهد حضرت آدم تأسیس شده است.» یا به اعتبار ادعای مؤسسين تشيكلات ماسونی روسیه: «سنگ اول بنای فرقه ماسونی، در زمان نهاده شد که سلیمان نبی به بنای معبد معروف خود موسوم به «هیکل سلیمان» اقدام نمود.» و این که ژرژ الیدر یکی از اعضای برجسته ماسونی در قرن نوزدهم عقیده داشته «بانی و مؤسس فراماسون حضرت موسی است!» البته در حالی که عده‌ای نیز آن را به فیثاغورث نسبت داده‌اند گروهی هم در اواخر قرن نوزدهم اظهار داشتند: مانی ایرانی بانی فراماسونری در جهان می‌باشد.<sup>۱۱۷</sup> در صورتی که نتیجه تحقیقات دقیق و عمیق دور از هر غرض و تعصبی پیرامون این شبکه زیرزمینی مخوف مخفی، غیر از این دعاوی ماسونی می‌باشد. محققان در پیدایش فراماسونری به نتیجه رسیده‌اند:

پس از سقوط امپراطوری روم، بسیاری از شهرها از میان رفتند و یا به صورت دهکده‌هایی کوچک درآمدند، اما بعد از مدتی (نیمه دوم قرن یازدهم میلادی) به تدریج شهرهای جدیدی که معمولاً در اطراف یک کلیسا یا یک صومعه قرار داشتند ، به وجود آمدند. شهرهای مزبور به واسطه امنیتی که داشتند، روستائیان را به سوی خود جلب کردند و بدین ترتیب جمعیت شهرها رو به افزایش گذاشت. ساکنان اصلی این شهرها، از راه بازرگانی و صنعت ثروتمند شدند و برای خود اتحادیه‌هایی برپا کردند که از جمله آنان می‌توان از «معماران» یا «ماسون‌ها» که هسته اصلی تشکیل شهرها، یعنی کلیساها را ساخته بودند، یاد کرد.

از نظر مردم «ماسون‌ها» بسیار محترم و کار آنان پراهمیت بود، لذا معماران برای آنکه براعتبار کار خود بیفزایند، آموختن این حرفه را به دیگران ممنوع نموده و رمز و راز آن را برای خود حفظ کردند. احداث شهرهای جدید که گویی پایانی نداشت، هر روز بر رونق کار ایشان می‌افزود و «ماسون‌ها» در کار خود کوشا بودند و نهایت استادی و ظرافت را در ساختن اینگونه بناهای مذهبی به کار می‌بردند.

این شهرهای کوچک و بزرگ که تحت نظر فئودال های بزرگ اداره می‌شدند، از هر گونه آزادی بی بهره بودند معماران و دیگر اصناف از طرف فئودال ها به بیگاری وادار می‌گشتند . ظلم و تعدی بیش از اندازه طبقه حاکم، سبب گردید که اتحادیه های اصناف «کمونها» علیه فئودال های مبارزه‌ای خونین را آغاز کنند که سرانجام منجر به پیروزی «کمونها» گردید<sup>۱۱۸</sup> و از آن پس هر صنفی به دنبال نام خود کلمه «آزاد» را قید می‌کرد که معماران نیز از جمله آنان بودند در این

<sup>۱۱۷</sup> فراموشخانه و فراماسونری در ایران: ۴۱/۱-۴۲

<sup>۱۱۸</sup> قرون وسطی / کاسمینسکی: ۹۳

گیرودارهای سال ۱۰۹۳ میلادی، اتحادیه « فراماسون » شکل گرفت.<sup>۱۱۹</sup> براساس راه و روش « بنایان آزاد » یا « فراماسون ها » می توان تاریخ آنان را به دو دوره متفاوت تفسیم کرد:

دوره اول که با سقوط « کارولنژین ها » و روی کار آمدن « کاپسین ها »<sup>۱۲۰</sup> آغاز می گردد، ماسون ها در این دوره جز به حرفه خود به چیز دیگری نمی اندیشیدند و همچون سایر اصناف می کوشیدند تا خود را از قید « هیرارشی فئودالی » برهانند. گرچه تا زمان « فیلیپ چهارم » معروف به « خوبرو » - ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴ میلادی - نتیجه ای حاصل نشد، ولی پس از او به تدریج از قدرت فئوالیته کاسته شد و همانگونه که اشاره گردید، عاقبت « کمونها » پیروز شدند. آزادی و استقلال شهرها سبب گردید که « بنایان آزاد » متشکل تر شده و برای پیشبرد اهداف صنفی خود، مجامع و کلاس هایی را تشکیل دهند. هدف آنان از این گردهمایی ها بر سه محور قرار داشت: نخست تعلیم و تعلم فن معماری و تدریس هندسه که کسی جز آنان از این علم آگاهی نداشت. دوم، حفظ مزایای صنفی که سود سرشاری عایدشان می کرد و سوم، حفظ اسرار و رموز فنی خود که اهمیت ویژه ای برای آنان قائل بودند. بنابراین فراماسونری در آن هنگام سازمانی صنفی به شمار می آمد و هیچگونه جنبه سیاسی و اجتماعی نداشت.

محل تجمع و کلاس شاگردان، جای مشخص نداشت، اما در اواسط قرن شانزدهم، مکان ویژه ای را برای این امر در نظر گرفتند و نام « لژ » که بعدها اسمی برای معرفی جرگه های فراماسونها بود، بدان نهادند. حتی تا اواخر قرن هفدهم، در لژها، بحثی جز مسائل فن معماری مطرح نبود و استاد بنا به صورت نظری و عملی شاگردان را تحت تعلیم قرار می داد و کاربرد فنی و هنری خط کش، گونیا، پرگار، شاقول و سایر وسایل کار را به ایشان می آموخت. آنچه استادان را وادار می کرد که رموز کار خود را به شاگردان بیاموزند، عقیده مذهبی بود و میل داشتند که این فن برای احداث خانه های خداوند مداوم یابد.

به هر حال این سازمان ها چندین قرون در اروپا بدون دخالت سیاست بازان شیاد، آشکارا به کار صنفی خود مشغول بودند تا آنکه در سال ۱۷۱۷ میلادی، انگلیسی ها رشته امور فراماسونری را به دست گرفته و آن را از مسیر اصلی خود منحرف کردند و از همین زمان است که دوره دوم تاریخ فراماسونری با ماهیت دیگری آغاز می گردد. - علت تغییر شکل فراماسونری آن بود که کار شهرسازی در اروپای قرن شانزدهم به پایان رسید و دیگر سلاطین و حکام و اشراف، پول خود را برای ساختن کلیساهای کوچک و بزرگ خرج نکردند. در انگلستان کارهای ساختمانی کلیساهای زودتر از سایر نقاط اروپا تعطیل شد در واقع کار ماسونهای حقیقی از رونق افتاد. در این هنگام عده ای از اشراف انگلیس به خاطر جاذبه های علم هندسه به محفل های فراماسون ها راه یافتند و کمی بعد سردمداران کلیسا هم به آنان ملحق شدند و بافت یکنواخت ماسون ها را به هم ریختند.

<sup>۱۱۹</sup> تاریخ تمدن ویل دورانت: ۱۰۱/۱۳

<sup>۱۲۰</sup> بعد از « کارولنژی ها » دومین سلسله پادشاهی فرانسه که از سال ۶۳۸ تا ۸۹۸ میلادی حکومت کردند « کاپسین ها » روی کار آمدند که حکومتشان تا ۱۳۲۸ میلادی دوام داشت.

هنگامی که «فراماسونری» جنبه علمی خود را از دست داد، مسائلی خرافی چون کیمیاگری و احضار ارواح جایگزین آن شد و از آن پس ورود داوطلبان به محافل ماسونی به صورت مرموز و پیچیده‌ای درآمد. اکنون نیز این روش در تمام لژها رعایت می‌شود و غیر از اشراف و آنان که دارای مشاغل برجسته کشوری، لشگری، صنعتی و اقتصادی می‌باشند، کسی را در میان خود نمی‌پذیرند.

دین و مذهب نیز از نظر آنان مردود است و در اصل اول قانون اساسی فراماسونری که در سال ۱۷۲۳ میلادی در انگلستان وضع شد، آمده است:

«یک ماسون طبقه تعهدی که می‌کند مجبور است که از قوانین اخلاقی پیروی نماید. در گذشته ماسون‌های هر کشور مجبور بودند که از مذهب رسمی آن مملکت پیروی نمایند، ولی از این به بعد یک ماسون تعهدی جز این ندارد که از قواعد اخلاقی پیروی نماید و عقاید دیگر او مربوط به فراماسونری نیست...»

به هر روی در آنچه شک و تردیدی راه ندارد به روزگار ما فراماسونری سازمانی سیاسی - استعماری و تباهاکاری است که در جهان تخم فساد می‌افشاند. چنانکه سردمداران صهیونیسم اعتراف کرده‌اند: «این قدرت مخفی قدرت ماست. فراماسونری خارجی فقط به منظور مخفی نگاهداشتن نقشه‌های ماست و شعاع عمل و طرز اجراء این قدرت مخفی و محل اجراء آن برای همیشه برملت‌ها پوشیده است.»<sup>۱۲۱</sup>

کسروی با این که در «کتاب تاریخ مشروطه ایران» از جریان فراماسونری در ایران اظهار کم‌اطلاعی می‌کند. در صورتی که اهل تحقیق، به آشنایی کسروی با کنسول انگلیس در خوزستان و ارتباط او با خان بهادر<sup>۱۲۲</sup> حقوق‌بگیر انگلیس<sup>۱۲۳</sup> منشی سرشناس - سرپرستی سایکس - حاکم سیاسی انگلیس‌ها در کربلا بعد از اشغال عراق توسط انگلیس اشاره کرده‌اند و او را که بنیان‌گذار لژ فراماسونری در بصره بود - وسیله‌ای برای عضویت کسروی در «لژ فراماسونری»<sup>۱۲۴</sup> و انجمن «آسیا همایونی» و انجمن «جغرافیایی آسیایی» که بزرگترین لژ فراماسون در خاورمیانه بود، دانسته‌اند.<sup>۱۲۵</sup>

نورالدین مدرسی چهاردهی غریبه ستیز ملی - مذهبی که تا آخرین روزهای عمرش کوشید وابستگی صوفیه و شیخیه را به مراکز جاسوسی ثابت کند درباره کسروی می‌نویسد: «از دیرباز در صدد برآمدن که عله‌العلل دگرگونی اعتقادات کسروی را دریابیم... [که] با چه فردی برخورد کرده که [موجب شده] کسروی پایه‌گذار پاکدینی شود» تا این که با شخصی به نام سید محمد علی امام شوشتری که برادرش سید نورالدین امام از نزدیکان و دوستان کسروی در ایام اقامت او در شوشتر بود برخورد می‌کند، می‌نویسد: «پرسش خود را مطرح ساختم، برای اولین بار فاش کرد که کسروی «ماسون»

<sup>۱۲۱</sup> اسرار سازمان مخفی یهود ترجمه/ مصطفی فرهنگ: فصل ۴/۲۲

<sup>۱۲۲</sup> محمد خان بهادر فرزند حاج ملا احمد متولد بوشهر، منشی قنصلگری انگلیس در آنجا، سرپرست املاک شیخ خزعل در بصره بوده است. که در تاریخ ۱۱/۱۱/۱۹۱۷ میلادی بعد از اشغال عراق توسط انگلیس فرماندار نجف می‌شود.

<sup>۱۲۳</sup> حقوق‌بگیران انگلیس/ اسماعیل رائین

<sup>۱۲۴</sup> داعیان پیامبری و خدایی/ نورالدین چهاردهی: ۳۹

<sup>۱۲۵</sup> نیمه پنهان/ انتشارات کیهان: ۵۷/۴ چاپ اول

بود و رئیس یک لژ» بعد از این که از مرحوم چهاردهی می‌خواهد تا زنده است سخنش را با کسی در میان نگذارد و جانی مطرح نکند، می‌گوید: «کسروی در بصره به وسیله خان بهادر وارد فرقه فراماسونری شد.»<sup>۱۲۶</sup>

### کسروی، کارگزار استعمار

درست همان زمان که رضاخان سوادکوهی توطئه دین زدائی آتاترک در ترکیه را پیش گرفت، کسانی چون فروغی، کسروی و شریعت سنگلجی برای طرح این استراتژی در ایران انتخاب می‌شوند. چنان که علامه محقق مدقق خبیر سید مرتضی عسکری در مصاحبه‌ای<sup>۱۲۷</sup> نسبت به کسروی بعد از اینکه می‌فرماید: «استعمارگران برنامه ای داشتند که شیعه را نابود کنند، می‌خواستند شیعه را در ایران نابود کنند، تا بالتبع در عراق هم نابود شود» اضافه می‌کنند: «در ایران کسروی را عامل این حرکت قرار دادند و برای عراق هم حزب بعث را ایجاد کردند.»<sup>۱۲۸</sup>

کسروی در این رابطه سبک‌های متفاوتی داشته که اشاره به تمامی آنها مستلزم فرصتی دیگر و مطالعه تمام دستنوشته‌های اوست که به چاپ رسیده است؛ ولی دور از این اقدام نه چندان ضروری - زیرا کسروی ها شناخته شده اند - می‌توان به آنچه که کسروی همسو با سیاست‌های دین ستیزی رضاخان سوادکوهی انجام داد، در دو عملکرد مهم او اشاره کرد:

اول: تأیید عملکرد رضاخان که تعریف از او نیز می‌باشد؛ برای نمونه بعد از معروف‌ترین اعمال ضد دینی رضاخان که کشف حجاب دانسته‌اند، می‌نویسد: «درباره رضا شاه باید گفت:» بسیاری از آرمان‌های نیکخواهان ایران را به انجام رسانید، یکی از آنها روباز شدن زدن‌ها بود.»<sup>۱۲۹</sup> یا برخورد رضاخان را با مراسم عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که توهین به مذهب شیعه بود مورد تأیید و تمجید قرار داده، می‌نویسد: «رضاشاه با جلوگیری از نمایش‌های محرمی و از دیگر نادانی‌ها، جایی در تاریخ شیعیگری برای خود باز کردند.»<sup>۱۳۰</sup> کسروی بعد از این که انگلیس به طور خفت‌بار رضاخان را از سلطنت خلع می‌کند، می‌نویسد: «از روزی که رضاشاه از کار افتاد و دوباره راه ارتجاع گشاده گردید، رخت و کلاه‌های یک‌سان به هم خورد و هیكل‌های سخریه آور، دوباره در خیابان‌ها نمودار شدند، سینه زنی و این قبیل اعمال وحشیانه ماه محرم که ممنوع شده بود، دوباره آزاد گردید، زن‌ها که از زیر چادر بیرون آمده بودند، دوباره به زیر چادر برگشتند.»<sup>۱۳۱</sup>

دوم: قوت بخشیدن عملکرد رضاخان به افکار و عقائد کسروی که به دین‌سازی او ختم شد. در واقع نه فقط ارتباط کسروی با دستگاه ستم‌شاهی رضاخان کمکی، بل تأییدی در راستای دین زدائی رژیم مستبد و استعماری بود، بلکه

<sup>۱۲۶</sup> داعیان پیامبری و خدایی: ۳۹  
<sup>۱۲۷</sup> آبان ۱۳۷۹ شبکه ۴ سیمای ج ۱...، برنامه دیدار با فرزندانگان  
<sup>۱۲۸</sup> پادوهای استعمار / دکتر علی نقی شیردل: ۲۰۱  
<sup>۱۲۹</sup> خواهران ما دختران ما / احمد کسروی: ۴ چاپ چهارم ۱۳۳۵  
<sup>۱۳۰</sup> بخوانید و داور کنید / احمد کسروی / چاپ سوم ۱۳۳۶  
<sup>۱۳۱</sup> سرنوشت ایران چه خواهد شد / کسروی: ۲۴

آنچه را کسروی از مجالست دوستان شیخی و بهائی پدر در زمان حیات او ملاک اعتقادی قرار داده و با تاثیر پذیری از وهابیت و روشنفکران کژاندیش منحرف عقیده دینی خود ساخته بود با اقدامات ضد دینی رضاخان تقویت شد. چنانکه ایران شناسان به آن پی برده و در آثار خویش به طور گذرا گوشزد کرده‌اند. میرواند آبراهامیان در کتاب خود «ایران بین دو انقلاب» اظهار نظری دارد که مؤید این استنباط است، او می نویسد: «کسروی در مقالاتی که در سال ۱۳۲۱ ش، منتشر کرد، در راستای دیدگاه های خود، اقدامات رضاشاه در تمرکز دولت، ناآرام کردن قبایل، محدود کردن روحانیون، کشف حجاب، متحدالشکل نمودن البسه، سرکوب قیام گوهرشاد و اجرای نظام سربازی گری»<sup>۱۳۲</sup> بود. و این که بهترین دلیل و نشان همسوئی اعتقادی و سیاسی دیگر کسروی با سیستم حکومتی رضاخان «حمایت تیمورتاش از او بود.»<sup>۱۳۳</sup> آقای رسول جعفریان نیز اشاره ای در راستای دریافت ما دارد، می نویسد: «کسروی در تمام دوره رضاخان آزادانه فعالیت می کرد و در نشریات و نیز کتاب هایش عقائد مذهبی موجود را تا حدی که می توانست با تندی مورد انتقاد قرار می داد.»<sup>۱۳۴</sup> به لحاظ این همسوئی با حکومت وقت با تمام مخالفت هایی که با کسروی می شد، او «زیر چتر حمایت مستقیم دولت بر نشر آثار خود دست زد»<sup>۱۳۵</sup> زیرا همان را می گفت و می نوشت که رژیم مامور رواج آن بود.

چنانکه پیروان اونیز علت انتشار بدون وقفه «مهنامه پیمان» و مصمون بودن از سانسور را حمایت دو سه نفری در شهربانی دانسته‌اند.<sup>۱۳۶</sup> حتی بعد از این که کسروی از اشتغال در پست های دولتی کناره می گیرد، به وکالت دادگستری بسنده می کند تا با فرصت بیشتری به کار دعاوی بیماری خود بپردازد؛ نوشته اند: «دولت نسبت به نشست ها یا مجالس او» که در منزل کسروی تشکیل می شد و انتشار نشریات «آئین» که کسروی در آن «پاکدینی» خود را رواج می داد، یا مراسم یکم دی ماه که کسروی با همراهانش «دست به کتاب سوزی میزد» [رژیم] تسامح نشان می داد.»<sup>۱۳۷</sup>

### نقاط ضعف ؛ کسروی

مروری، حتی گذرا و سطحی بر آنچه از احمد کسروی، بازیگری که شیطنت های سیاسی خواست استعمار و انحرافات مذهبی به بهانه حمایت از ملیت، و شگرهای ضد دینی روشنفکران بیمار دوران قاجار و پهلوی را پیوند می زند، این را ضروری می سازد در کنار تلاش های خستگی ناپذیر کسروی برای به انحراف کشاندن مردم، دین ستیزی، تسلط رضاخان، رواج استبداد او، باستان ستایی، فعالیت های سیاسی در راستای حفظ منافع انگلیس و .

...که همه و همه با هدف تضعیف ایران اسلامی شیعی و شیعیان می انجامید، نباید از کنار خصومت هائی که او را شکل داده اند بی تفاوت عبور کرد. زیرا ثابت شده است از انسان همان هائی سر می زند که او را ساخته اند، هدف و تزش را

<sup>۱۳۲</sup> ایران بین و انقلاب/ ترجمه احمد گل محمدی چاپ ۱۳۷۷ نشر نی

<sup>۱۳۳</sup> علماء و رژیم شاه/ حمید بصیرت منش: ۲۷۰ ناشر عروج سال ۱۳۲۶ + داعیان پیامبری و خدائی/ چهاردهی: ۵۵

<sup>۱۳۴</sup> جریان ها و سازمان های مذهبی- سیاسی ایران از سال ۱۳۲۰- ۱۳۵۷ / چاپ سوم: ۳۵۱

<sup>۱۳۵</sup> ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر / علی بیگدلی جلد دوم

<sup>۱۳۶</sup> یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان/ تهران ۱۳۲۲ نوشته احمد کسروی: ۲۳

<sup>۱۳۷</sup> ایران در دو سده واپسین/ احسان طبری، انتشارات حزب توده ایران: ۲۶

تعریف می کنند. آنچه در این مسیر بسیار حساس می تواند کسروی را همانطور که بوده است ارائه دهد و او را بشناساند خصوصیت هائی است که اهداف کسروی از آن ها نشأت گرفته، او را به انحراف کشانده، درمقابل حق و حقیقت قرار داده است.

### خودبزرگ بینی

که مقدمه ابتلاء انسان به همه ضد ارزش های غیر قابل تحمل است؛ زشتی های شخص را به نمایش درآورده او را چنان که هست تعریف می کند. کسروی از جمله آن افراد زبونی است که این زشتی را پُر کرده بود، خودش را در مقام انسان های ربانی که دارای رسالت الهی بودند و مردان بلند مرتبه علمی معرفی کرد. هنگامی که وزارت فرهنگ به اتهام نشر موضوعات گمراه کننده خلاف شرع و اخلاق، علیه او اعلام جرم کرده بود، به وزارت فرهنگ نوشت: «این پرونده مرا به راهی می اندازد که اگر تا پایان پیش رود مرا همپایه سقراط و مسیح خواهد گردانید، سقراط و مسیح هم به همین گناه محکوم گردیدند...»<sup>۱۳۸</sup> و مدعی می شود: «این چیزها که ما می نویسیم سراپا راستی است و هرگاه فیلسوفان گرد آیند و همدست گردند پاسخی به این ها نتوان دادند. اگر افلاطون و ارسطو زنده بودند، شاید خود ایشان این گفته ها را به خشنودی پذیرفتندی و به بی راهی خود خستوان<sup>۱۳۹</sup> [مُقراً شدند، بی گمان ایشان در آن هنگام، زیانکار خود را ندانسته اند.»<sup>۱۴۰</sup> البته با قید همان «شاید» که در متن آمده است و چون تعریف کننده تردید کسروی در این ادعا می باشد، خیال پردازی او محسوب شده، فاقد هر گونه ارزش است. و برادعای او که اظهار داشته: «ما سخنانی می گوئیم که در سراسر جهان والاترین سخن هاست»<sup>۱۴۱</sup> خط بطلان می کشند.

### سطحی نگری

از جمله عوارض خود بزرگ بینی است، که شخص از کنار حقایق باطل کننده نظرات و دعاوی خود بی تفاوت می گذرد. و به لحاظ همین عیب ننگ خیز که از جمله عوارض خود بزرگ بینی است گرفتار قضاوت هائی می شود که او را زیر سؤال برده، ثابت می کند کسروی از نوع برخورد افراد جامعه نسبت به خود احساس حقارت می کرده است. او برای جبران این برخورد ذلیلانه بدون این که بفهمد چه می گوید یا می نویسد به تعبیر دکتر عبدالحسین زرین کوب: «همه امور عالم را با مقیاس دریافت ناقص و دانش محدود خویش می سنجد»<sup>۱۴۲</sup> ولذا می نویسد: «هر کس حق دارد حافظ

<sup>۱۳۸</sup> نشریه ماهنامه، شماره بهمن و اسفند ۱۳۲۴

<sup>۱۳۹</sup> اقرار کردن

<sup>۱۴۰</sup> راه رستگاری؛ کسروی/ انتشارات مجید: ۸۴

<sup>۱۴۱</sup> ادگاه؛ کسروی/ چاپ دوم ۱۳۲۵ صفحه ۲۶

<sup>۱۴۲</sup> نقد ادبی؛ عبدالحسین زرین کوب: ۸۷/۲ چاپ امیر کبیر

را تنها به نام شعرهایش دیوانه‌ی یاوه‌گویی شناسد.<sup>۱۴۳</sup> یا در مورد جلال الدین محمد مولوی خراسانی با این که اقرار می‌کند «من مثنوی را نخوانده‌ام»<sup>۱۴۴</sup> اظهار نظر می‌نماید: «مولوی نشسته، مفت خورده و سخنان مفتی گفته.»<sup>۱۴۵</sup>

مصلح الدین سعدی را نیز بی نصیب نگذاشته، می‌نویسد: پندآموزی او را هوس دانسته، می‌نویسد: «نیک و بد و راست و دروغ، به رشته سخن کشیده، بسا که وارونه‌گویی‌ها کرده»<sup>۱۴۶</sup> تا جایی که می‌نویسد: «سعدی و حافظ یاوه‌گو بوده‌اند»<sup>۱۴۷</sup> فروغی را نافهم می‌داند؛ چرا که به زعم او «بچه‌بازی سعدی را عشق پاک» دانسته<sup>۱۴۸</sup> کار رسوائی سطحی نگری، آن هم مغرضانه کسروی به جائی می‌کشد که سعید نفیسی می‌نویسد: «آنچه درباره سعدی، حافظ، تشیع و تصوف گفت، نه تنها به نفع ایران نبود، بلکه صریحاً بگویم مغرضانه بود، بالاتر از همه به کسانی پرخاش می‌کرد که اصلاً درباره آنها اطلاعی نداشت.»<sup>۱۴۹</sup>

ایرج پارسی نژاد که متأسفانه از سر ناآگاهی یا حمایتِ جهت‌دار «میرزا فتح علی آخوند زاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان کژاندیشانِ منحرف فراماسون را «متفکران ایرانی قرن نوزدهم» معرفی کرده که «کوشیدند تا در رساله‌ها و مقاله‌های خود افکار ایرانیان را از نادانی‌ها و کژاندیشی‌های دینی بپیرایند»<sup>۱۵۰</sup>!!! بعد از تعریف و تمجید از کسروی که - خیانت اونسبت به ایران و ایرانی از برخورد‌های ناجوانمردانه جاهلانه اش با مفاخر بلند پایه مذهبی - ملی در نوشته‌هایش ثابت شده است، می‌نویسد: «احمد کسروی را باید در زمره این نسل از روشنگران ایرانی دانست که با همه انکار خود، در برخی از مباحث فکری، از جمله در انتقاد از شعر و شاعران ایران، در تأثیر نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی بوده است.<sup>۱۵۱</sup> هر چند که خود میرزا آقاخان را نیز باید متأثر از اندیشه‌های میرزا فتح علی آخوند زاده دانست.»  
۱۵۲

اینگونه اظهارنظرهای جهت‌دار از کسروی در حالی است که ناصح ناطق شاگرد ثناگوی کسروی می‌گوید: «درباره شعر و شاعری و عرفان، کسروی عقایدی روی هم رفته قشری و سطحی دارد.»<sup>۱۵۳</sup> یا می‌گوید «کسروی سرمایه کافی از ادبیات و شعر نداشت.»<sup>۱۵۴</sup>

<sup>۱۴۳</sup> حافظ چه می‌گوید؛ کسروی / ناشر انتشارات پایدار؛ بدون تاریخ چاپ؛ ۲۵ و چاپ چهارم؛ باهماد آزادگان/ سال ۱۳۳۵: ۳۴

<sup>۱۴۴</sup> در پیرامون ادبیات با احمد کسروی: سال ۱۳۷۸: ۸۸

<sup>۱۴۵</sup> در پیرامون ادبیات با احمد کسروی/ سال ۱۳۷۸: ۸۸

<sup>۱۴۶</sup> در پیرامون ادبیات با احمد کسروی/ سال ۱۳۷۸: ۵۵

<sup>۱۴۷</sup> شماره ویژه پرچم، سال يك/ شماره یازدهم نیمه یکم شهریور ۱۳۲۲: ۴۴۹

<sup>۱۴۸</sup> در پیرامون ادبیات: ۱۳۹

<sup>۱۴۹</sup> اسپیده و سیاه؛ سال ۳/ شماره ۲۴ و ۲۸؛ خیمه شب بازی

<sup>۱۵۰</sup> روشنگران ایرانی و نقد ادبی؛ انتشارات سخن: ۲۴۷

<sup>۱۵۱</sup> اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی؛ نوشته فریدون آدمیت: ۲۱۱

<sup>۱۵۲</sup> روشنگران ایرانی و نقد ادبی: ۲۴۸

<sup>۱۵۳</sup> سخنانی درباره احمد کسروی؛ ضمیمه راهنمای کتاب سال ۲۰ شماره ۱۲۱۱ تهران ۱۳۵۶: ۱۹

<sup>۱۵۴</sup> سخنانی درباره احمد کسروی؛ ضمیمه راهنمای کتاب سال ۲۰ شماره ۱۲۱۱ تهران ۱۳۵۶: ۶۵



یا در مورد میرزا تقی خان امیر کبیر با این که اعتراف می کند «چندان که می بایست آگاهی نمی داشتیم»<sup>۱۵۵</sup> به استناد نوشته ی فریدون آدمیت<sup>۱۵۶</sup> معلوم الحال که درباره اش می نویسد: «مردی نیک می بوده و آسایش و آرامش مردم را می خواسته ولی آن بینش که به آینده مردم پروا [اعتنا] کند و راهی را به دیده گیرد نمی داشته»<sup>۱۵۷</sup> باز اظهاراتی نه در خور امیر کبیر دارد.

یا آنجا که «زبان های ترکی و عربی و فارسی و ارمنی و آسوری و کردی» را دلیل «چند تیرگی و پراکندگی» دانسته<sup>۱۵۸</sup> به بهانه این که واژه های عربی را از زبان فارسی خارج سازد، مردم را گرفتار سلیقه ی خود نموده، می نویسد: «در برخی جاها نیز واژه هایی از خود گذارده ایم.»<sup>۱۵۹</sup>

این نمونه ها که آوردیم، جهت ارائه شواهد برای سطحی نگری کسروی نیست، بلکه خواستیم اظهارات سعید نفیسی و ناصح ناطق را درباره کسروی تأیید کرده باشیم.

البته قابل تذکر است ادعای واژه سازی که به خود نسبت داده برگرفته از طرزی افشار شاعر دوره صفوی در قرن یازدهم است که در این زمینه سروده هایی دارد.<sup>۱۶۰</sup>

## خصوصیت نفاق

### در کسروی

باید توجه داشت همانطور که محققین در شناسائی کسروی به نتیجه رسیده اند: «کسروی یک مورخ حرفه ای نیست و انگیزه هایی که او را به تاریخ نویسی ترغیب کرده، بی شک انگیزه های سیاسی – اجتماع بوده است.»<sup>۱۶۱</sup> بلکه به گفته کسروی، تاریخ نویسی برای او «یک سرگرمی»<sup>۱۶۲</sup> محسوب می شده، رد و قبول هائی که از افراد یا عقائد و آرای دینی – ملی داشته، به لحاظ پیشبرد اهدافی بوده، که مأموریت انجام آن ها را به عهده اش گذاشته بودند. به همین جهت بوده

<sup>۱۵۵</sup> در راه سیاست؛ احمد کسروی/ به کوشش عزیزالله علیزاده: ۲۴

<sup>۱۵۶</sup> در راه سیاست؛ احمد کسروی/ به کوشش عزیز الله علیزاده: پاورقی شماره ۱

<sup>۱۵۷</sup> در راه سیاست؛ احمد کسروی/ به کوشش عزیزالله علیزاده: پاورقی شماره ۲۵

<sup>۱۵۸</sup> در راه سیاست؛ احمد کسروی/ به کوشش عزیزالله علیزاده: پاورقی شماره ۵۱

<sup>۱۵۹</sup> در راه سیاست؛ احمد کسروی/ به کوشش عزیزالله علیزاده: پاورقی شماره ۱۵۲

<sup>۱۶۰</sup> برای نمونه:

زیمهای کرمهائش کفی ما را کفاییدی

نهادی پای بر افلاک میم و لام و کفاییدی

اگر گفتی که آسان است، لافیدی، گرافیدی

چه بودی گر خدا با ما گنه کاران بفضلیدی

اگر انسان خلاصیدی ز دست نون وفا وسین

طریق عشق بی حاصل بسی می مشکلد ای دل

<sup>۱۶۱</sup> جریانهایی اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی؛ سیمین فصیحی/ نشر پازند: ۲۲۰

<sup>۱۶۲</sup> زندگانی من؛ چاپ شرکت سهامی چاپک: ۲۷۱

که در شخصیت شناسائی او به این نتیجه رسیده‌اند؛ «کسروی در جایی سخنی را می‌گوید که نقطه ای مقابل سخنان قبلی اوست و در تضاد آشکار با اظهار نظرهای او در کتب و مقالات دیگر است.»<sup>۱۶۳</sup> این «تضادگویی» و دوگانه نویسی و «اظهار نظرهای متناقض» که نوشته اند: «در آثار کسروی به وفور یافت می‌شود.»<sup>۱۶۴</sup> در واقع به لحاظ زمان و مکان، به تعبیر پیر دین و سیاست مرحوم آیه الله حاج شیخ حسین لنکرانی «چون هدف امثال کسروی دین ستیزی خواست استعمار بوده، لازمه اش توجیه های منافقانه است، و نفاق به مقتضای تأمین وظائف مأموریتی به صورت های مختلف است.»<sup>۱۶۵</sup> و لذا کسروی ها اظهار نظرهایی نموده اند که بیانگر دوگانگی و متغیر بودن دیدگاه هایشان می باشد.

به هر روی از طرح منظور دور افتادیم، برای ارائه نمونه ای از برخوردهای منافقانه کسروی به اظهارات او نسبت به رضاخان سوادکوهی اکتفا می‌کنیم که گفته‌اند «مشت نمونه خروار است.»

کسروی که در سال ۱۳۱۲ زمان اشتغال در عدلیه، به هنگام بازدید رضاخان از عدلیه، او را «شاهنشاه سترگ ایران» خطاب می‌کند و با «سترگیش فزون باد»<sup>۱۶۵</sup> او را مورد تجلیل قرار می‌دهد، واقعه آن روز را کتاب «قانون دادگری»<sup>۱۶۶</sup> نموده، از ثناگویی رضاخان برای آن رساله دیباچه می‌سازد. ولی نه فقط در سال ۱۳۲۴ چاپ دوم همان کتاب - چهار سال بعد از خلع رضاشاه - آن جملات را حذف می‌کند<sup>۱۶۶</sup> بل در رساله دیگرش، آنجا که می‌خواهد به «سه راه» اداره کشور ایران اشاره کند، یکی از آن سه راه را روش رضاخان سوادکوهی دانسته، می‌نویسد: «...یا همچون زمان رضاشاه دیکتاتوری برخیزد و با دلخواه - نیک یا بد - کارهایی کند.»<sup>۱۶۷</sup> یا در جایی رضاشاهی را که با آن همه تجلیل و تعظیم و تکریم تعریف کرده، آزمند معرفی می‌کند.<sup>۱۶۸</sup> در صورتی که همین کسروی معتقد است: «رضا شاه با جلوگیری از نمایش های محرمی و از دیگر نادانی ها، جایی در تاریخ شیعیگری برای خود باز کرد»<sup>۱۶۹</sup> و در مورد سرکوبی شیخ خزعل خدمتی به رضاخان نموده، زمینه را برای عزیمت سپاه ایران و سردار سپه آن روزگار به خوزستان فراهم می‌کند.<sup>۱۷۰</sup> برای رضاخانی که پذیرفته است «بدیهایی»<sup>۱۷۱</sup> داشته و ... این برخورد دوگانه ی کسروی با رضاخان بهترین دلیل نفاق او با طرح موضوعاتی می باشد که تحت عنوان اصطلاحات از دیده روشنفکری مطرح کرده است، زیرا کسروی در اقدام به انتشار نشریه پرچم عکس بزرگی از رضاخان به عنوان شاهنشاه ایران چاپ نموده، او را مورد تجلیل و تعظیمی که شایسته شاهان است قرار می‌داد، رضاخان نیز به صورتی که حساست برانگیز نشود، کسروی را به طور کامل حمایت مادی - سیاسی می‌کرد.

<sup>۱۶۳</sup> پانصد سال تاریخ خوزستان؛ عبدالنبي قيم: ۵۸

<sup>۱۶۴</sup> پانصد سال تاریخ خوزستان؛ عبدالنبي قيم: ۵۹

<sup>۱۶۵</sup> قانون دادگري، احمد کسروي / چاپ ار مغان: دیباچه

<sup>۱۶۶</sup> قانون دادگري، احمد کسروي / چاپ دوم سال ۱۳۲۴ / ضمیمه تواریخ طبرستان : ۳ و ۴

<sup>۱۶۷</sup> در راه سیاست؛ به کوشش عزیزالله عزیزاده / چاپ اول ۱۳۷۹ : ۱۰۰

<sup>۱۶۸</sup> زندگانی من / چاپ شرکت سهامی چاپک: ۴۲۱ سطر ۱۱

<sup>۱۶۹</sup> بخوانید و داوری کنید؛ احمد کسروي: ۱۷۴ چاپ سوم

<sup>۱۷۰</sup> ماهنامه راه آزادی، چاپ خارج از کشور: شماره ۲۴/۴۵

<sup>۱۷۱</sup> دادگاه احمد کسروي، چاپ نخست سال ۱۳۲۳: ۴۸ سطر ۷

براساس همین شواهد همیشه زنده در آثار و زندگی کسروی بوده است که برخی محققان هوشیار نتیجه گرفته اند « فعالیت های علمی و پژوهشی کسروی، در راستای سیاست های رژیم قرار داشت و به این لحاظ از حمایت تیمورتاش [ کثیف ترین، عیاش ترین و جلادترین فرد وابسته به دربار پهلوی، درویش گنابادی<sup>۱۷۲</sup> ] برخوردار بود.»<sup>۱۷۳</sup> و به جهت پشتیبانی دوره رضاخانی بود که کسروی آزادانه در نشریات و کتاب هایش عقاید مذهبی را بدون هیچ مانع و برخوردی حکومتی مورد انتقاد قرار می داد.<sup>۱۷۴</sup> این حمایت به حدی بوده که نوشته اند: «با تمام مخالفتها آئی که با کسروی می شد [ دوران رونق هم داشته است، در همین دوران ] انتشار نشریه پیمان [ زیر چتر حمایت مستقیم دولت »<sup>۱۷۵</sup> حکومت جائزانه منتشر می شد.

این خدمتگزاری چاکرانه ی مخلصانه کسروی نسبت به حکومت پهلوی خصوصا رضاخان، چنان چشمگیر و فراموش نشدنی بود که محمد رضا پهلوی تا زمان ترور مجاهدانه ی کسروی، از او حمایت می کرد. حال جای تعجب ندارد بعد از شهریور ۱۳۲۰ کسروی رضاخان را «دیکتاتور» معرفی می کند؟؟ و عجیب نیست محمد رضا پهلوی با رسیدن به سلطنت، کسروی را که پدرش را دیکتاتور خوانده به دربار احضار کند و به رسم تشکر از او بخواهد تقاضائی داشته باشد. کسروی فرصت طلب پشتیبانی او را از خود خواستار شود. محمد رضا شاه مخلوع نیز مانند پدرش قول می دهد بدون تظاهر به او کمک کند.<sup>۱۷۶</sup>

وشواهد زیاد دیگر که بهترین دلیل نفاق کسروی با رضاخان و امثال تیمورتاش عیاش، جلاد دربار رضاخانی است که کسروی را به وزیسر عدلیه معرفی کرده بود و بعدها به او پیشنهاد می کند به حزب ایران نوین بپیوندد. در واقع تیمورتاش وزیر دربار رضاخان است که از کسروی می خواهد قضاوت را رها کند و به تحقیقات تاریخی و زبانی بپردازد.<sup>۱۷۷</sup>

البته به نظر می رسد این رفتار دوگانه، همان سیاست پنهان داری حمایت رضاخان و فرزندش از کسروی بوده است تا هم آنها را حامی کسروی اسلام ستیز شناسد و هم کسروی عامل حکومت دست نشانده انگلیس ها معرفی نشود. هر چه بوده، روش رضاخان، نفاق با اسلام و شیعیان و ملت ایران است و رفتار کسروی نیز نفاق با مردمی است که دم از حمایت ایشان می زد.

در این صورت نتیجه می گیریم ارتباط کسروی با محمد رضا پهلوی بعد از این که پدرش را دیکتاتور می خواند، در زمان رضاخان نشان نفاق کسروی با او بوده است و بعد از خلع رضاخان تعریف کننده بازیگری و ذغلبازی سیاسی کسروی می باشد. زیرا تردید نباید داشت کسروی در تمام دوران سلطنت رضاخان در خط او بود و متقابلا نه تنها حرمت شکنی

<sup>۱۷۲</sup> در کوی صوفیان ؛ سید تقی واحدی/ چاپ هشتم با ملاحظه قسمت اعلام

<sup>۱۷۳</sup> علماء و رژیم شاه؛ حمید بصیرت منش : ۲۷۰

<sup>۱۷۴</sup> جریان ها، سازمان های مذهبی- سیاسی ایران از ۱۳۲۰-۱۳۵۷/ رسول جعفریان: ۲۵۱

<sup>۱۷۵</sup> ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران علی بیگلری: جلد ۲

<sup>۱۷۶</sup> روشنفکران منحرف در خدمت استعمار، سید جواد رحمتی: ۱۲۲

<sup>۱۷۷</sup> روشنفکران منحرف در خدمت استعمار، سید جواد رحمتی: ۱۴۳

ها، دین ستیزی های کسروی مورد رضایت رضاخان بود، بلکه تاریخ گواهی می دهد کسروی از کارگزاران دستگاه استبداد رضاخان محسوب می شده و اهداف استعماری او را دنبال می کرده است. پس سخن از دیکتاتوری و بدی های رضاخان که کسروی بعد از شهریور ۲۰ به قلم آورده، حکایت از نفاق او با حکومتی می کند که به تمام معنا کسروی را حمایت می کرد.

## خشونت کسروی

### با پوشش ژست اصلاح طلبانه

مروری بر تاریخ، این واقعیت را تأیید می کند، گزارش های تعریف کننده خوش نام کثیری از تاریخ سازان مانند انوشیروان آن هم با لقب «دادگر» قصه هائی است که ساخته اند. نه فقط بر زبان ها گشته، بل به صورت مستند تاریخی تکرار شده، تا جایی که دیگران اعتماد کرده، آن را به عنوان واقعیتی غیر قابل نقد و انکار پذیرفته، مورد استدلال و استناد قرار داده اند. به عنوان نمونه در تعریف دادگری انوشیروان پادشاه ساسانی نوشته اند از شدت علاقه به دادگری، رشته های طناب زیادی را از دیوار قصر آویزان کرده بود که زمان در دادرسی او دخیل نشود، مظلومان در طول شبانه روز با تکان دادن آن، ناقوس مخصوص را به صدا درآوردند و انوشیروان نیز دادگری کند.

ولی شواهدی از اقدامات خشونت بار همین شاه دادگر ساسانی ثبت تاریخ می باشد که ثابت می کند این نوع گزارشها، قصه ای بیش نیست. برای نمونه نوشته اند انوشیروان دادگر!! از بوذرجمهر حکیم می خواهد با زهری که تهیه می کند شخصی را از سر راه سلطنت او بردارد، چون بورزجمهر نمی پذیرد او را به زندان می افکند.

آنچه پیرامون اصلاح طلبی دهان پرکن کسروی به ما رسیده است از قبیل دادگری انوشیروان ساسانی و خوشنامی ساختگی سلطان محمود غزنوی است که توانسته قرن ها خشونت خشن ترین افراد را پنهان سازد. با مروری به زندگی کسروی به این نتیجه می رسیم نامبرده نیز از جمله کسانی است که روح تند خوئی، انتقامجوئی و خشونت خود را با ژست اصلاح طلبی پنهان می کرده است. و همین خصومت او موجب شده بود هم در داخل عصایی که در دست می گرفت سرنیزه کوچکی تعبیه کند و در جیب بغل خویش نیز هفت تیری داشته باشد.<sup>۱۷۸</sup>

و هم افرادی قدره بند و چاقو کش مسلح بی بند و بار را که همه کاره بودند به نام «گروه رزمنده» در اطراف خود گمارده بود، چنان که در مباحثه ای و مناظره ای با شهید نواب صفوی بعد از این که به تنگ می آید با عصبانیت فریاد می کشد «ما گروه رزمنده داریم». <sup>۱۷۹</sup> کسروی در معرفی این گروه می گوید: «...در برابر این بی فرهنگان و بی شرمان [مخالفان] ما زبونی ننموده، دست خواهیم گشاد و سزایشان خواهیم داد، این دسته رزمنده برای آن است <sup>۱۸۰</sup>... به هر حال دشمنان

<sup>۱۷۸</sup> داعیان پیامبری و خدائی؛ نورالدین چهاردهی/ چاپ اول: ۲۴

<sup>۱۷۹</sup> داعیان پیامبری و خدائی؛ نورالدین چهاردهی/ چاپ اول: ۴۰

<sup>۱۸۰</sup> یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان با احمد کسروی/ چاپخانه پیمان، سال ۱۳۲۲: ۲۶

ما پنبه از گوش خود درآورده، بشنوند ما از جلو آنان درآمده تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت.»<sup>۱۸۱</sup> و آنجا که ضرب و شتم مدیر روزنامه توفیق را می پذیرد، می گوید: «روزنامه توفیق سخنانی که بهای خود نویسنده اش می بود نوشت، من در آن هنگام به خاموشی گراییدم... تا این جوانان [گروه رزمنده] غیرتی نمودند و به سراغ مدیر توفیق رفتند، دوباره کتک بسزایی [به او] زدند... اکنون به خود آمده»<sup>۱۸۲</sup> یا در آذرماه ۱۳۲۳ چهل تن از همین دارو دسته قداره کش، آقای نوبخت مدیر روزنامه «آفتاب» را کتک زدند.<sup>۱۸۳</sup>

آری، نوشته اند و به تاریخ سپرده اند کسروی هر گاه در مناظرات با مقابله کوبنده علمی مواجه می شد، حریف مؤمن خود را به مرگ تهدید می کرد؛ چنانکه در ارتباط با دانشمند محقق مجاهد، مرحوم حاج شیخ مهدی سراج انصاری تصمیم به قتل او گرفت، اما اجل به کسروی امان نداد.<sup>۱۸۴</sup>

### تلاش های کسروی

### برای تسلط رضاخان

اگر در کنار آنچه پیرامون خصوصیت نفاق کسروی که از نظر گذشت به همکاری های او با سیاست های استعماری اشاره نکنیم شیطنت خاص کسروی را نسبت به ایران و ایرانی پنهان داشته ایم؛ زیرا چه بسا خواننده ای با برخورد به این که کسروی رضاخان را دیکتاتور خوانده، به انحراف افتاده تصور کند کسروی به تهدید و ارباب در کنار رضاخان قرار گرفته است. در واقع تمایلی به حمایت از او نداشته، در صورتی که عبور از این شیطنت مزورانه کسروی حقایق تکان دهنده ای را برملا می سازد که کمتر ایرانی می پذیرد او یک ناسیونالیست ایرانی بوده است. اگر هیچ شاهدهی برای اثبات همکاری کسروی و رضاخان در دست نداشته باشیم، همین بس که رضاخان هر گاه تصمیم داشت مخالفان خود را سرکوب کند، کسروی را به عنوان رئیس عدلیه به آنجا می فرستاد و سپس وارد عمل می شد. برای مثال بعد از این که کسروی در ساری به سمت رئیس عدلیه مازندران منصوب می شود، رضاخان جهت سرکوب خوانین آن جا وارد عمل شده، نیرو اعزام می دارد یا در ماجرای شیخ خزعل که از مأموران دریا داری انگلیس هم به بهانه ایجاد امنیت وجه المصالحه دریافت می کرد و جهت بالا بردن این باج خواهی از انگلیس هر روز به بهانه های مختلف مزاحم نیروهای استعماری انگلیس که در اکتشاف و بارکشی نفت فعالیت داشتند می شد<sup>۱۸۵</sup> انگلیس بعد از کودتای استعماری که رضاخان را به حکومت رساند، حاضر نبود شیخ خزعل را تحمل کند، رضاخان مثل همیشه کسروی را به ریاست عدلیه خوزستان منصوب نمود، کسروی برخلاف مسئولین قبلی که به شیخ وارد می شدند به شیخ خزعل وارد نشد، بلکه

<sup>۱۸۱</sup> یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان با احمد کسروی/ چاپخانه پیمان، سال ۱۳۲۲: ۲۷

<sup>۱۸۲</sup> یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان با احمد کسروی/ چاپخانه پیمان، سال ۱۳۲۲: ۲۶

<sup>۱۸۳</sup> اعلامیه علما و مردم تهران، منرج در فدائیان اسلام، سید هادی خسروشاهی/ چاپ اول: ۱۵۲

<sup>۱۸۴</sup> شیعه چه می گوید؟ سراج انصاری: مقدمه

<sup>۱۸۵</sup> نیمه پنهان؛ انتشارات کیهان: ۴/۴۶

مقر خود را در شوشتر قرار داد تا از خزعل دور باشد<sup>۱۸۶</sup> ظاهراً با زورگویی خزعل مقابله کرده ولی عملاً زمینہ را برای عزیمت سپاه رضاخانی به خوزستان آماده می کند.<sup>۱۸۷</sup> نیروهای قزاق به خوزستان می روند خزعل را با حیلہ و نیرنگ دستگیر کرده به تهران می برند، سپس رضاخان، در هیات یک سردار فاتح وارد خوزستان می شود.<sup>۱۸۸</sup>

از تمام آنچه که گفته شد ننگین تر ماجرای قبول وکالت پزشکی احمدی مأمور مرگ رضاخان است که کسروی به عہدہ گرفته بود.

رضاخان برخلاف حکمرانان قاجار که معروف است شر حضور دشمنان خود را با قہوہ از میان برمی داشتند با آمپول هوا مخالفان را از سر راه سلطہ گری خود برمی داشت. پزشکی احمدی از جملہ مجریان این جنایت ها بود. کسروی که به خوبی از قبول کردن ننگ وکالت احمدی آگاہ بود سعی می کرد به آنہائی کہ کاملاً احمدی را می شناختند و می دانستند مأمور تزریق آمپول هوا به مخالفان رضاخان است تفہیم کند وکالت به معنای قبول داشتن متہم نیست. ولی باید توجہ داشت کسروی کہ در کتب خود نام سردار اسعد را در زمرہ مردان بلند آوازہ می آورد، چگونه وکالت پزشکی احمدی را کہ متہم به قتل سردار اسعد و دیگران بود می پذیرد؟!<sup>۱۸۹</sup>

در حقیقت این نوع شواہد غیر قابل انکار، بہترین دلیل است کہ نہ فقط حرمت شکنی ها، دین ستیزی ها و بسیاری از کارہای کسروی، مورد تأیید رضاخان بودہ است، بلکہ ثابت کنندہ این واقعیت می باشد کہ کسروی از کارگزاران حکومت پهلوی بود کہ در مواقع مختلف بہ کار گرفته شدہ، برای تسلط و دیکتاتوری رضاخان بہ ہر عملی دست می زد.

## کسروی ملی گرا

### و باستان ستائی دین ستیز

با تحقیقاتی کہ بعد از انقلاب شکوہمند اسلامی پیرامون موضوع باستان ستائی و ملی گرائی شدہ است، نویسنده یا گویندہ ای می تواند در نوشتن و سخنرانی با اشارہ ای کوتاہ و گذرا منظور خویش را بہ خوانندہ اثر خود با شنوندہ سخنانش انتقال دہد...

... کہ توجہ داشتہ باشد آنچه مورد اتفاق محققان آزادہ معاصر بودہ، این واقعیت است کہ مسئلہ باستان گرائی و ناسیونالیزم مبتنی بر عصبیت «شوونیسیم»<sup>۱۹۰</sup> را در کنار مذهب زدائی و غرب گرائی از جملہ اقدامات ماسون ها دانستہ،

<sup>۱۸۶</sup> در پانصد سال تاریخ خوزستان تالیف عبدالنبی قیم؛ بہ جزئیات این سفر اشارہ شدہ است.

<sup>۱۸۷</sup> ماہنامہ راہ آزادی؛ چاپ خارج از کشور، ش ۴۵، ص ۲۴

<sup>۱۸۸</sup> نیمہ پنهان: ۴۸/۴

<sup>۱۸۹</sup> یکم دی ماہ نوشتہ احمد کسروی؛ ناشر چاپخانہ پیمان ۱۳۲۲

<sup>۱۹۰</sup> ملت پرستی افراطی و غیر معقول آمیختہ با نفرت از دیگر ملت ها را گویند. این اصطلاح از نیکلاس شوون سرباز مداح فدایی ناپلئون گرفته شدہ کہ از جہت سرسپردگی بی چون و چرا و سادہ دلانہ بہ ناپلئون معروف و نامدار بود، در زبان انگلیسی این اصطلاح بہ کنایہ برای ہر گونه زیادہ روی خویرستانہ بہ کار می رود.\*

\*فرہنگ تفسیری الیسم/ محمد حاجی زادہ: ۱۹۰

سپس به بحث و بررسی پیرامون آن پرداخته‌اند که البته این استنباط با قانون «رهائی بشر از دین» که در فراماسونری اصل اصول است قابل توجه می باشد؛ چنان که ماسون های انگلیسی با استناد به ماده ۱۷ موافقتنامه سپتامبر ۱۹۲۹ می گویند: «در لژها نباید به هیچ وجه راجع به مسائل مذهبی و سیاسی صحبت شود»<sup>۱۹۱</sup>

نویسنده و محقق سخت گوش حساس و دقیق معاصر جناب دکتر موسی حقانی بعد از این که «ترویج ناسیونالیسم» مذهب زدای غرب گرا را از جمله اقدامات ماسون ها می داند، می نویسد: «احیای باستان گرایی و تاریخ پیش از اسلام هدف مشترک وزارت مستعمرات بریتانیا و سازمان فراماسونری در ایران و سایر کشورهای اسلامی بود این حرکت در تاریخ معاصر [ایران] از فتحعلی آخوندزاده، ملکم خان، آقاخان کرمانی و ... آغاز شد.»<sup>۱۹۲</sup>

اگر بخواهیم کسروی را در ارتباط این دشمنی ماسون ها با اسلام شناسائی کنیم، باید به گزارش های تاریخی زیر توجه داشته باشیم تا به خطا نرویم و تحت تأثیر غریبه های مذهبی - ملی واقع نشویم. زمانی که عوامل اردشیر ریپورتور و ارباب کیخسرو شاهرخ آهنگ خود را ساز کرده بودند، شخصی به نام محمد امین رسول زاده، مطلبی تحت عنوان «نامه وارد به ایران نو» به چاپ رساند که در آن نامه آمده است: «صدهزار زرتشتی هند به ایران مراجعت نمایند.»<sup>۱۹۳</sup>

گزارش فوق را با ستایش کسروی از زرتشت و این که او را مایه سرافرازی ایرانی می داند<sup>۱۹۴</sup> تطبیق کنید، به هم سازی کسروی با جریان های ضد اسلامی پی می برید.

طریق دیگر به دست آوردن هماهنگی کسروی با دین ستیزان تحت شعار ملی گرایی و باستان ستائی تطبیق عملکرد کسروی با امثال فتحعلی آخوندزاده است، نامبرده در نامه ای که به مانکجی پیشوای زرتشتیان نوشته است، می نویسد: «... شما یادگار نیاکان مایی و ما قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان به درجه از شما دور شده ایم»<sup>۱۹۵</sup> این ابراز علاقه میرزا فتحعلی آخوندزاده به پیشوای زرتشتیان که مسلمانان را دشمن دانسته است با اظهار نظر کسروی که می نویسد: «ما پس از مشروطه تنها این را در نظر داشتیم که جلوگیری از خرافات دینی نمایم... و مردم را به ایرانی گری پایبند و علاقمند گردانیم.»<sup>۱۹۶</sup> کنار هم مورد توجه قرار داده، نتیجه گیری کنید؛ متوجه خواهیم شد تقی زاده ها، فریدون آدمیت ها، میرزا آقاخان همه و همه روشنفکران استعمارزدهی بیمارِ علیل بوده اند تا با تعصبی، نه از سر اعتقاد، بل هم سوئی و هم سازی با مأموران وطنی مارک دار استعمار، ملی گرایی و باستان ستائی خواست استعمار اسلام ستیز را در ایران مسلمان شیعه رواج دهند. و لذا مروری بر افکار و آرای این گروه کاملاً شناخته شده

<sup>۱۹۱</sup> کتاب صبح، محمد خاتمی، ۲۲

<sup>۱۹۲</sup> فراماسونری در ایران؛ تهیه شده دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۷۴

<sup>۱۹۳</sup> فرقه دموکرات و تحولات معاصر ایران؛ حسین آبدیان و رسول زاده: ۴۳

<sup>۱۹۴</sup> بنیادهای کژ در تاریخ نویسی معاصر ایران؛ موسسه فرهنگی قدر ولایت: ۱۰۴/۱

<sup>۱۹۵</sup> الفبای جدید و مکتوبات فتحعلی آخوند زاده، گردآوری حمید محمد زاده: ۲۴۵

<sup>۱۹۶</sup> پیمان: سال ۱۳۱۳: ۱۶۹

غرب زده، که کسروی نیز از آنهاست، ثابت کننده این واقعیت است که ملی گرایان رواج دهنده باستان ستائی در ایران، اسلام ستیزان بوده و هستند.

### علاقه کسروی به ناسیونالیسم ایرانی

ملیت باوری، ملی گرایی افراطی که نام دیگر ناسیونالیسم است، همان داشتن شور و اشتیاق به مظاهر ملی - نژاد، زبان، سنت ها، عادت ها، فرهنگ، ارزش های اجتماعی و اخلاقی، آب و خاک و نمونه های آن - و نازیدن به آن ها را گویند، معمولا در این مرام هر ملتی خود را ملت برتر می داند و نژاد و فرهنگ و هنر ادب و زبان دیگر نمادهای خود را از دیگر ملت ها متمایز و با ارزش تر می شمارد؛ چنان که حس ناسیونالیستی افراطی هیتلر، او را واداشت مدعی گردد نژاد مردم آلمان بر تمامی ملت های جهان رجحان دارد و ثمره آن جنگ جهانی دوم بود.<sup>۱۹۷</sup>

درباره ناسیونالیسم کسروی با توجه به این که پژوهشگران میان ناسیونالیسم او و سایر روشن فکران آن دوره تمایز قایل شده اند، کسروی را ناسیونالیست اصلاح طلب<sup>۱۹۸</sup> یا خواهان وحدت ملی ایرانیان<sup>۱۹۹</sup> می دانند و سعی داشته اند با این تعاریف، ناسیونالیسم افراطی و تعصب نژادی احمد کسروی را کتمان کرده، او را ناسیونالیست میانه رو معتدل معرفی کنند. در صورتی که فعالیت های کسروی و علاقه او به ناسیونالیسم ایران و باستان ستایی خلاف این تلاش را ثابت می کند. سعید نفیسی بعد از اظهار « به عقیده من، در کارهای فکری اعتدال و نگاه داشتن تعادل از نخستین ضروریات است» برای این که به عدم اعتدال کسروی در ملی گرایی و ملیت اشاره کرده باشد، می نویسد: «گاهی در آنچه میگفت و می کرد کاملا حق داشت. گاهی سخت در اشتباه بود و چون مردی افراطی و مستبد به رأی بود، در این اشتباه پافشاری می کرد و مطلقا برای پی بردن به دلیل مخالف آماده نبود.»<sup>۲۰۰</sup> این اظهار نظر و قضاوت درباره کسروی با مطالعه «تاریخ پانصد ساله ی خوزستان» تالیف او، ثابت می شود. برای نمونه در همین کتاب پانصد ساله از قول نویسنده تذکر شوشتر نقل می کند قتل عام مردم نیره و شوشتر و به ویژه اعمال خلاف عفت سربازان نادرشاه که به دستور او انجام می گرفته، آن چنان شنبع بوده که انسان از خواندن آنها دچار شرم می شود. افسوس می خورد « که نادر سال های آخر خود را با یک رشته سیاه کاری به پایان رسانید.»<sup>۲۰۱</sup> ولی به لحاظ عدم اعتدال و افراط گری که تعریف کننده خوی ناسیونالیستی اوست، در جایی دیگر از نادرشاه تمجید می کند، مردم ایران که از جور و ستم او به فغان آمده، آرزوی مرگ نادر را می کردند « مردم نافهم» و «جانورهای پست» معرفی می کند که باید آنها را کشت.<sup>۲۰۲</sup>

به هر روی علاقه کسروی به ناسیونالیسم ایران و باستان ستائی با هدف تضعیف ایران مسلمان که از جمله برنامه های فراماسونری در ایران بود قابل انکار نیست. خصوصا این که خود را به سبب «سید» بودن به شهربانو و یزدگرد آخرین

<sup>۱۹۷</sup> فرهنگ تفسیر اسم ها/ محمد حاجی زاده: ۲۷۰

<sup>۱۹۸</sup> جریان های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، سیمین فصیحی: ۱۸۲

<sup>۱۹۹</sup> کسروی و تاریخ مشروطه ایران، سهراب یزدانی: ۳۱

<sup>۲۰۰</sup> مجله سپید و سیاه، سال سوم، شماره ۲۴، سال ۱۳۳۴/ خیمه شب بازی: ۱۳

<sup>۲۰۱</sup> تاریخ پانصد ساله خوزستان: ۱۰۹

<sup>۲۰۲</sup> کاروند کسروی/ به کوشش دکائی از مقاله دیباچه کتاب نادرشاه با احمد کسروی: ۲۲۰ و ۲۲۱ دیده شود.



پادشاه ساسانی منتسب می ساخت<sup>۲۰۳</sup> حجت الله اصیل که درباره کسروی تحقیقاتی دارد می نویسد: « ناسیونالیسم ایران در عصر کسروی نه چون یک نهضت متشکل و هدایت شده، بلکه به صورت موجی فرهنگی به شکوه و عظمت ایران باستان تاکید بسیار می کرد و از این راه عرب و اسلام را چون دو عامل مخرب تمدن و فرهنگ کهن ایرانی [می دانست] مورد انتقاد شدید قرار می داد.»<sup>۲۰۴</sup>

البته ناگفته نماند عده‌ای از محققان و پژوهشگران که در زمینه کسروی تحقیقی داشته‌اند ناسیونالیسمی کسروی را به استناد این که ناسیونالیسم دوره کسروی دین را مبنای هویت نمی شمرد و وابستگی قومی- ملی را مد نظر داشت به عرب ستیزی خلاصه کرده اند، در صورتی که عرب ستیزی بهانه ای یا شمشیری برای اسلام ستیزی بود زیرا هم ناسیونالیسم دولتی و هم ناسیونالیسم روشن فکری که کسروی گرفتار آن بود، علاوه بر اینکه تاریخ دوران اسلامی ایران را بی ارج می شمردند، با بها دادن به میراث زرتشتیان به عنوان «ایرانیان اصیل» اسلام را خوار می نمودند.

### زمینه سازی کسروی برای ادعای برانگیختگی

مروری بر سرنوشت مدعیان مناصب الهی که بعضا مانند علی محمد باب و حسینعلی نوری به ادعای الوهیت انجامیده، واقعیتی کار ساز می باشد که می طلبد مورد توجه قرار گیرد، زیرا از جمله برنامه های این گروه کژاندیش منحرف مبتلا به مرض خود بزرگ بینی، زمینه سازی برای اظهار ادعائی بوده که در سر و سر داشته‌اند. عملکرد احمد کسروی که از سال ۱۳۰۷ در پی یک دگرگونی حالی<sup>۲۰۵</sup> شکل می گیرد. این واقعیت را تأیید می کند؛ زیرا اقرار نموده، « یکی از رازهای کار ماست که کم پیش آمده برای سخنانی که گفتنش بسیار دشوار می بود، زمینه آماده گردانیده‌ایم.»<sup>۲۰۶</sup>

به هر روی او بعد از این که مقدمات اظهار توهم تاریک برانگیختگی و برنامه باطل «پاکدینی» را با شیطنت های مخصوص به خود فراهم می آورد، در سالروز «پاکدینی» که هر ساله برگزار می کرد، اولین جرقه های توهم پیامبری را با ادعای خنک و بی ربط «به خواست خدا و به اراده خدا برخاستم» اظهار داشته، می گوید: «... و این شاهراه خدایی است که بر روی جهانیان گشاده گردیده.»<sup>۲۰۷</sup> کسروی بعد از این ادعا که کوچکترین ارزش علمی ندارد، خطاب به کسانی که به عنوان پیرو، اطرافش را به لحاظ های مقاصد مختلف گرفته بودند، می گوید: «این آئین خداست که هر زمان را بخواهد و هر که را که بخواهد بدین سان برانگیزد و تا جهان هست این آئین دیگر نخواهد شد و این در بسته نخواهد گردید.»<sup>۲۰۸</sup> که می بینیم خبری از پاکدینی نیست. آری، بعد از این شیطنت که سرمایه مدعیان هواپرست است اطرافیان او که خود، خویش را «پاکدینان» می خواندند، پرچمی را با رونوشت «خدا با ماست» که از قبل آماده کرده بودند، به نمایش درآوردند؛ جمع شدگان در آن مجلس که به گفته بعضی نویسندگان در میانشان به ندرت افراد فرهیخته و باسواد پیدا

<sup>۲۰۳</sup> علماء و رژیم شاه، حمید بصیرت منش: ۱۳۰

<sup>۲۰۴</sup> سیری در اندیشه سیاسی احمد کسروی، حجت الله اصیل: ۱۱۵ و ۱۱۶

<sup>۲۰۵</sup> یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان، احمد کسروی: ۱۱

<sup>۲۰۶</sup> در پاسخ بدخواهان، ۷۰

<sup>۲۰۷</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۱۱

<sup>۲۰۸</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۱۱

می‌شد، در مقابل پرچم به پا خاستند. کسروی پرچم را به دست گرفته با جملات زیر به نیایش آوردند: «پرورگارا با گمرانیها خواهیم رزمید... بتخانه ها خواهیم برانداخت ... نامت بلند باد ای آفریننده خورشید و ماه»<sup>۲۰۹</sup>

از این پس بود که پیوسته در نوشته ها و سخنان خود توهم برانگیختگی را القاء می کرد و می گفت از سوی خدا مأمور شده و کارش به اراده الهی است، برای نمونه به نقل این گزارش اکتفا می کنیم « ما از گام نخست، همیشه گفته ایم که به این کوششها با خواست خدا برخاسته‌ایم.»<sup>۲۱۰</sup>

### نفی اسلام و خاتمیت

کسروی به این واقعیت رسیده بود، و کاملا یقین داشت اظهار توهم پیامبری به این آسانی نیست که هر نتراشیده‌ی نخراشیده‌ای ابجد خوانی نمود، مورد قبول واقع شود، بلکه نیاز به مقدماتی دارد.

کسروی این مقدمه سازی را در بی اعتبار نمودن دین و پیامبری تشخیص داده بود، و لذا می بایست با هر ترفند و تزویری که بود، اذهان جمع شدگان را از تعریفی که نسبت به دین و پیامبری داشتند پاک کند؛ به همین لحاظ مصمم می شود تعریف خاصی از دین ارائه دهد. نخست با اظهاراتی نظیر: «باید در سراسر جهان برای زندگی، آیین خردمندان باشد»<sup>۲۱۱</sup> دو کارکرد: این که ادیان موجود آئینی خردمندان نیست و مردمی را که اطرافش بودند در پی آئین خردمندان به راه انداخت. چون به نتیجه نمی رسیدند به او مراجعه کرده، جویا می شدند برای این ادعا چه دلیلی داری، می گفت: «دلیل با خودش می باشد... این پاکدینی هیچ ایرادی در آن نخواهد دید»<sup>۲۱۲</sup> «زیرا بهترین نمونه آئین خردمندان است.»<sup>۲۱۳</sup>

و آنجا که کسی با گفته بالا ساکت نمی شد، می گفت: «در جایی که خرد شناسنده نیک و بد و راست و کج است... دیگر چه نیازی به دین است.»<sup>۲۱۴</sup> آن هم دینی که «با پندارهای بیهوده در آمیخته بعد از قرن ها همگی به حال ایتادگی افتاده»<sup>۲۱۵</sup> و اضافه می کرد «اگر آدمیان را دین می باید، یک دین درستی را با راهنمایی خرد پیدا کنند و اگر نمی باید، به یک بار، این اندیشه های سست و پراکنده را [که دین باشد] دور بریزند.»<sup>۲۱۶</sup> برای آنهایی که راه بی دینی او را انتخاب می کردند، راههایی نظیر «دانستن معنای زندگانی و زیستن به آئین خرد» را پیشنهاد کرده، اضافه می نمود: «آنچه از

<sup>۲۰۹</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۲۱

<sup>۲۱۰</sup> در پاسخ بدخواهان، احمد کسروی: ۶۲

<sup>۲۱۱</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۷۰

<sup>۲۱۲</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۱۷

<sup>۲۱۳</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۷۰

<sup>۲۱۴</sup> راه رستگاری: ۱۵ چاپ ۱۳۷۸

<sup>۲۱۵</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۱۲

<sup>۲۱۶</sup> یکم آذر، احمد کسروی: ۱۴

اینها بیرون است، از دین بیرون می باشد.»<sup>۲۱۷</sup> و گوشزد می کرد: «کسانی می پرسند دین از چه راه به دست می آید؟ می گوئیم از راه دریافت و اندیشه، به راهنمایی خرد.»<sup>۲۱۸</sup>

به هر روی کسروی با طرح «آئین خرد»<sup>۲۱۹</sup> به راهنمایی خرد»<sup>۲۲۰</sup> این شیطنت را رواج داد که «دین باید خرد پذیر باشد و کمترین چیزی که با خرد نمی سازد در آن نباشد.»<sup>۲۲۱</sup>

و برای این که مانع سخت نبوت و امامت را از سر راه دعاوی خود بردارد، بنای دین را که بر نبوت و در اسلام شیعی بر امامت است چنین بیان کرد: «دین خدای یگانه و دانا و توانا را شناختن و به جاویدانی روان باور داشتن است. بیرون از اینها از دین بیرون است.»<sup>۲۲۲</sup> یعنی دین نیازی به پیامبر و امام ندارد.

### اظهارات کسروی : پیرامون توهم تاریک پیامبری

از جمله برنامه های ملحدانه کسروی در زمینه سازی اظهار ادعای توهم پیامبری، بی اعتبار ساختن نبوت عامه و خاصه بود که می بایست به دو جهت در تعریف آن کمال دقت را مبذول داشت، نخست: آنکه نبوت پیامبران را بی اعتبار می ساخت و این که طبق تعریفی عوام پسند توهم پیامبری خود را بدون اینکه پیامبر خوانده شود اظهار داشته، خویش را در زمره پیامبران قلمداد کند. لذا در حالی که می گفت: «من از [نامیده شدن به] نام پیغمبر بیزارم»<sup>۲۲۳</sup> توجه می داد: «می گویند یک برانگیخته را چگونه می توان شناخت؟ می گویم... برانگیختگی نه چیزی است که دروغ بردار باشد» یعنی نباید ادعای پیامبری را که از ناحیه امثال او می شود دروغ دانست. بلکه ادعای مدعیان نبوت، دلیل صداقت آنان در گفتارشان می باشد. و برای این که هم برخورد خود را با مقدسات مذهب توجیه کرده باشد و هم به جای معجزه - که از او ساخته نبود - نشانی از توهم پیامبری ارائه دهد می گفت: «یک برانگیخته باید با همه نادانیها بنبرد [مبارزه کند] هم از آمیخته ها سخن راند... پروای هیچ کس نکند. باید خرده ها را به تکان آورد و آموزگار آنها باشد.»<sup>۲۲۴</sup> چنانکه در مورد خود اظهار داشته «مرا نیز آموزگاری هست»<sup>۲۲۵</sup> که بدون پروائی، مدعی پیامبری شده، پاکدینی را در مقابل آخرین دین الهی، دام فریب مردمان ساده لوح ناآگاه بنا نهاده است.

به هر روی کسروی «یازده سال پیاپی پیش»<sup>۲۲۶</sup> آمده تا به نقطه و زمان ادعای برانگیختگی می رسد. ولی چون القاء توهم پیامبری، آن هم با ادعای مسلمانی او مغایرت داشت، مهم تر کسروی را با مشکلاتی نظیر «دین اسلام»، «خاتمیت

<sup>۲۱۷</sup> یکم اثر: احمد کسروی: ۲۶

<sup>۲۱۸</sup> یکم اثر: احمد کسروی: ۱۶

<sup>۲۱۹</sup> پندارها: ۶۰ چاپ ۱۳۷۷

<sup>۲۲۰</sup> راه رستگاری: ۱۶

<sup>۲۲۱</sup> در پیرامون خرد: ۵۳ سال ۱۳۷۷

<sup>۲۲۲</sup> راه رستگاری: ۷۸

<sup>۲۲۳</sup> یکم اثر: احمد کسروی: ۱۷

<sup>۲۲۴</sup> ورجاوند بنیاد، احمد کسروی: ۷۸

<sup>۲۲۵</sup> پاسخ بدخواهان: ۷۰

<sup>۲۲۶</sup> پاسخ بدخواهان: ۷۰

رسول خدا» و «قرآن» مواجه می ساخت، به این نتیجه رسیده بود که نخست می بایست با برنامه‌ای حساب شده، موانع بر سر راه ادعای توهم پیامبری خود را برطرف سازد، و آنگاه مدعی پیامبری شود.

### برخورد کسروی با مانع اسلام

کسروی نخست متوجه مانع بزرگ خود دین مبین اسلام شد که به عنوان آخرین دین آسمانی دارای پیروانی است. تصمیم می گیرد به هر وسیله ممکن از اسلام عبور کند. کار نفی اسلام را با «امروزه اسلامی در میان نیست» آغاز کرده، می گوید: «باری این دستگاه [=اسلام] سراپا زیان است و خود نیکی نخواهد پذیرفت. این است که می گویم خدا از این دستگاه بیزار است. این [است] که می گویم این دستگاه باید از میان برخیزد.»<sup>۲۲۷</sup> ولذا آنهایی را که فریب القاء توهمات او را خورده بودند، خطاب می کرد «باید آشکارا گفت از آن اسلام، چیزی باز نمانده، امروز همه دین ها به هم خورده و از میان رفته...»<sup>۲۲۸</sup> آری، باید پذیرفت «آن اسلام که بوده اکنون نیست»<sup>۲۲۹</sup> و برای تحریک و فریب مردم عوام که او را به عنوان «آموزگار» و «راهنما» پذیرفته بودند، خطاب به آنها می گفت: «ای درماندگان! شما هر چه ستایش از پیغمبرتان می کنید، بکنید. آن آئین که او بنیاد نهاده کو؟»<sup>۲۳۰</sup> کسروی با این یقین که جز فریب خوردگان او تحت تاثیر چنین لاطائاتی قرار نمی گیرند، مانع اسلام را از سر راه خود برداشته دانست.

### توجه کسروی به مشکل خاتمیت

ظهور دین مبین اسلام با تعریف خاتم ادیان بودن ثابت کننده چند مهم اعتقادی است که بر ادعای پیامبری بعد از پیامبر اسلام خط بطلان می کشد و قتل مدعی را واجب می سازد.

۱- این که اسلام آخرین دین آسمانی است.

۲- حضرت محمد بن عبدالله - صلوات الله علیه و آله و آباءه - آخرین پیامبر الهی است.

۳- قرآن آخرین کتاب آسمانی می باشد.

۴- کعبه معظمه آخرین قبله اهل توحید است.

براین اساس نه احمد کسروی بل هر کسی مانند علی محمد باب برپا کننده فتنه باییت، حسینعلی نوری که فرقه گمراه کننده بهائیت را بر سر راه مردمان ناآگاه قرار داده است، غلام احمد قادیانی برپا دارنده اسلام انگلیسی و ... بخواید مدعی پیامبری شود، با این چهار رکن اعتقادی: آخرین دین و آخرین پیامبر و آخرین کتاب و آخرین قبله آسمانی

<sup>۲۲۷</sup> پاسخ بدخواهان: ۶۸

<sup>۲۲۸</sup> در پیرامون تاریخ ۶۰/چاپ انتشارات فردوسی ۱۳۷۷

<sup>۲۲۹</sup> در پیرامون تاریخ ۶۰/چاپ انتشارات فردوسی ۱۳۷۷

<sup>۲۳۰</sup> راه رستگاری: ۸۱

مواجه است. و مسلماً جز مردمانی عوام، ساده لوح، خسته از دین آسمانی، مغرض و کسانی که دین و دل به دنیا و وعده‌های این مسلک‌های استعماری می‌فروشند، دیگری به آنها نمی‌پیوندد.

کسروی با این یقین که جز افراد فوق یا اشخاصی نظیر آنها زیر بار انکار خاتمیت نمی‌روند، برای گذر از آن گفته است: «... این که مسلمانان می‌گویند اسلام بازپسین دین بوده، این سخن بی‌پاست... می‌دانم آیه خاتم النبیین در قرآن را پیش می‌کشید، این است که می‌گویم این واژه، به آن معنی که فهمیده مسلمانان است، نیست.»<sup>۲۳۱</sup>

### نحوه عبور کسروی از دین

کسروی به نتیجه رسیده بود لازمه تحقق پذیرفتن اندیشه باطل دین سازی، ابطال ادیانی است که دارای پیروانی هستند، و چون چنین کاری عملی نبود، نخست مردمی را که با انواع بدبختی‌ها دست در گریبان بودند برگزید و گفت: «چاره همه این‌ها [بدبختی‌ها] یک چیز است و آن، دین را به معنی راست خود شناختن که هم این کیش‌های پراکنده گوناگون از میان برخیزد و توده، همگی به یک راه درآید... و این کاری است که ما کردیم.»<sup>۲۳۲</sup> چون ضرورت نبرد با ادیان را برای رفع بدبختی‌ها لازم نموده، گفت: «ما که با ده، چند کیش نبرد می‌کنیم، می‌خواهیم آنها را یکایک براندازیم... [تا] معنی راست دین را روشن گردانیدیم.»<sup>۲۳۳</sup>

به هر روی کسروی به تصور خام خود اندیشه دین براندازی را با انکار آنها که «نبرد با ادیان» تعریف می‌کرد، عملی دیده، در جهت نفی اسلام آخرین دین آسمانی نیز مدعی شد: «اسلام راهی را پدید آورده بود، ولی آن راه برای خواسته‌هایی می‌بوده و اکنون ما آن خواسته‌ها را از راه بسیار بهتری پیش می‌بریم.»<sup>۲۳۴</sup>

کسروی بعد از این ریسمان بافی‌ها که چیزی را ثابت نمی‌کرد، عبور از دین را تمام شده دانست، وارد مرحله دین سازی گردید، او برای این که مشروعیتی الهی به کار دین آوری خود بدهد، مدعی شد: «این خداست خدایی است که هر چند گاه یک بار، جنبش خدایی رخ دهد و یک راه رستگاری به روی جهانیان باز گردد و گواهی از میان برود، لیکن مسلمانان آن را با اسلام پایان یافته می‌شمارند و بی‌خردانه، دست خدا را بسته می‌دانند.»<sup>۲۳۵</sup>

که البته شهید مطهری به این نوع ایرادات ابلهانه در آثاری که از خود با یادگار گذاشته اند، پاسخ داده‌اند.<sup>۲۳۶</sup>

<sup>۲۳۱</sup> راه رستگاری: ۸۱

<sup>۲۳۲</sup> راه رستگاری: ۱۱۷

<sup>۲۳۳</sup> دین و جان: ۳۲

<sup>۲۳۴</sup> در پیرامون اسلام، احمد کسروی چاپ پایدار: ۸۴

<sup>۲۳۵</sup> در پیرامون اسلام: ۱۱

<sup>۲۳۶</sup> برای نمونه؛ شش مقاله: ۷۵-۸۲ + وحی و نبوت: ۷۴-۷۱، ۷۵-۲۶، ۴۴-۵۱ + اسلام و مقتضیات زمان: ۳۵۹/۱-۳۶۹، ۳۷۳/۱-۳۸۱، ۳۷۸-۳۸۱ + خدمات متقابل اسلام و ایران: ۸۴-۹۲ + سیری در سیره ائمه اطهار علیه السلام: ۲۵۵-۲۵۸ + خاتمیت + پیامبر امی

آری کسروی بعد از این که به تصور باطل خویش ثابت کرد دین سازان بعد از آئین مقدس اسلام به خواست خدا دین سازی کرده‌اند، به تقلید از پیامبران الهی که رسالت خویش را با دعوت مردم آغاز کردند، گفت: « همه جنبشها از سخن آغاز گردید، نخست سخنرانی گفته گردد، و راهی نشان داده شود و یک دسته از پاک دلان و غیرتمندان آن سخنان را بپذیرند... به نبرد کوشند، پس نیروشان بیشتر گردد و زمینه کار آماده شود. راه این است که ما نیز آن را گرفته ایم و پیش می‌رویم و نزدیک است آن روزی که یک گاه دیگر نیز برداریم و رشته کارها را به دست گرفته و آئین خود را دیگر باره روان گردانیم.»<sup>۲۳۷</sup>

عنوان « پاکدینی» را که از قبل بر زبانها انداخته بود به طور رسمی نام دین اختراعی خود نمود و مدعی شد « باید در سراسر جهان برای زندگانی، آئین خردمندان باشد که بهترین نمونه آن پاکدینی است.»<sup>۲۳۸</sup> سپس «ورجاوند بنیاد» کتاب دین ابداعی خود معرفی کرد.

احسان طبری در این زمینه گزارشی را ارائه می‌دهد، می‌نویسد: «کسروی، دینی را به نام پاکدینی بنیان نهاد و کتابی به نام ورجاوند بنیان نوشت و پاکدینان را در حزبی به نام «باهماد آزادگان» گرد آورد که هدف نهایی اش دست زدن به شورش و ایجاد سررشته داری توده و حکومت بود و خود به کرات مدعی برانگیختن و بعثت و پیمان داری با خدا شده بود؛ ولی در بحث منکر می‌شد.»<sup>۲۳۹</sup>

## کسروی

چگونه پیغامور<sup>۲۴۰</sup> شد

کجروی های عمد و مغرضانه ی کسروی که نتیجه معاشرت پدرش با شیخیه آذربایجان و بابیان و بهائیان بود، او را وادار به تکرار خرده گیری های این سه گروه منحرف از دین مبین اسلام کرده، نتیجه اش انکار دین اسلام، خاتمیت، قرآن شد. آنگاه که باروشن‌فکران کج اندیشه روزگار خویش معاشر شد، زمینه را برای تکرار همان یاهو های استعماری علی محمد باب، حسینعلی نوری بهاء بی بها و غلام احمد قادیانی آماده دید، نخست مردمان را به لحاظ دینداری براساس

<sup>۲۳۷</sup> در پیرامون اسلام؛ احمد کسروی، انتشارات فردوسی ۱۳۷۷

<sup>۲۳۸</sup> یکم آذر؛ گزارش نشست پاکدینان سال ۱۳۲۲: ۷۰

<sup>۲۳۹</sup> آورندگان اندیشه خطا، طبری: ۳۱

<sup>۲۴۰</sup> این اصطلاح از کتاب ورجاوند بنیاد صفحه ۷۱ گرفته شد. تا او را با عنوان «پیامبر» یا «پیغمبر» خوانده باشیم هر چند در معنا سه لغت يك معنی دارند.

مبانی اسلام که مورد پسند شیخیه و بابیه، بهائیه و قادیانیه نبود، گمراه دانست و خود را مسئول هدایت گمراهان، فرض کرده، رفته رفته پارا فراتر گذاشت مدعی برانگیختگی شد که خدا او را برای راهنمایی برگزیده است، و لذا می گفت مرا «راهنما» بخوانید. در این مسیر نیز تا جائی دم از چنین مرتبتی زد که رسماً خود را به گفته خودش در مقام «پیغامور» دید.

کسروی به همان عادتی که داشت از راه نیرنگ و حيله و برای گیج کردن شنوندگان سخنانش و خوانندگان نوشتجانش بطور مرموزانه پس از شرح این که چگونه به او وحی شده است، می نویسد: «این بود داستان، این بود راز آن که می گویم من به این راه با خواست خدا برخاستم و با راهنماهای او پیش آمدم [تا این که] خدا پرده از جلو بینش من برداشت. فرهش [شکوه و جلال] هم جز این نمی باشد. در قرآن نیز همین را گفته «ألم نشرح لك صدرک»<sup>۲۴۱</sup> «فكشفا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید»<sup>۲۴۲</sup> و چون قادر به اثبات ادعای نزول فرشته وحی نبود، در ادامه این ادعای خنک، مساله شرفیابی حضرت جبرئیل خدمت ختمی مرتب (ص) را انکار نمود، گفت: «آمدن و رفتن فرشته و پرده برخاستن با خدا که درباره پیامبر اسلام گفته اند [همه افسانه است]»<sup>۲۴۳</sup> در صورتی که این مقام برای تمامی پیامبران به نوعی ثابت شده، و پیروان ادیان ما قبل اسلام به آن معتقدند.

## کسروی

### پیغامور فحاش

آن روز که با عنوان کتاب «پیغمبر دزدان» برخورد کردم، تعجب کرده در صدد برآمدم علت و انگیزه این بی ذوقی مؤلف را به دست آورم. و امروز که این عنوان را برای معرفی کسروی دین ساز به کار می برم تا گفته باشم چگونه پیغاموری است، به این واقعیت غیر قابل انکار رسیدم که گاهی واژه‌های بهتر از «پیغمبر دزدان» یا «پیغامور فحاش» برای شخص کج اندیش منحرف نمی توان یافت.

که کسروی از جمله آنهاست، او با این که از ناسزاگویی مانند «یاوه گو» به خود شکوه داشت، ولی به شخصی فحاش معروف شده که دیگران به او گوشزد کرده، می نوشتند: «...کسروی در شماره چهاردهم پرچم ویژه، گله از یاوه گویان نموده، چنانکه خودتان می نویسید این پست نهادان که در برابر دلیل زبان به دشنام و بی فرهنگی می گشاید، بسیار بی ارزند.»<sup>۲۴۴</sup>

<sup>۲۴۱</sup>سوره الم نشرح : آیه ۱

<sup>۲۴۲</sup>سوره ق: ۲۲

<sup>۲۴۳</sup>یکم انز: ۱۶۰

<sup>۲۴۴</sup>پرچم/ شماره ویژه سالم یکم/ شماره ۷ نیمه یکم تیر ۱۳۲۲ صفحه ۳۰۵

آری کسروی هر کجا در مقابل استدلالی قوی مواجه می شد، فوراً طبقه ای را تقویت کرده به دیگران ناسزا می گفت:» برای نمونه می نویسد: «یک کشاورز در این توده به اندازه یک ملای مفتخواره، یک جوان رمان نویس، یک شاعر یاوه باف یک روزنامه نویس هوس باز ارج نمی دارد.»<sup>۲۴۵</sup> جای دیگر می نویسد: «ما چه گوئیم به این مردم نادان و نافهم»، «یک مشت نادان که بی شرم نیز هستند خود را دشمن ما گردانیده اند و در برابر ما صف می کشند.»<sup>۲۴۶</sup>

و برای اثبات بی ربط هائی که گفته بود، لکن مورد قبول شخصیت‌های علمی و مردم نمی شد، با فحاشی دفاع می کرد. به رئیس فرهنگ خوزستان که کسروی را عامل هتاک شدن جوانان می داند، جواب می دهد «این کار نه تنها درخور نکوهش نیست، در خور ستایش نیز هست؛ آنان وظیفه آدمیگری را به کار بسته اند، نکوهش به کسانی سزاست که در برابر حقایق ایستادگی می نمایند و در گمراهیها و نادانی ها پافشاری نشان می دهند.» حال اگر بخواهید بدانید حقایق در نظر او کدام است به این جمله که در آخر نامه رئیس فرهنگ خوزستان آورده شده، توجه کنید «آقای رئیس فرهنگ آن فرهنگ آن سعدی و حافظ که شما آن همه هواداری از آنها نشان می دهید و وزارت فرهنگ کتابهای ایشان را به دست نورسان می دهد، هر دو آلوده و بی ناموس بوده اند.»<sup>۲۴۷</sup>

یا می نویسد: «برای هر گونه هوسبازی یک راهی باز است، تا آنجا که اگر کسی بی ناموس باشد و بخواهد زن بگیرد و بی ناموسی ها زندگی کند، می تواند به نام «ذوق ادبی» با هر گونه بی پروایی خواست خود را پیش برد و کسی هم ایراد نگیرد؛ اینگونه بی ناموسان در همین تهران می بودند و هستند.»<sup>۲۴۸</sup>

مساله فحاشی چنان عادت او شده بود که در نوشته هایش هم تأثیر گذاشته، به اسناد گزارشی حتی نسبت فحاشی به عالمان می داد؛ چنانکه می گوید: «وقتی میرزا حسن مجتهد از تبریز بیرون آمد، نامه ای به علمای نجف نوشت و گفت مشروطه باید مشروعه باشد. [آیه الله العظمی] عبدالله مازندرانی به او نوشت: ای گاو مجسم! مشروطه که مشروعه نمی شود.»<sup>۲۴۹</sup> در صورتی که محال است مرجع تقلیدی در جواب یک روحانی سرشناس چنین بنویسد و از این گونه نشانه هائی که تعریف کننده پیغامور فحاش است در نوشته های او زیاد است.

### برنامه های پاکدینی

این لازمه ای همه ادیان است که دارای اصول اعتقادی و فروع عبادی باشند. تا پیروان براساس اعتقاد به اصول آن دین دارای دینی آسمانی و با انجام فروع آن، دینداران محسوب شوند.

<sup>۲۴۵</sup> پرچم / شماره ویژه سال یکم / شماره ۷ نیمه یکم تیر ۱۳۲۲ صفحه ۲۷۵  
<sup>۲۴۶</sup> پرچم / شماره ویژه سال یکم / شماره ۶ نیمه یکم تیر ۱۳۲۲ صفحه ۲۷۳  
<sup>۲۴۷</sup> پرچم / شماره ویژه سال یکم / شماره پنجم، نیمه یکم خرداد ۱۳۲۲ صفحه ۲۱۰  
<sup>۲۴۸</sup> پرچم / شماره ویژه سال یکم شماره یکم، نیمه یکم فروردین ۱۳۲۲ صفحه ۶۱  
<sup>۲۴۹</sup> درک شهری از مشروطه / رسول جعفریان : ۱۱۲ پاورقی



کسروی به این توجه داشته، دین جعلی و اختراعی او نیز نمی تواند از این دو اصل بی بهره باشد: نبوت و امامت در دین مبین اسلام و در ادیان ما قبل آن، نبوت و وصایت، لازمه توحید شناخته شده است. کسروی چون مدعی نبوت بوده، انکار نبوت و امامت دواصل اعتقادی اسلامی را از جمله اصول دین ساختگی خود قرار داده، تا ادعای نبوت او بانبوت خاصه که مربوط به حضرت ختمی مرتبت (ع) است باطل نشود. و لذا برای عملی کردن چنین منظور از روش های مختلفی استفاده نموده، تا شاید بتواند مانع خاتمیت را از سر راه خویش بردارد. گاهی به روش مسلک استعمای وهایت می گوید: «خدا به همه نزدیک است و هرگز به میانجی نیازی نیست.»<sup>۲۵۰</sup> و برای این که گفته باشد اعتقاد به نبوت و امامت با یکتاپرستی مغایرت دارد، همان را می گفت که وزارت مستعمرات انگلیس محمد بن عبدالوهاب را مأمور به آن کرده بود. جز به خدا، تعظیم نشاید و این از بت پرستی [است] که کسی، در برابر مرده ای یازنده ای گردن خم سازد.»<sup>۲۵۱</sup> و آنجا که طرف فوق را فاقد اثرگذاری می دیده، ترفند دیگری ریخته، گفته است: «برائگیختگان، فرستادگان خدا بودند، آمده و رفته اند... نباید جایی از بهر آن، در دین باز کرد.»<sup>۲۵۲</sup>

از این گونه اعترافات به دست می آید کسروی مشکل خود را در ایران شیعه معتقد به امامت ائمه اثنی عشر (ع) که اوصیاء حضرت ختمی مرتب، و خلیفه الله هستند شناخته، و لذا انکار نبوت پیامبر اسلام خاتم پیامبران را جهت ادعای پیامبری، و انکار امامت را به لحاظ اینکه کفایت کننده از بعثت پیامبری جدید می باشد، از جمله اصول دین ساختگی خود قرار داده، می گوید: «اما درباره امامان، نخست باید پرسید پس از پیغمبر، چه نیازی به آنان می بود؟ مگر پیغمبر، کار خود را نانجام گذارده که اینان [امامان] به انجام برسانند.

دوم، کارهایی که از آنان سرزده، کدام است؟ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود نشان داده اند؟»<sup>۲۵۳</sup> گویا این ترفند را بی اثر دیده که می نویسد: «می دانم کسانی امامان را خواهند پرسید، اما به معنی پیشوا است. اما، زنده اش امام است و از مرده، امامی بر نیاید.»<sup>۲۵۴</sup> که البته می دانیم شیعه همیشه بر امامت امام حی متکی بوده است، یعنی با بودن امام حی، مانند روزگار ما که دوره پرافتخار امامت حضرت قائم آل محمد - ارواحنا فداه - است زمان امامت ائمه ما قبل حضرتش را تمام شده دانسته، اعتقاد به امامت آن ذوات مقدسه را لازمه اعتقاد به توحید و نبوت می داند و بس.

کسروی برای این که همین پذیرفتن ها را هم در رابطه با امامت زیر سؤال ببرد تا کمتر مورد سؤال قرار بگیرد، بین «اعتقاد به امامت امامان»، «معرفت به امامان» و «شناخت شناسنامه ای» آن ذوات مقدسه خلط نموده، می گوید:

<sup>۲۵۰</sup>راه رستگاری: ۷۸

<sup>۲۵۱</sup>راه رستگاری: ۷۸

<sup>۲۵۲</sup>راه رستگاری: ۷۹

<sup>۲۵۳</sup>شیعیگری، احمد کسروی/ ناشر نامعلوم سال ۱۳۳۲: ۲۱

<sup>۲۵۴</sup>راه رستگاری: ۸۰

می گویند باید چشم بسته، پیروی از فلان امام کرد. باید از آنان هم پرسید آن امام را چگونه شناخته‌اید که امام است.»

۲۵۵

مرحوم آیه الله العظمی حاج سید ابراهیم میلانی در ایامی که وهابیان باطنی زبان درازی می کردند، بنا بر دعوت حاج علی آقا ناظم زاده از تجار محترم و خوشنام تهران، در منزل ایشان معارف امامیه می فرمودند، به مناسبت در یکی از جلسان به فتنه کسروی اشاره کردند، گفتند: یکی از مؤمنان تبریزی در جمعی متوجه شخصی می شود که با بعضی از حاضرین سخن می گوید. حرف او را قطع کرده، می گوید: «حرف های کسروی را می زنی» یکی از حاضرین به میدان می آید و می گوید استفاده کن ایشان کسروی است. پیرمرد که گوئی در پی چنین فرصتی بوده، می گوید: من قبل از استفاده می خواهم جواب سؤالی را که کسروی مکرر مطرح کرده بدهم، سپس خطاب به او می گوید: پرسیده‌اید: امام را چگونه شناخته‌اید امام است؟ من جز انواع طناب که فروش آنها شغلم است نمی شناسم، سوادی هم جز شنیده‌هایم از عالمان شهر تبریز ندارم می خواهم سؤال شما را بدهم.

اگر منظور شناخت امام شناسنامه‌ای است، کتابها تمامی مشخصات امامان(ع) را نوشته‌اند. اگر منظور شناخت امام، معرفتی است که هر کس به مقتضای مراتب ایمانی خود به امام زمانش معرفت پیدا می کند. همانطور که گفته‌اند به عدد نفوس خلائق به خدا راه است از هر انسان هم به معرفت امام راهی است. اگر منظور از شناخت امام این است که چطور بدانیم او واقعا امام جانشین امام قبل از خود می باشد. می دانیم که امام ما قبل امام بعد از خویش را تعیین می کند. علاوه میرزا احمد [منظور کسروی است] تو مگر نمی دانی امامت جایگاهی است که غیر امام را مانند جعفر کذاب به آنجا راهی نیست...

## روش کسروی در بی اعتبار ساختن قرآن

حضور آخرین کتاب آسمانی در جمع مسلمانان و موقعیت تعیین کننده آن، سخت ترین مانع بر سر راه کسروی های تاریخ بوده، هست و خواهد بود. کسروی به دلیل عدم تعمق و بی سوادی، بسیاری از مفاهیم و عناصر موجود در قرآن را خرافی پنداشته و از آن با نام کتاب ملایان یاد می کرد و می گفت «با بودن قرآن بوده که این همه گمراهیها و نادانیها پدید آمد. اگر قرآن توانستی گمراهیها را گیرد، تاکنون گرفته بودی.»<sup>۲۵۶</sup> این شیطنت برای فریب مردم عوام، کاربرد داشت و بهترین ابزار مخالفان فهیم بود که مأموریت تضعیف اسلام و به گمراهی کشاندن مسلمانان و ایجاد کشمکش در جامعه اسلامی را داشتند. در صورتی که قرآن جهت تذکر و هدایت نازل شده، اگر اطاعت شود گمراهی وجود نخواهد داشت. درست مانند دارو که طبیب برای مریض تجویز می کند، اگر طبق دستور پزشک مصرف شود، نتیجه می دهد؛

<sup>۲۵۵</sup> در پیرامون خرد، احمد کسروی: ۴۲ سال ۱۳۷۷ ناشر فردوسی.

<sup>۲۵۶</sup> در پیرامون اسلام: ۵۳

والا تأثیری نخواهد داشت. قرآن را سالی یک بار بر سر نهادن با صدای بلند «بک یا الله» گفتن، به آن عمل نکردن، مانند این است که داروهای نسخه شفابخش طبیب را تهیه نموده به جای استفاده کردن آن، نام داروها را تکرار کند مسلماً مریض سلامتی خود را به دست نخواهد آورد. تردید نیست وقتی به امر و نهی قرآن بی توجهی شود آثاری از تأثیر گذاری قرآن در جامعه قرآنی دیده نخواهد شد. به هر روی کسروی از این گونه اراجیف سودی نبرده که دیوانه وار در پاسخ مخالفان می گوید و می نویسد: «این که قرآنی آسمانی است، به معنای آن نیست که بدون ایراد است.»<sup>۲۵۷</sup> این گونه لاطائلات زمانی گفته شده و می شود که مفاخر علمی غیر اسلامی دنیا قرآن را کتابی آسمانی دانسته، حتی پاپ ژان پل دوم می گوید: یگانه کتاب اصیل و دست نخورده آسمانی می باشد. یعنی برخلاف تورات و انجیل که دستکاری شده و این تحریف و تصرف آنها را بی اعتبار نموده، قرآن کتابی آسمانی مصون از هر نوع دخل و تصرف است. مهم تر گویا کسروی فراموش کرده بود که گفته است: «این ها [افرادی مثل خودش] زبان به ایراد باز کرده، به قرآن خرده ها می گیرند این رفتار بسیار ناپسندیده است.»<sup>۲۵۸</sup> و وقتی به یادش می آید شخص او نیز از جمله همین خرده گیران می باشد. می گوید: «این کسان دیده اند که من گاهی در گفتگو با ملایات یا دیگران، ناسازگاریهای قرآن را با دانش ها یادآوری کرده ام، پنداشته اند که ما راستی به قرآن ایراد می گیریم و ارج آن را نمی شناسیم.»<sup>۲۵۹</sup> و این بدترین تعریف کننده خباثت شخص است، زیرا برای اینکه با عالمان دین دشمنی نماید، راه بی حرمتی و هتک حرمت به قرآن را باز می کند. علاوه، این دروغ کسروی را می توان با سخنی دیگر از خودش ثابت کرد، می نویسد: «مردم همیشه بدند، این دین است که باید آنان را از بدی برهاند. چشده که قرآن یا اسلام پیروان خود را از بدی نمی رهاند.»<sup>۲۶۰</sup>

این اظهارات را که علیه نظریات فوق است بخوانید: «برای این که سخن روشن گردد شما از آن کسان پرسید: امروز قرآن در میان خود قرآنیان روان است؟ خود قرآنیان دستورهای آن را به کار می بندند؟ اگر بگویند روان است و به کار می بندند، دروغ گفته اند. یکی از... دستورهای قرآن پرهیز از باده خواری و چوب زدن به هر باده خوار است و امروز در همه جا مسلمانان آشکار باده می خورند و کسی هم پروایی نمی نماید.»<sup>۲۶۱</sup>

کسروی بعد از برشمردن اینگونه اموری که حکایت می کند به قرآن عمل نمی شود تا تأثیر آن بر جامعه دیده شود به علت آن اشاره کرده، می نویسد: «درباره قرآن و فراموش گردیدن دستورهای آن و به هم خوردن دستگاه اسلامی همین بس که امروز کشورهای اسلامی از هم جدا گردیده و هر یکی بنیاد توده ای به نام نژاد گزارده، و بیشترشان قرآن را به یک باره کنار زده و قانونهای فرانسه را گرفته و از روی آنها زندگی می کنند.»<sup>۲۶۲</sup>

## کسروی

<sup>۲۵۷</sup> در پاسخ بدخواهان: ۳۱ چاپ قبل از انقلاب

<sup>۲۵۸</sup> شماره ویژه پرچم: سال یکم شماره یکم، نیمه فروردین ۱۳۲۲: ۱۶۱

<sup>۲۵۹</sup> شماره ویژه پرچم: سال یکم شماره یکم، نیمه فروردین ۱۳۲۲: ۱۶۱

<sup>۲۶۰</sup> شماره ویژه پرچم: سال یکم شماره یکم، نیمه فروردین ۱۳۲۲: ۱۶۴

<sup>۲۶۱</sup> شماره ویژه پرچم: سال یکم شماره یکم، نیمه فروردین ۱۳۲۲: ۱۶۲

<sup>۲۶۲</sup> شماره ویژه پرچم: سال یکم شماره یکم، نیمه فروردین ۱۳۲۲: ۱۶۲

## وانکار مهدویت

مهمی که خاتمیت اسلام، قرآن و رسالت حضرت محمد بن عبدالله (ص) را ثابت می کند اصل حائز اهمیت مهدویت است؛ زیرا خاتمیت یعنی آنچه را پیامبر عظیم الشان اسلام به نام و تعریف آخرین دین آسمانی آورده اند، انسان را الی الابد کفایت می کند. پس وقتی قرآن می فرماید: محمد بن عبدالله (ع) خاتم پیامبران است، می خواهد بگوید بعد از او پیامبری نخواهد آمد و آنچه را آورده، انسان را تا آخرین غروب دنیا کفایت می کند. و این به امامت ائمه اثنی عشر که آخرین آن ذوات مقدسه حضرت بقیه الله الاعظم - ارواحنا فداه - است امکان پذیر است. زیرا امام معصوم که جز در نبوت عین و نظیر پیامبر است، جامعه را از بعثتی جدید بی نیاز می کند.

کسروی متوجه این مانع بزرگ شده و به نتیجه می رسد که اعتقاد به مهدویت مانع دعوی برنگیختگی است، مهم تر قتل القاء کننده پیامبری جدید را به عنوان مرتد واجب می سازد، ولذا برخورد با اصل مهدویت را در برنامه دین سازی خود قرار داده، بعد از اشاره به درگیریهای صدر اسلام به پیروزی عباسیان بر بنی امیه و بنی مروان و ناجوانمردی که نسبت به علویان صورت گرفته است، می نویسد: «علویان از کوششهای خود نتیجه نبرده و در خانه نشستند و برای آن که پیروان نومید نگردند و رو نگردانند، پیاپی دروغها ساخته و بیرون ریخته اند؛ گاهی مهدیگری را عنوان ساخته، سروده اند: مهدی از ما خواهد بود... و امروز که نه علویان هستند و نه از عباسیان نشانی بازمانده، هنوز آن سخنان را رها نکرده اند و پیاپی تازه می گردانند. به آنان باید گفت: نخست این سخنان دروغ است و این هیچگاه نشده و نخواهد شد که مرده ای به جهان بازگردد. این از آئین خدا بیرون است.»<sup>۲۶۲</sup> در صورتی که به استناد روایات صحیح الصدور، رسول خدا و ائمه معصومین به تمام خصوصیت‌های حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - اشاره کرده اند و امروز با تالیفات محققانه گرانسنگ و قابل استناد و استدلالی که پیرامون مهدویت صورت گرفته، خصمانه بودن این دعاوی ثابت می شود.

## توجه کسروی

### به مشکل آفرینی کربلا برای او

واقعۀ دلخراش کربلا که جزئیات آن بهترین تعریف کننده و توضیح دهنده خصوصیت‌های انحصاری آن و شرح دادن یا برشمردن آثار بی مثل و نظیر کربلا است، ما را از بیان هر گونه موضوعی که بیان کننده مقصودمان باشد بی نیاز می سازد. ولی اشاره به آثار اقامه عزای حسینی که به بحث ما مربوط می شود، ما را در بیان منظورمان کمک می کند؛ زیرا به چرایی مخالفت امثال کسروی با کربلا جواب می دهد.

همه کسانی که به تاریخ اسلام آشنایی دارند به این نتیجه رسیده‌اند سالروز واقعه شهادت شاه خوبان، امام مؤمنان، قبله گاه شهیدان، مظلوم ترین مظلومان حضرت حسین بن علی سید الشهداء و یاران بی مثل و نظیرش که اقامه عزای ایشان ایران را به صورت خیمه عزاداری درمی آورد، روزی است که هر فتنه‌ای خنثی می‌شود و هر باطلی برملا می‌گردد، بازار هر گناهی کساد شده، گناهکار از ارتکاب به گناه شرم دارد و این واقعیت زبازد خاص و عام برای توده‌های منحرف طالب سلطه و پیشرفت سخت ناگوار است. کسروی به این توجه پیدا کرده نسبت به کربلا نیز خصمانه گفته و نوشته است: «داستان کربلا هر چه بوده، یک داستان بوده. در جهان داستانهایی از آن گونه کم نبوده است. خونریزی‌های چنگیزخان و تیمور لنگ در ایران، دل‌گدازتر از آن می‌باشد.»<sup>۲۶۴</sup> آری، ماجراهائی نظیر چنگیز و تیمور داستان است که تکرار آن فقط در بازگو کردن حوادث تاریخ صورت می‌گیرد، ولی همین قیام مردم در اول ماه محرم، هر ساله بهترین دلیل است که واقعه کربلا داستان نیست، یک حقیقتی تعریف کننده و نگهدارنده‌ی هر حقیقتی می‌باشد که بازگشت آن به خدای تعالی است. به لحاظ چنین خصوصیتی هم بوده که بر واقعه‌ی کربلا هزاران کتاب نوشته شده و به بحث و تحلیل آن پرداخته‌اند. ولی داستان چنگیز و تیمور به تواریخ همیشه خاموش مربوط شده است.

توهین به مقدسات

از جمله فروع دین کسروی

عقدہ‌های گوناگونی که کسروی را از دوران شباب لبریز کرده بودند به صورت دستورالعمل‌های دین ابداعی او به همان معدود مردمان ناآگاهی که اطرافش جمع شده، تا برای فرار از دینداری بهانه‌ای داشته باشند، ابلاغ می‌شد تا سرگرمی در جامعه دینداران داشته باشند. زیرا ثابت شده است دینی که برای اتباع خود آداب و آئینی نداشته باشد، جذابیت ندارد.

کسروی در کنار ابداعات سلیقه‌ای خود که به نام آداب و سنن دینی اختراعی‌اش لازم الاجرا نموده بود، به گفته دکتر عبدالحسین زرین کوب «چون همه امور عالم را با مقیاس دریافت ناقص و دانش محدود خویش [می‌سنجید] هر چه را

با میزان ذوق و فهم او موافق [نبود] نادرست»<sup>۲۶۵</sup> می‌دانست و مخالفت با آن را از جمله وظائف کسانی قرار داده بود که او را به پیامبری قبول کرده و اطاعت از دستوراتش را بر خود واجب کرده بودند.

برای نمونه جسارت به مفاخر ادیان، خاصه اسلام، توهین به بزرگان و مشاهیر دینی - ملی ملت‌ها و مقدسات ایشان را می‌توان نام برد. دکتر عباس اقبال آشتیانی از این معرکه ای که کسروی به راه انداخته بوده به خشم آمده، می‌نویسد: «عجب این است که اگر در زندگانی عادی، کسی به یک فرد معمولی ناسزا بگوید یا در حق او توهین روا دارد، قانونا مقصر بوده، قابل مجازات محسوب می‌شود... لکن توهین کردن به بزرگانی که جزو مقدسات یک ملت و مورد احترام معرفت شناسان هستند، هیچ تعقیب و جزائی ندارد.»<sup>۲۶۶</sup>

و ما برای اینکه با کسروی همصدا نشویم، اراجیف و لاطائلات او را تکرار نکرده باشیم، از نقل شواهدی تکان دهنده که در لابلای نوشته‌های جنون آمیز او دیده می‌شود خودداری می‌کنیم و به نقل آنچه حضرت امام خمینی در این رابطه بیان فرموده‌اند اکتفا می‌نمائیم: حضرت‌شان در کتاب «کشف الاسرار» می‌نویسند: «بدون آن که اصلا قوه تمیز داشته باشید، بر ضد دین و کشور و استقلال مملکت، کتابچه‌های ننگین خود را پخش می‌کنید و با هزار جان فشانی، تهمت‌ها و دروغ‌ها به روحانی و دینداران می‌بندید و با کمال بی‌شرمی از آیین خود به دین پاک نام می‌برید.»<sup>۲۶۷</sup> جای دیگر از کتاب کشف الاسرار آمده است: «این اوراق ننگین، این مظاهر جنایت، این شالوده نفاق و جرثومه‌های فساد، این دعوت‌های به زرتشتی‌گری، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاها به مقدسات مذهبی را بخوانید و در صدد چاره‌جویی برآیید.»<sup>۲۶۸</sup>

### جشن کتاب سوزی

کسروی در جهت شبیه سازی دین اختراعی خود به ادیان آسمانی، تصمیم می‌گیرد روز یا روزهائی از سال را «عید» بنامد و مراسمی به عنوان «جشن» برگزار کند. که از جمله آنها جشن کتاب‌سوزی است.

حضرت امام خمینی می‌نویسند: «اینها ودیعه‌های خدایی را دستخوش هوی و هوس خود می‌کنند، اینها کتابهای دینی شما را که با خون پاک شهدای فضیلت به دست شما رسید، آتش می‌زنند، اینها عید آتش زدن کتاب دارند. کدام کتابها؟ همانهایی که از فداکاری حسین بن علی و رنج‌های فراوان پیغمبر و پیغمبر زاده‌ها به دست شما افتاد...»<sup>۲۶۹</sup>

آری از جمله در عید پاک‌دینی کسروی که از فجیع‌ترین اعیاد روی زمین است هر ساله کتاب‌های به اصطلاح خودشان زیانمند را جمع‌آوری می‌کردند و به آتش می‌کشیدند و عجیب در این است که کسروی مدعی است این جنایت به علم

<sup>۲۶۵</sup> نور ادبی دکتر عبدالحسین زرین کوب: ۸۷/۲

<sup>۲۶۶</sup> مقاله: بلائی تعصب و بی‌ذوقی» مندرج در مجله یادگار س ۵/ش ۳

<sup>۲۶۷</sup> کشف الاسرار؛ امام خمینی / انتشارات ندای اسلان: ۳۳۲

<sup>۲۶۸</sup> کشف الاسرار؛ امام خمینی / چاپ دفتر نشر فلق: ۷۴

<sup>۲۶۹</sup> کشف الاسرار؛ امام خمینی / چاپ دفتر نشر فلق: ۷۴

و خیانت به بشریت دانش دوست را برای اصلاح و پیشرفت جامعه رواج داده است. ناصح ناطق که در کودکی شاگرد احمد کسروی بوده است و در جای جای نوشته‌های خود از او به احترام و نیکی یاد می‌کند، می‌نویسد: «... چه کسی می‌داند که نوشته‌هایی که امروز زیانمند به نظر می‌آید پس از مدتی سودمند تلقی نخواهد شد... بر اثر همین کتاب سوزانی هاست که آثار اندیشه‌های ایرانی در نتیجه حوادث ناگوار تاریخ مانند تاخت و تازهای تازیان و متروک شدن زبان و خط از میان رفت.»<sup>۲۷۰</sup>

دکتر زرین کوب آنجا که به جشن کتاب‌سوزی مرسوم در دین ساختگی کسروی اشاره می‌کند، یادآور واقعیتی تلخ شده می‌نویسد: «این کار شگفت و فجیع او [کسروی] داستان، ساوونارولا، راهب فلورانی را تجدید کرد که نسخه‌های کهنسال یونانی را در عهد رنسانس به آتش سوزاند.»<sup>۲۷۱</sup>

به هر روی کسروی برای این که دلیل و برهانی جهت کتاب سوزی سالانه خود ارائه داده باشد، می‌نویسد: «چنانچه گفته‌ایم، بزرگترین گرفتاری این توده، گمراهی‌ها و نادانی‌های انبوه گوناگونی است که به عنوان کیش‌ها یا فلسفه یا صوفی‌گری یا مادیگری در میان است و پیدایست که انبار، آن کتابهاست که کسانی هر چه بیشتر خوانند بیشتر آلوده خواهند بود»<sup>۲۷۲</sup> این را دلیل نموده، می‌نویسد: «کوشش به نابودی کتاب‌های زیان‌مند و پدید آوردن کتاب‌های سودمند را بایاتر دانسته، این کار را به جلو انداختیم.»<sup>۲۷۳</sup> و وقتی مورد انتقاد روشنفکرانی چون خود یا دیگران که با او معاشرت داشتند قرار می‌گرفت، جواب می‌داد: «ما آتش به زایشگاه میکربها می‌زنیم... امروز آغاز کار است، خواهد رسید روزی که پشته‌ها افزاییم و همه را در یک جا آتش زنیم... من آشکار می‌گویم بسیاری از کتاب‌هایی که در نزد دیگران ارجمند است ما به آتش می‌اندازیم. <sup>۲۷۴</sup> خواهد رسید روزی که کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها را نیز تهی گردانیم.»<sup>۲۷۵</sup>

و درباره این که چرا روش نقد و بررسی یا دفن آثار دانشمندان را اختیار نکرده، صریحا می‌گفت: بهترین شیوه برخورد با این کتاب‌ها سوزاندن است «... به خود بایا شماردیم که به نابود گردانیدن کوشیم و بهترین راه، سوزانیدن آنها را دیدیم زیرا در سوزانیدن از یکسو بی‌ارجی، بلکه زیانمندی آن را نشان دادیم و از یکسو از یک راه آسانی نابودشان گردانیده‌ایم.»<sup>۲۷۶</sup>

چگونگی برگزاری مراسم

کتابسوزی

<sup>۲۷۰</sup>سخنانی درباره احمد کسروی، ناصح ناطق: ۱۸

<sup>۲۷۱</sup>نورادبی؛ عبدالحسین زرین کوب: ۸۷/۲

<sup>۲۷۲</sup>در راه سیاست؛ چاپ انتشارات فردوس سال ۱۳۲۷: ۷۰

<sup>۲۷۳</sup>در راه سیاست، چاپ انتشارات فردوس سال ۱۳۲۷: ۷۲

<sup>۲۷۴</sup>یکم دی ماه، گزارش همایش کتابسوزان، احمد کسروی: ۷

<sup>۲۷۵</sup>یکم آذر، گزارش نشست پاکدینان، احمد کسروی

<sup>۲۷۶</sup>دادگاه، احمد کسروی/ چاپ دوم سال ۱۳۲۵: ۱۱

اما این عید به آتش کشیدن کتاب‌ها چگونه برگزار می‌شد، به نقل گزارشی از «یکم دی ماه» که مربوط به همایش کتابسوزان است اکتفا می‌کنیم. در یکی از روزهای عید یکم دی ماه «... کسروی برخاسته میانه میز و بخاری ایستاده، چنین گفته است: به نام خدا و به خواست او این کتاب‌ها را به آتش می‌اندازیم، بلند باد نام خدا که ما را به این کار فیروز گردانید، این کتاب‌ها سرچشمه گمراهی هاست، مایه بدبختی هاست.» سپس شخصا «یکایک کتاب‌ها را به دست گرفته، نامش می‌برد و چند سخن درباره‌اش می‌گفت و در میان شادمانی‌های باشندگان [حاضرین] به درون بخاری می‌انداخت.»<sup>۲۷۷</sup>

آری جشن کتابسوزان درست زمانی بود که سایر ملت‌ها به کمک دانشمندان و آثار بازماندگان گذشتگان خود با سرعت به سوی سازندگی و پیشرفت خود مشغول بودند.

مؤلف

### وچگونگی آشنایی وی با کسروی

روحانی اندیشمند مبارز خستگی‌ناپذیر مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی سراج انصاری در سوم فروردین ماه ۱۲۷۵ [۱۱۵ سال] در نجف اشرف پای به عرصه دنیا نهاد. خود می‌نویسد: «در دوره زندگانی خود چیزی که مایه خرسندی من است آن است که محیط زندگانی من از نخست، محیط جهل و نادانی نبوده است؛ زیرا از روی که چشم خود را گشودم، خودم را در دامان تربیت پدری دیدم که یکی از مراجع بزرگ تبریز بود.»<sup>۲۷۸</sup> مرحوم مؤلف تا سال ۱۳۱۲ هجری شمسی به تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی پرداخت و سپس به تبریز آمده تا سال ۱۳۱۵ شمسی امامت مسجد محله منجم را به عهده داشت و به موعظه و ارشاد و تبلیغ مشغول بود. سپس راهی عراق گردید و در محضر آیه الله سید هبه الدین شهرستانی به کسب معارف اسلامی و انجام خدمات دینی مشغول شد. در سال ۱۳۱۷ شمسی با ایشان به ایران آمد، پس از آن دوباره به عراق مراجعت نمود و در کاظمین ساکن گردید تا سال ۱۳۲۰ شمسی در کاظمین زندگی می‌کرد. در اوائل سال ۱۳۲۱ از طرف دولت عراق به ایران تبعید شد.

مؤلف ما در حد فاصله دوره اقامتش که از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ که از عراق به ایران مده و در تبریز به وعظ و ارشاد و امامت جماعت مشغول بوده می‌نویسد: «سال ۱۳۱۳ شمسی به ماهنامه پیمان برخوردیم که مطالب آن، نظر مرا جلب نمود و چند شماره آن را به وسیله یکی از دوستانم به دست آورده و مطالعه کردم و چند ایرادی به نظرم رسید که فوراً ضمن نامه‌ای به مدیر ن ماهنامه (احمد کسروی) نوشتم. (تفصیل این مطلب را در کتاب نبرد با بی‌دینی بیان کرده‌ام)<sup>۲۷۹</sup> مطالعه ماهنامه

<sup>۲۷۷</sup> یکم دی ماه: ۹

<sup>۲۷۸</sup> مرحوم آیت الله آقامیرزا عبدالرحیم کلپیری انصاری از جمله شاگردان دوره اول مرحوم آیه الله آخوند خراسانی، آیه الله سیدکاظم یزدی و آیه الله شریعت اصفهانی بوده است در روز جمعه ۹/ صفر/ ۱۳۳۴ قمری در سن ۶۲ سالگی چشم از جهان پوشیده در صحن امام زاده سید حمزه به خاک سپرده شد.

<sup>۲۷۹</sup> کتابی که در دست دارید.



پیمان و خرده گیری های من باعث شد که با کسروی آشنا شوم و پس از ردو بدل چندین نامه، آشنایی ما به دوستی منتهی شد. از سال ۱۳۱۴ که میان من و کسروی آشنائی آغاز گردید تا سال ۱۳۱۶، مناسبات دوستی ما رفته رفته به اوج ترقی می رفت، و از اواخر ۱۳۱۶ رو به حضيض نهاده در سال ۱۳۱۹، رشته دوستی نه تنها منقطع و به قطع روابط منتهی گردید، بلکه مبارزه قلمی بین من و کسروی آغاز شد. «پس از چند نامه که بین انصاری و کسروی ردوبدل می شود. انصاری در ۱۶ آبان ۱۳۱۹ آخرین نامه را که احتیاج و اتمام حجت بود، از بغداد برای او ارسال می دارد و در سال ۱۳۲۱ که توسط حکومت عراق به ایران تبعید می شود، تهران را جهت اقامت اختیار می کند. از سال ۱۳۲۳ رسماً با کسروی وارد کارزار می شود. در ایران به لحاظ اوضاعی که حاکم بود به موازات فعالیت های دینی و تبلیغی به مبارزه سیاسی بر ضد احزاب ملی پرداخت. در سال ۱۳۲۳ یا بنابر قولی ۱۳۲۴ شمسی اداره امور مجله آئین اسلام به ایشان واگذار شد.

در همان سال عده ای از جوانان با اطلاع از روحیه و تعهد و چگونگی مبارزات او از وی خواستند برای شکل دادن به مبارزات عقیدتی و اجتماعی دینی، جمعیتی را تشکیل دهد ایشان پذیرفته «جمعیت مبارزه با بی دینی» را تشکیل دادند که هدف اساسی آن مبارزه با کج روی های کسروی بود. مرحوم انصاری خود می نویسد: «از سال ۱۳۲۳ به وسیله نامه هفتگی «هراز» رسماً وارد کارزار شده و تحت عنوان مدعی پیامبری مقالات مسلسلی نوشتم و مورد تهدیدات گوناگون قرار گرفتم ولی به هیچ وجه به آن تهدیدات وقعی نگذاشتم و به تألیف کتاب «نبرد با بی دینی» پرداختم و آن را چاپ و منتشر ساختم.

### شکایت کسروی از مرحوم انصاری

وقتی کار مبارزه مرحوم سراج انصاری با کسروی بالا می گیرد، به گفته انصاری «چون از هر راهی که آمد، من ایستادم و به مبارزه خود ادامه دادم» او را تهدید به قتل می کند به طوری که مرحوم انصاری می نویسد: «آگاه شدم، اخیراً کمر قتل مرا به میان بسته بود و من ناچار شدم به اداره شهربانی شکایت نمایم.»<sup>۲۸۰</sup> و لذا اعلام جرمی مفصل به امضاء قریب به هزار نفر از اهالی تهران به مجلس شورای ملی آن روز می فرستند، مجلس هم به دادستان تهران محول می نماید.

کسروی نیز وقتی ایستادگی شجاعانه انصاری را در مقابل خود ملاحظه می کند، ناچار می شود خود را به دامن دادگاه انداخته و از راه قانون اقدامی علیه حاج سراج نموده باشد و لذا در ۴ دی ماه/ ۱۳۲۴ دادخواستی به این مضمون به دادگاه جنحه تهران داد.

«دادگاه جنحه تهران! حاج سراج انصاری یکی از ملایان تبریز بوده که ده سال پیش، خود را به ما بسته بود؛ ولی چون دیده شد مرد ماجراجویی است، کنارش گرانیذ دیدیم. رفته بود در بغداد، مدتی نوکر سید هبه الدین بود. سپس در بازار دلالی می کرد؛ ولی اخیراً که در ایران، بار دیگر دستگاه ملایی رونق گرفته، این مرد هم خود به تهران رسانیده و به میان انداخته و برای آن نزد حاجی های انبار دار و دیگر دشمنان ما، جا برای خود باز کند و پول درآورد، توهین و زشت نویسی

<sup>۲۸۰</sup> تفصیل این واقعه در حال حیات خود کسروی در شماره ۲۷ سال دوم آئین اسلام نوشته شد و او جوابی نداد.

درباره این جانب را شغلی برای خود گرفته ، تاکنون بی ادبی های بی اندازه کرده است؛ ولی من او را لایق تعقیب نمی دانستم؛ لیکن روز به روز به گستاخی و بی ادبی می افزاید، به صدد این شکایت آمده ام.

درخواست می کنم احضارش کنید. با رسیدگی تعقیب تعیین مجازات فرمایید. نوشته های توهین آمیز او، بسیار است که تهیه کرده، همه را به دادگاه خواهم داد. اکنون برای آن که دادخواست بی مدرک نباشد، دو فقره از آنها که از «آیین اسلام» بریده شده، تقدیم می دارم.

نشانی آن مرد، اداره آیین اسلام که از نویسندگان آن روزنامه است. نشانی این جانب، خیابان ایرانشهر اداره روزنامه پرچم است.

احمد کسروی»

مرحوم سراج می نویسد: «در تاریخ ۱۳۲۴/۱۱/۱۶، برگ احضاری از دادگاه شعبه شش جنجه برای من فرستاده شد و من چون در تمام مدت عمرم، راه دادگستری را بلد نبوده و نمی باشم؛ لذا از وقاحت این رهنمای شرارت [اشاره به کسروی] بی اندازه متأثر شدم و پیش خود می اندیشیدم که مگر پاسخ ایراد، شکایت به دادگاه است؟ در دادگاه، چگونه با من روبه رو خواهد شد؟... کدام نوشته ام زشت نویسی است؟... این مرد چه می گوید؟ راستی مایه شگفتی بود که یک نفر به دعوی برانگیختگی برخیزد و از یک سو در میدان دعوی خود، مبارزه بطلبد و از سوی دیگر چون حریفی را با ابزار قوی دید، بگریزد و خود را در آغوش دادگاه بیندازد. به هر حال، من برگ احضار را امضاء کردم» و گرفتم.

در پی دریافت دادخواست، مرحوم انصاری نیز پاسخی بردادخواست کسروی نوشته و به دادگاه می فرستد که متن آن به شرح زیر است:

«دادگاه جنجه تهران! در پاسخ شرحی که آقای احمد کسروی به عنوان شکایت از این جانب به آن دادگاه نوشته است، به طور اختصار جهت دادگاه اشعار می دارم.

اولا- آقای مهدی ملکی را برای دفاع از دعوی پوچ احمد کسروی وکیل نموده ام و ایشان در دادگاه دفاع خواهند نمود.

ثانیا- این شخص، به اتهام اهانت و توهین به مقامات مقدسه اسلام و شرع و شریعت، تحت تعقیب دادرسی شهرستان تهران بوده و قریبا به کیفر خود خواهد رسید.

ثالثا- از طرف این جانب نسبت به او اهانت و یا فحاشی نشده و مطالبی که در آیین اسلام به عنوان ردّ عقیده و اظهارات او نوشته شده و مورد انتقاد وی قرار گرفته است، جهت هدایت مشارالیه از گمراهی و ضلالت بوده که وظیفه هر فرد مسلمان و شیعه می باشد.

رابعا- اگر چه با ملاحظه به نامه پیوست برگ احضاریه، استناد به مواد قانونی شده، فرضا که این طور استنباط شود که مشارالیه به عنوان اهانت و توهین به او از این جانب شکایت کرده باشد، متذکر می شود به طوری که فوقا هم اشعار گردید، در آیین اسلام مطلبی که اهانت و یا فحاشی و یا ناسزا به شمار آید، نبوده؛ بلکه مین باب پاسخ به انتشارات بی اساس وی بوده و فرضا که به نظر ایشان، هدایت و راهنمایی او اهانت محسوب شود، با توجه به آن که مشارالیه از این جهت، تحت تعقیب کیفری واقع گردیده، بنابراین بایستی آقای احمد کسروی تامل نماید تا طبق مقررات مواد ۲۶۹ قانون کیفر عمومی و تبصره ماده ۳۴ قانون اصلاح قسمتی از قانون مطبوعات، مصوب دی ماه ۱۳۲۱ ثابت شود و مطلبی که در آیین اسلام نوشته شده است، صحیح است یا خیر و بعدا در مقام شکایت برآید؛ بنابراین از دادگاه تقاضای صدور دادنامه، بر بی اساس بودن شکایت مشارالیه را دارم.

با تقدیم احترامات فائمه، م- سراج انصاری»

### پایان درگیری مرحوم انصاری و کسروی

ماجرای چگونگی مرگ کسروی را در جای خود اشاره کرده و تکرار آن را ضروری نمی دانم، ولی موضوعی را که مرحوم انصاری با عنوان «تیر خدائی» به آن اشاره کرده، خالی از لطف نمی دانم.

انصاری پس از انتشار جوابیه درخواست کسروی به صورت مقاله ای مترصد بوده بار دیگر برگ احضاری از دادگاه جنحه به دست او برسد تا این که می نویسد: «در بیستم اسفند ۱۳۲۴، هنگامی که در اداره آئین اسلام برای انجام کاری حضور داشتم، حوالی ساعت یازده بود که مأمور دادگاه برگ احضاری آورد تا امضاء کنم، من مشغول امضای آن برگ بودم که پس از آن معلوم شد، همان ساعت کسروی در دادگاه جلوی میز مستنطق [بازپرسی] به خون خود آغشته شده و در گذشته و این خبر، پس از امضاء برگ احضار به فاصله پنج دقیقه به ما رسید. لازم بود که مسرور شوم؛ ولی متأثر شدم و علت تأثرم آن بود که مایل بودم زنده بماند و جلو چشمش خرافات و خزعبلات او را در حال حیات او برای مردم آشکار نمایم؛ ولی چه باید کرد که او طغیان خود را از حد گذرانده و به تیر خدایی هدف گردید.

م، سراج انصاری

### خاتمه کار کسروی

شهید نواب صفوی همان روزها که در نجف اشرف، کفایه الاصول می خواند<sup>۲۸۱</sup> با مرحوم علامه مجاهد آیه الله امینی ارتباط نزدیک داشت<sup>۲۸۲</sup> و برای اینکه از سهم مبارک امام (ع) استفاده نکند، در یک مغازه نجاری نیز مشغول کار بود

<sup>۲۸۱</sup> مجله تاریخ و فرهنگ معاصر؛ زمستان ۱۳۷۰ سال اول شماره دوم  
<sup>۲۸۲</sup> مجله تاریخ و فرهنگ معاصر؛ زمستان ۱۳۷۰ سال اول شماره دوم ۱۹۶

تا امرار معاش کند<sup>۲۸۳</sup> در حجره کتابی از کسروی به دستش می‌رسد. مطالعه آن کتاب چون به امام صادق (ع) توهین های بسیاری شده بود به قلبش آتش می‌زند، او را خشمگین می‌کند.<sup>۲۸۴</sup> نواب کتاب را نزد مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی که از مراجع عصر و عالمان بیدار زمان بود برده، مطالب را به ایشان نشان می‌دهد؛ مرحوم حاج آقا حسین قمی بعد از مطالعه کتاب، حکم ارتداد نویسنده‌اش را - که کسروی بود - اعلام می‌کند.<sup>۲۸۵</sup>

درست در همین ایام که نواب با خود درباره کسروی و حکم ارتداد مراجع عالیقدر زمانش سرگرم بود، شبی در مجلس درس تفسیر مرحوم آقا محمد تهرانی شرکت داشته، آن بزرگوار درباره نوشته های کسروی که به طور مرموزانه همه جا پخش می‌شود، می‌فرماید: «کسروی نسبت به امام جعفر صادق و امام زمان صریحا توهین می‌کند و کسی هم نیست که نفس او را خفه کند و مشتتی به دهانش بکوبد.» مرحوم نویسنده و محقق معاصر آقای علی دوانی می‌گوید: در این هنگام سید مجتبی تهرانی معروف به نواب با صدای بلند می‌گوید: «فرزندان علی هستند که جواب او را بدهند.»<sup>۲۸۶</sup> بعد از آن شب نواب برای جلوگیری از رسوخ بیشتر افکار کسروی تصمیم می‌گیرد به سمت ایران حرکت کند.

آنچه قابل توجه است همصدائی مشاهیر حوزه علمیه نجف اشرف با نواب صفوی است، آیات عظام: خوئی ۲ دینار<sup>۲۸۷</sup> حاج سید محمود شاهرودی ۲ دینار<sup>۲۸۸</sup> مرحوم آیه الله سید اسداله مدنی ۱۳ دینار مخارجی که برای ازدواج کنار گذاشته بود<sup>۲۸۹</sup> و یکی از علماء ۵۰ تومان<sup>۲۹۰</sup> جهت مخارجی که در پیش داشت به نواب محبت کردند، علامه امینی نیز مخارج سفر را تأمین نمود.<sup>۲۹۱</sup>

نواب از طریق بصره وارد ایران می‌شود،<sup>۲۹۲</sup> در ابتدای ورود، مردم به ایشان اطلاع می‌دهند که کسروی در آبادان عده زیادی از جوانان را اغفال کرده، نواب با شنیدن گزارشات این چنانی تصمیم می‌گیرد در خیابان زند که پرجمعیت ترین خیابان ها است سخنرانی کند. و لذا پیش از ظهر روز اول ورود به خوزستان، چهارپایه‌ای تهیه کرده در وسط خیابان مردم را به استماع سخنانش دعوت می‌نماید، سیل جمعیت به سوی او می‌آیند، نواب در پاسخ به سخنان کسروی مطالب تکان دهنده و جذابی ایراد می‌کند به طوری که شور و هیجان مردم، شهربانی آبادان را به وحشت می‌اندازد؛ به همین دلیل نواب را به شهربانی می‌برند، مردم که تحت تأثیر سخنان او واقع شده بودند، به سوی مأموران هجوم می‌برند، ولی به توصیه نواب از درگیری با نیروی شهربانی خودداری کردند. شهربانی بعد از ۵ ساعت نواب را آزاد می‌کند، مردم از

<sup>۲۸۳</sup>مجله تاریخ و فرهنگ معاصر؛ زمستان ۱۳۷۰، سال اول شماره دوم ۱۹۶

<sup>۲۸۴</sup>فدائیان اسلام، سید هادی خسروشاهی: ۳۶

<sup>۲۸۵</sup>فدائیان اسلام، ۳۷+ناگفته‌های حاج مهدی عراقی: ۲۱

<sup>۲۸۶</sup>علماء و رژیم شاه؛ حمید بصیرت منش، ناشر عروج سال ۱۳۲۶: ۲۳۴

<sup>۲۸۷</sup>فدائیان اسلام: ۳۷

<sup>۲۸۸</sup>نشریه ۱۵ خرداد؛ آذر و اسفند ماه ۱۳۷۰ شماره ۵ و ۶ ص ۵۴

<sup>۲۸۹</sup>علماء و رژیم شاه: ۳۳۴

<sup>۲۹۰</sup>فدائیان اسلام، ۳۷

<sup>۲۹۱</sup>نشریه ۱۵ خرداد با شماره ۵ و ۶ آذر و اسفند: ۵۴

<sup>۲۹۲</sup>فدائیان اسلام، سید هادی خسروشاهی: ۳۶

اودعوت می نمایند تا در مسجد نو و حسینیه معروف و بزرگ آبادان منبر برود. در پایان هر منبر عده ای از فریب خوردگان کسروی توبه و استغفار می کردند.

نواب در یکی از سخنرانی ها می گوید: «شنیده ام فردی به نام کسروی، چنان گفته هایی داشته و در آبادان است. اگر هست بگوئید بیاید تا من با او صحبت کنم» که جواب می دهند به تهران بازگشته است. ۲۹۳

نواب با شنیدن این خبر به سمت تهران حرکت می کند و مستقیماً به حجره آقای حاج شیخ مهدی حائری فرزند حجه الاسلام حاج شیخ عباس حائری واقع در مدرسه مروی وارد می شود. فردای آن روز، به بازار تهران رفته در چهار سوق ۲۹۴ روی یک سکو با عمامه سبز ایستاده، می گوید این کسروی به ائمه به قرآن توهین می کند، قرآن را می سوزاند؛ مردم! بازاری ها! چرا حرکت نمی کنید؟ ۲۹۵

نواب بعد از این سخنرانی تصمیم می گیرد در کلوپ کسروی [واقع در خیابان حشمت الدوله] با او صحبت کند. ۲۹۶ تا این که ، یک ساعت و نیم بعدازظهر یک روز وارد کلوپ کسروی می شود تعدادی جوان، والیبال و بعضی پینگ پونگ بازی می کردند ، نواب چهارپایه ای را که داور روی آن ایستاده بود از او گرفته روی آن ایستاد، سپس سوت را از دست داور می گیرد، یک سوتی می زند؛ وقتی بازیکنان جمع می شوند، می گوید: «بچه ها، من آمده ام با شما سخنی دارم، حرفی دارم» درباره وظیفه انسانی صحبت می کند و به شرائط دشوار کشور که سه نیروی اجنبی فراهم آورده اند، اشاره کرده، سپس چنین ادامه می دهد: «اگر برادری هست که حرفهای حق است و من اشتباه می کنم، بیاید با هم صحبت کنیم. اگر من را قانع کرد و فهمیدم صحبت های درستی دارد و حقی دارد، من هم پروانه ای باشم و به دور شمعش بگردم؛ و اگر نه، خدای ناکرده اشتباه کرده که خوب، ما استدلالی می کنیم و ...» حاضرین از سخنان نواب خوششان می آید و از هر دری واز هر جایی سؤال می کنند. ساعت هفت بعدازظهر هم به سالن سخنرانی می روند. کسروی نیز از راه می رسد. نواب را به کسروی معرفی می کنند. نواب پشت تریبون قرار می گیرد، همان حرفهایی را که به بچه های جوان زده بود برای کسروی تکرار می کند ۲۹۷ در خاتمه نواب سه پیشنهاد به کسروی می دهد، می گوید:

۱- یا این که توافق کنیم از این در، هیچ کدام بیرون نمی رویم، حالا یک روز، دو روز، یک هفته، دو هفته، هر چقدر شده به صحبت هایمان ادامه می دهیم.

۲- یا این که دو تا از برادران را انتخاب می کنیم تا صحبت هایی که می کنیم بنویسند. بعد یک صورت جلسه ای می کنیم و امضا می کنیم، نوبت بعد که آمدیم، دنباله صحبت ها را ادامه می دهیم.

۲۹۳ فدائیان اسلام؛ سید هادی خسرو شاهی: ۳۷ و ۳۸

۲۹۴ فدائیان اسلام، سید هادی خسرو شاهی: ۳۷ و ۳۸

۲۹۵ نشریه ۱۵ خرداد؛ شماره ۶؛ آذر و اسفند ۱۳۷۰

۲۹۶ ناگفته های حاج مهدی عراقی: ۲۲

۲۹۷ ناگفته های خاطرات حاج مهدی عراقی: ۲۲

۳- یا من این برادرانی را که این جا نشستند، همه آنها را به قضاوت و داوری قبول دارم. صحبت می‌کنیم، حالا یک هفته شد، دو هفته شد، هر چه شد؛ بعد هم قضاوت را می‌دهیم به این برادران، اگر اینها به شما حق دادند، من هم قبول می‌کنم، اگر حق را به ما دادند، شما از مواضع خود پائین بیایید. کسروی پیشنهاد سوم را قبول می‌کند.<sup>۲۹۸</sup>

در یکی از بحث‌ها نواب، کسروی را مورد سؤال قرار می‌دهد: آقای کسروی! دلیل شما بر این که نباید به اموات و مُردگان اعم از پیغمبر و ائمه اطهار و دیگران احترام گذاشت، چیست؟ در صورتی که فطرتا انسان سلیم، به هادی و رهبر و دوست و محبوب خود، احساس ارادت و محبت می‌کند. این احساسات، در زمان حیات و وصال محبوب انسان به صورتی جلوه گر شده و در زمان غیبت و مرگ آن، به صورت احترام به آثار آن نمودار می‌شود و انسان، به حکم عاطفه برگذشتگان خصوصا اولیائی که عمر گرانبهای خود را صرف نجات بشریت از سیاه چال بربریت نموده‌اند، اشک مهر ریخته و به عتبه بوسی آنها می‌شتابد.

کسروی که گمان نمی‌کرد جوانی به سن و سال نواب اطلاعات کافی داشته باشد، به نواب می‌گوید: «مگر شما قرآن نخوانده‌اید که فرموده است «لا تکرّموا امواتکم» مردگانتان را احترام نکنید.» نواب با شنیدن این کلام می‌گوید: این آیه در قرآن کریم نیست، اگر هست سریعاً نشان بده. کسروی که حيله خود را کارساز نمی‌بیند، می‌گوید: شوخی کردم، چنین چیزی در قرآن نیست.<sup>۲۹۹</sup> کسروی استدلال‌های نواب را نمی‌پذیرد در حالی که بین جوانان دو دستگی ایجاد می‌شود.<sup>۳۰۰</sup> مجلس مناظره را تمام می‌کند. نواب در حالی که از جلسه بیرون می‌رفت خطاب به کسروی می‌گوید: «من به تو اعلام می‌کنم که از این ساعت وظیفه‌ام نسبت به تو تغییر کرد و تو را به عنوان یک مانع، نه نسبت به مذهب، بلکه حتی نسبت به مملکت می‌دانم.»<sup>۳۰۱</sup>

### تصمیم به اعدام کسروی

بعد از این مناظرات و گفتگویی که نواب در حضور کثیری از مردم با کسروی در کلوپ او داشت، تصمیم به اعدام کسروی می‌گیرد. آیه الله حاج شیخ محمد حسن طالقانی که از علمای پرهیزکار بودند و سال‌های مدیدی در تهران اقامت داشتند به نواب می‌گویند: پول اسلحه را من می‌خواهم بدهم.<sup>۳۰۲</sup> مرحوم طالقانی از دو نفر کاسب‌های ارادتمند خود، نفری ۳۰۰ تومان گرفته به نواب می‌دهد. او درآبادان اسلحه‌ای از نوع «نوقان» به مبلغ ۴۵ تومان خریداری کرده به تهران باز می‌گردد.<sup>۳۰۳</sup>

<sup>۲۹۸</sup> ناگفته‌های خاطرات حاج مهدی عراقی: ۲۴-۲۳

<sup>۲۹۹</sup> فدائیان اسلام: ۳۸ و ۳۹ + ناگفته‌های حاج مهدی عراقی: ۲۴

<sup>۳۰۰</sup> ناگفته‌های حاج مهدی عراقی: ۲۲

<sup>۳۰۱</sup> فدائیان اسلام، ۶۰

<sup>۳۰۲</sup> نشریه تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول شماره دوم به نقل از حجه الاسلام گل‌سرخي.

<sup>۳۰۳</sup> سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات؛ سید حسین خوش نیت: ۲ و ۱۹ و ۴۱

نواب با بازگشت به تهران در ۲۴/اردیبهشت ۱۳۲۴ به اتفاق دوستی به نام محمد در چهار راه حشمت الدوله به کسروی شلیک می‌کند، لکن تیر به موضع حساس اصابت نمی‌کند، بعد از سه ماه معالجه در بیمارستان به منزل منتقل می‌شود. <sup>۳۰۴</sup> نواب که به زندان موقت برده شده بود، با فشار مردم و علماء با قرار دوازده هزار تومان نیز آزاد می‌شود <sup>۳۰۵</sup> و فوراً به اندیشه ایجاد تشکلی برای مقابله با این نوع هجمه‌ها می‌افتد، تأسیس سازمان فدائیان اسلام را اعلام می‌دارد <sup>۳۰۶</sup> هم زمان با این چند واقعه مهم طومارها، اعلامیه‌ها و تلگراف‌های زیادی از شهرستان‌ها و تهران برای تعقیب و مجازات کسروی به دست مراکز ذیربط می‌رسد. عاقبت به علت فشار و تأکید علماء، مردم و وزارت فرهنگ، دادگستری احمد کسروی را احضار می‌کند. ولی کسروی از شدت ترس و این که مبادا دوباره مورد حمله قرار بگیرد در دادگستری حضور پیدا نمی‌کند.

از طرفی جوانانی که به عضویت تشکل نواب صفوی درآمده بودند با شنیدن این خبر تصمیم به انجام وظیفه الهی که اعدام کسروی باشد می‌گیرند، با لباس‌های کهنه و پاره، در مقابل دادگستری تهران کشیک می‌دادند، انتظار ورود کسروی را می‌کشیدند، از جمله سید محمد علی امامی بود که بعد هم در اعدام کسروی شرکت داشت.

تا این که در ۲/ اسفند ۱۳۲۴ کسروی تحت حفاظت شدید به دادگستری آمد، شهید حسین امامی، سید علی محمد امامی، مظفری، قوام، فدایی، الماسیان و گنج بخش صادقی <sup>۳۰۷</sup> جهت اجرای حکم الهی آماده شدند.

کسروی به اتفاق گروه ده نفری محافظان مسلح وارد دادگستری می‌شود، در حالی که نزدیک به پنجاه نفر از دوستان او در دادگاه حاضر بودند به محل بازپرسی می‌رود. زمانی که مأمورین دادگستری مشغول بازپرسی بودند و کسروی به پاسخ گویی سرگرم بود، ناگهان درب اتاق باز می‌شود نخست آقای مظفری به دنبال ایشان شهید سید حسن امامی و سید علی محمد امامی به سمت اطاق در حرکت بودند. مأمورین محافظت داخل سالن و کریدور برای ممانعت می‌آمدند تا مانع ورودشان شوند. در این هنگام یکی از درجه داران ارتش که عضو فدائیان اسلام بود و برای همین لحظات حضور داشت با عصبانیت و شدت به مأمورین دستور داد که هر چه زودتر از اطراف اتاق پراکنده شوند. قاطعیت این دستور و وحشتی که حاصل شنیدن تیر بود، باعث شد مأمورین به این که افسر کیست؟ از کجا آمده؟ و چرا دستور عدم دخالت می‌دهد فکر نکنند. دادگستری به هم ریخت صدای تیر پیاپی به گوش رسید، اعضای دادگستری وحشت زده شدند، عده‌ای پا به فرار گذاشتند، عده‌ای هم اتاق‌های دیگر را از درون قفل کرده بودند، دوستان کسروی او را تنها گذاشتند، فرار کردند. سید حسین امامی مجری حکم، به همراه دیگران با فریاد «الله اکبر» که برای نخستین بار در دادگستری بلند شده بود از اطاق خارج شدند. <sup>۳۰۸</sup>

<sup>۳۰۴</sup> فدائیان اسلام: ۴۲

<sup>۳۰۵</sup> فدائیان اسلام: ۴۶

<sup>۳۰۶</sup> فدائیان اسلام: ۴۶

<sup>۳۰۷</sup> فدائیان اسلام: ۵۱

<sup>۳۰۸</sup> فدائیان اسلام، سید هادی خسروشاهی: ۵۲

## گور ناپیدای کسروی

بعد از اجرای حکم اعدام کسروی، جنازه او تا غروب در زمین دادسرای تهران مانده بود. یکی از شاهدان عینی می گوید تا ساعت چهار بعدازظهر گرفتار بودیم که جنازه کسروی را به کجا حمل کنیم؛ زیرا هیچ مسجدی و هیچ گورستانی جنازه او را نمی پذیرفت<sup>۳۰۹</sup> سرانجام جنازه کسروی را مخفیانه به محل مرتفعی در میان کوه‌های شمیران برده و در حفره‌ای که عمق زیاد داشت نزدیک یک درخت چال کردند<sup>۳۱۰</sup> و بر روی جسد، بدون سنگ لحد سیمان ریخته و آن را پُر نمودند.

## میراث بازمانده کسروی

از آن همه دعاوی مختلف که جز لعن و نفرین نتیجه‌ای نداشت فقط نوشته‌های منحرف کننده او بازمانده است، که اگر بعد از اعدام انقلابی او چاپ شده و می شود، فقط به جهت حملات شدید او به اسلام خاصه تشیع ضد استعمار است که پادوهای خارج نشین وابسته به استعمارگران، جهت پیشبرد اهداف دشمنان سوگند خورده مسلمانان صورت می گیرد، تا شاید مدافعان صهیونیزم ضد هر دیانتی را در رسیدن به مقاصد شومشان کمک کند.

کسروی در کنار آثاری که ادیان الهی خاصه اسلام، پیامبران آسمانی مخصوصا پیشوای عظیم الشان اسلام را مورد حملات نابخردانه ناجوانمردانه جاهلانه قرار داده بود به وسیله تاریخ نگاری نیز به تحریف واقعیت‌های تعیین کننده پرداخت تا مورد استناد قرار گیرد، او تصور می کرد اگر چند کس که فقط نوشتن می دانند و به هر نوشته‌ای اعتماد می کنند مطالب او را تکرار نمایند، باز نویس کردن تحریف حقایق او می تواند دشمنی اش را با مذهب و ملیت ایرانی و ایران ادامه دهد غافل از این که تاریخ شناسان محقق و محققان پژوهشگر ناجوانمردهای کسروی را در نقل تاریخ به دست آورده، مَهر بی اعتباری بر آن زده و می زنند، البته بوده و هستند، کسانی مانند شخص کسروی که اهداف او را دنبال می کنند، به نوشته‌های او استناد می نمایند. اینان همان خودفروخته‌هایی مانند امینی‌ها و مشیری‌های دست نشاند و حقوق بگیر رسانه‌های در خدمت استکبار می باشند که نه فقط بی آبرو هستند بل به لحاظ وابستگی به بیگانگان خائن به اسلام و ایران یعنی مسلمانان و ایرانیان شناخته شده‌اند. به همین دلیل هیچ کس به گفته‌ها و تحلیل‌های آنان وقعی نمی گذارد.

## هماهنگی کسروی؛ با تاریخ نویسان تحریف گر

اهل توجه و دقت که خبرگان فن تاریخ نگاری هستند تردید نکرده‌اند به تاریخ اعتمادی نیست. زیرا بوده‌اند مورخان که تحت تأثیر حاکمان وقت یا ترس و طمع حقایق را واژگونه نوشته‌اند. و البته بوده‌اند چهره‌های برجسته‌ای که حقیقت خواهانه به تاریخ پرداخته‌اند و مسلما در این فشرده بیان نمونه‌هایی که نشان دهنده ضد و نقیض گزارشات تاریخ باشد نیست و لذا ما را با آن کاری نیست. بل ما را به تأثیر پذیری تاریخ نویسی نو در ایران که بی چون و چرا تحت تأثیر

<sup>۳۰۹</sup> نامه کانون نویسندگان در تبعید، ناصر پاکدامن: ۲۱۱

<sup>۳۱۰</sup> نامه کانون نویسندگان در تبعید، ناصر پاکدامن: ۲۰۳



جهانگردان و شرق شناسان و تاریخ نویسان اروپائی بوده کار است. که چگونه احمد کسروی ها، مهدی ملک زاده‌ها، باقر مؤمنی های مارکسیست و ... از همان جایی که تاریخ نگاران و شرق شناسان به تماشای تاریخ ما پرداخته‌اند به تاریخ خود نگاه کرده‌اند. یادم از کلام جلال آل احمد آمد که می‌نویسد: «این دیگر زشت ترین تظاهرات غرب زدگی است، خود را هیچ بدانی و هیچ بنگاری و اعتماد به نفس و به گوش و به دید، خود را از دست بدهی و اختیار همه حواس خودت را بدهی به دست هر قلم به دست در مانده‌ای که به عنوان شرق شناس کلامی گفته یا نوشته...»<sup>۳۱۱</sup>

مستشرق، جهانگردی که «در ولایت خودش هیچ تخصصی نداشته و از هر فن و حرفه و تکنیک و ذوقی بی‌بهره بوده و به این مناسب با آموختن یک زبان شرقی به خدمت مخفی یا علنی وزارت خارجه مملکت خود در آمده و بعد به دنبال ماشین ساخت فرنگ یا به عنوان پیشقراول آن و همراه متخصصان فن به این سوی عالم صادر شده تا ضمن فروش مصنوعات فرنگی شعری هم دلی دلی بشود و دل این خریدار وفادار خوش بشود که «بله دیدی؟ شنیدی؟ فلانی چه فارسی خوب حرف می‌زد؟»... آن وقت در گرم بازار نیاز به تحول ماشین، مستشرق فرنگی چه می‌کند؟ می‌آید شرح برملا صدرا می‌نویسد: یا رأی درباره اعتقاد به امام عصر می‌دهد...»<sup>۳۱۲</sup>

حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای ولی امر مسلمین این تهاجم فرهنگی بر ما را چنین تحلیل فرموده‌اند: «یک عده مردمی که بر اثر رنسانس دنیا به جوش آمده بودند و در جوش و خروش بودند، با یک فرهنگ تازه و یک نیروی جدید بر سر ما ریختند؛ ضمن این که اولین دشمن، یعنی «خواب» هم بر سر ما تاخته بود. اینها از خواب بودن ما استفاده کردند؛ آمدند، وارد شدند و اصالت های ما را مخفی کردند و خیلی از چیزها را گل اندود کردند... ایران را، مثل یک کشور خالی که هیچ نداشته باشد، نسبت به گذشته بدبین کردند و نسبت به تاریخش غافل کردند...»<sup>۳۱۳</sup>

که تردید نیست، یعنی نباید تردید داشت احمد کسروی و کسانی مانند مهدی ملک زاده موضع دار علم گریز مارکسیست در دامن زدن به تحریف تاریخ، آن هم به دلخواه استعمار از همان تاریخ نویسان به شمار می‌روند. زیرا در تحریف ریشه‌ای رهبری انقلاب مشروطیت به اندازه‌ای که توانسته چه به صورت گفتاری یا نوشتاری به فضا سازی جعلی تاریخ دست زده‌اند، که جای نقل شواهد آن نیست.

فقط باید در ارتباط با احمد کسروی دین ستیز توجه داد نقش او در رواج این خیانت نابخشودنی کمتر از دیگرانی چون خودش نبوده است. باقر مؤمنی یک مارکسیست درباره رهبری مشروطه با نفی عنصر مذهب و اثبات رهبری روشنفکران نوعی روح روشنفکری و تجدد را مؤسس و موجد انقلاب مشروطیت در تمام ابعاد معرفی کنند...»<sup>۳۱۴</sup>

<sup>۳۱۱</sup> غرب زدگی؛ جلال آل احمد، چاپ دوم، انتشارات رواق: ۱۵۲

<sup>۳۱۲</sup> غرب زدگی؛ جلال آل احمد، چاپ دوم، انتشارات رواق: ۱۵۲

<sup>۳۱۳</sup> فرهنگ و تهاجم فرهنگی/ سازمان مدارك انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵: ۱۰۵

<sup>۳۱۴</sup> اندیشه دینی و سکولاریسم/ دکتر موسی نجفی: ۹۳

آری امثال احمد کسروی چون نمی توانستند نقش بزرگ و سترگ علمای شیعه را در بیدار باش انقلاب مشروطیت نادیده بگیرند، در قالبی دیگر همان غرض ورزی باقر مؤمنی را در تعریف نقش روحانیت شیعه بیان داشته اند. کسروی می نویسد: «اما پیشنمازان که این زمان با مشروطه خواهان همراهی می نمودند و تلگراف برای طلبیدن قانون اساسی به تهران می فرستادند، بیشتر معنای مشروطه را نمی فهمیدند و دلبستگی هم به آن نمی داشتند.»<sup>۳۱۵</sup> در صورتی که همین «پیشنماز» ها و «ملاها» بی که کزاندیشان شیعه ستیزی مانند کسروی و حسن تقی زاده و ... با لحنی نیش دار و غیر عالمانه در تحریف عملکرد تاریخی آنها کوشیده اند، در بیدارباش انقلاب مشروطیت تاریخ آفرینی کرده اند، ای کاش این مزدوران خائن انگشت اشاره و تاکید بر تاریخ نویسانی که آسیب زاترین خصلت ها و تفکرات نیروهای لیبرال، مذهب گریز و مارکسیست دوران مشروطه می گذاشتند.

به هر روی در کنار حسن تقی زاده که می گفت: «ایران باید ظاهرا و باطنا و جسما و روحا فرنگی مآب شود و بس»<sup>۳۱۶</sup> و فتح علی آخوند زاده که معتقد بود «ظلمت روحانی برافتد و اصلاح دین از راه پروتستانتیسیم اسلامی تحقق یابد، سیاست و دین را از یکدیگر به کلی تفکیک کردند و دین تصرفی در امور دنیایی نداشته باشد.»<sup>۳۱۷</sup>

احمد کسروی از جمله تاریخ نویسان کژنگری بود که در میانه خلأ تاریخ نویسی با «ناظم الاسلام کرمانی»<sup>۳۱۸</sup> و «محمد مهدی شریف کاشانی»<sup>۳۱۹</sup> و «یحیی دولت آبادی»<sup>۳۲۰</sup> و «مهدی ملک زاده»<sup>۳۲۱</sup> که نوشته های آنان تجسمی از انواع غرض و عداوت می باشد، در دوران مشروطیت دم در آوردند تا موش در معرکه فرهنگ زدایی از ذهن و زندگی جوانان نوجو بدوانند هم سازی داشت.

### تاریخ نگاری کسروی

اشاره کردم کسروی در کنار نوشته های دین ستیزی، چند اثر تاریخی نیز دارد. او در سال ۱۳۱۹ تاریخ هجده ساله آذربایجان و در سال ۱۳۲۰ تاریخ مشروطه ایران را می نویسد که هر کدام از این دو کتاب نیاز به توضیحات لازم و ضروری دارد. تا خواننده در سلیقه شخصی، آن هم مغرضانه کسروی گرفتار ضد و نقیض ها نشود. برای نمونه اولین چیزی که خواننده را سرگرم می کند این است که آیا مؤلف این دو کتاب خود شخصا درگیر وقایع مشروطه بوده و یا این که صرفا وقایعی پراکنده را تکرار کرده است؟ چنان که کسروی اعتراف می کند در طول جنگ داخلی در تبریز برای پنهان کردن گرایشات لیبرالی خود از خانواده اش و مردم محافظه کار تمام وقت خود را صرف مطالعه کرده<sup>۳۲۲</sup> در این صورت باید نوشته های کسروی در این دو کتاب کسروی را همچون نوشته های سایر مورخین دانست که صرفا

<sup>۳۱۵</sup> تاریخ مشروطه؛ احمد کسروی، چاپ امیر کبیر: ۳۰۹ و ۳۱۰

<sup>۳۱۶</sup> تحلیل استعمار فرهنگی، استاد محمد علی جاودان: ۳۵

<sup>۳۱۷</sup> اندیشه های میرزا فتح علی آخوندزاده/فریدون آدمیت: ۱۰۹ چاپ خوارزمی

<sup>۳۱۸</sup> مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان

<sup>۳۱۹</sup> نویسنده و اقععات اتفاقیه روزگار

<sup>۳۲۰</sup> مؤلف حیات یحیی

<sup>۳۲۱</sup> مؤلف: تاریخ انقلاب مشروطیت

<sup>۳۲۲</sup> کتاب زندگانی، احمد کسروی: ۳۳-۳۲ چاپ ۱۳۴۶

رویدادهائی را گزارش کرده و در نقل آنها به عنوان نقد و بررسی اعمال غرض هم نموده است و مهم‌ترین دلیل برای چنین استنباطی نحوه نقل وقایع تاریخی است که برای آنها منبعی ارائه نمی‌کند تا بتواند اعمال غرض نماید چنانکه آقای عبدالنبی قیّم نیز به این نقص توجه داشته می‌نویسد: کسروی در این دو کتاب « به هنگام نقل حوادث به ما نمی‌گوید این واقعه را از کدام کتاب و از کدام صفحه آن نقل کرده است»<sup>۳۲۳</sup> ولذا برای خواننده روشن نیست نقل کدام صفحه از کتاب به آراء شوستر، براون، ناظم الاسلام کرمانی و ... استناد شده و کدام بخش مربوط به روزنامه‌های آغاز مشروطه و روزنامه انجمن تبریز است.

برای مثال بدون ذکر نام کتاب و صفحه آن به نقل قول از براون می‌پردازد که: در بهار سال ۱۲۸۲ خورشیدی به نوشته براون در تهران و یزد شورش نمودار گردید»<sup>۳۲۴</sup> در واقع کسروی از ده منبع و مأخذی که برای نوشته خود بهره جسته، پنج منبع آن مربوط به ادوارد براون است که به نام کتاب مأخذ و صفحه آن اشاره نکرده ولی می‌توان اشاره کرد که کسروی به لحاظ موضوعی بیشترین بهره را از تاریخ ناظم الاسلام کرمانی و کتاب انقلاب ایران ادوارد براون برده است. و اینکه اساساً چرا اظهارات براون نیاز به بررسی دقیق دارد، چرا که وی فردی بیگانه است و در هیچیک از وقایع تبریز حضور نداشته و بنابراین اطلاعاتش از طریق شنیده‌هایش می‌باشد باید ملاک قرار بگیرد. گر چه کسروی به مصادر ایرانی مانند تاریخ بیداری ایرانیان تالیف ناظم الاسلام کرمانی استناد نموده ولی چون به شماره صفحه اشاره نکرده است همان سردرگمی را برای خواننده فراهم می‌آورد ولی چون دسترسی به این کتاب در حال حاضر سهل است با اندک غور و بررسی محقق به سهولت به صحت و سقم موضوع پی می‌برد.

درست برعکس آنچه کسروی از نوشته‌های براون استفاده کرده است، خصوصاً این که نامبرده صاحب ادعاهائی درباره ایرانیان بوده، برای مثال کسروی در تاریخ هجده ساله آذربایجان تز سیاسی براون را چنین یادآور می‌شود: « آنچه باید گفت این است که در انگلیس این هنگام دو اندیشه در کار سیاست شرقی در میان می‌بود: « یکی اینکه با روسیان همدستی نمایند و جلو ایشان رادر شمال ایران بازگزارند و این سیاستی بود که دولت دنبال می‌کرد و این از بهر آن بود که روز به روز آلمانیان برنیرو می‌افزودند و هر زمان بیم جنگ بزرگی در اروپا بیشتر می‌گردید و انگلیسیان چون در آن جنگ نیاز به یاری روس خوستندی داشت از اکنون دل های ایشان راه می‌جستند... اندیشه دیگر اینکه با روسیان همچنان دشمنی نمایند و به ایرانیان در برابر آنان یاری کرده از نزدیک شدن آنان به هندوستان جلوگیری کنند . پروفیسور براون و مستر لنچ و دیگران هوادار این اندیشه می‌بودند.»<sup>۳۲۵</sup>

<sup>۳۲۳</sup> پانصد سال تاریخ خوزستان، نشر اختران: ۶۲  
<sup>۳۲۴</sup> تاریخ مشروطه ایران نوشته کسروی: ۸۶ و نیز رجوع شود به صفحات ۱۳۲، ۱۵۷، ۴۵۳، پاورقی، ۵۷۶، ۶۰۳، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۲۷، ۷۳۵، ۷۴۲ و ۸۰۱ که موضوعاتی بدون قید نام کتاب و صفحه به استناد ادوارد براون آمده است.  
<sup>۳۲۵</sup> تاریخ هجده ساله آذربایجان: ۳۲۳

با چنین اظهاری از جانب کسروی انگیزه براون نسبت به ایران روشن شد، در مناسبات میان روسیه و انگلیس، براون و مستر لنچ و دیگران هوادار این اندیشه بودند که با نزدیکی انگلیس به ایران مانع از دستیابی روسیه به هندوستان شوند. این همان سیاستی است که در زمان محمد شاه قاجار ضربان مهلکی به ایران وارد آورد.<sup>۳۲۶</sup>

با این اندیشه براون و سایر دوستانش به دنبال رابطه صمیمانه با ایرانیان نبودند بلکه پیگیر منافع دولت خود در هندوستان بودند منافعی که از قرن پانزدهم میلادی بیشترین ضربات را به مردم هند و منافع هندیان وارد کرده که صحنه معادلات سیاسی منطقه را به نفع کمپانی هند شرقی و نهایتاً انگلیس رقم زده است، با این توصیف باید به اظهار نظرهای براون و یا امثال وی با دیده نقد و بررسی نگریست، سعید نفیسی در این باره چنین آورده: «در این دوره راه اروپائیان برای ایران از همیشه بیشتر باز بوده است... حوادث را به میل خود گردانیده‌اند.»<sup>۳۲۷</sup>

اما کسروی درباره براون چنین می‌نویسد: «در اینجا لازم می‌دانم نام دانشمند ایران دوست انگلیس پروفیسور براون را برده درود و سپاس ارمغان روان آن مرد گرانبه‌نمایم. یاد دارم در ده و اند سال پیش آقامیرزا حسین خان دانش در استانبول شعرهایی در روزنامه فارسی شمس چاپ نموده و از جمله نام پروفیسور براون را برده و چنین گفته بود:

به ما آنچه شمشیر ستار کرد  
براون از سرِ کِلک دُربار کرد

راستی نیکی‌هایی را که این دانشمند انگلیسی با کلک خود به ایرانیان و ایران کرده هیچ اروپایی دیگری نکرده... پروفیسور براون در این زمینه هم هواداری از ایران نموده و آنچه شرط دوستی بود به جا آورده، از اینجا ایرانیان باید همیشه نام این دانشمند را به نیکی یاد نمایند و سپاسگزار او باشند. من نیز در این دیباچه سپاس‌ها می‌گزارم.»<sup>۳۲۸</sup>

در صورتی که ذبیح‌الله منصوری مترجم پرکار و زبردست درباره حضور ادوارد براون برخلاف آنچه امثال کسروی نوشته‌اند معتقدند: «براون صرفاً جهت تحقیق در مورد بابی‌ها و بهائی‌ها بوده است.» فواد فاروقی بعد از نقل این اظهار نظر می‌نویسد: «من پا را فراتر می‌گذارم، می‌گویم غرض براون تبلیغ مذهب فوق‌الذکر بوده است.»<sup>۳۲۹</sup> و بعد از نقل دفاع محمد قزوینی معروف، از براون می‌نویسد: «ناگزیر به افشای این واقعیت هستم. اینطور که بسیاری فکر می‌کنند نیست.» سپس ادامه می‌دهد ادوارد براون مستشرق بوده است قبول، محقق بوده، قبول ولی این که بگویند او به اسلام محبت داشته است و به ایران! از آن حرف‌هایی است که از محمد قزوینی بعید می‌نماید زیرا خود ادوارد براون در سفرنامه‌اش موسوم به یک سال در میان ایرانیان منظور خود از مسافرت به ایران را صریحاً بیان کرده است که شناخت مذاهب غیر قانونی و مطرود بابی و بهائی بوده است.»<sup>۳۳۰</sup>

<sup>۳۲۶</sup> به کتاب رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان ترجمه عباس آذرین مراجعه شود.

<sup>۳۲۷</sup> تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر: ۱۹-۱۸

<sup>۳۲۸</sup> تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی: ۱۵ پیشگفتار

<sup>۳۲۹</sup> سیاحان در ایران: ۱۳۴

<sup>۳۳۰</sup> سیاحان در ایران؛ فواد فاروقی: ۱۳۴

البته کسروی می توانسته به قول خود از براون سپاس ها گزارد، ولی بهتر است تأملی در نوشته های براون داشته باشیم. نخست قبل از هر چیز چون کسروی شعری را به نقل قول از آقامیرزا حسین خان دانش آورده که در آن شمشیر ستارخان - سردار ملی - را با نوشته های براون مقایسه کرده ابتدا به استناد کتاب تاریخ آذربایجان و بلوای تبریز - مانیفست حاج محمد باقر ویجویه ای درباره ستارخان به دو مورد از حالان وطن پرستانه و دلسوزانه او اشاره و بسنده می کنیم. مورد اول «در این بین که دربارهی محلات و در بعضی از خانه های محله خیابان و نویر مستبدین بیرق سفید زده بودند جنرال قونسول تشریف بردند به پیش جنای ستارخان سردار ملی و گفتند که به باقر خان یک بیرق دولت روس را دادم او در امان دولت روس است یکی را هم به تو که جوان دلیری می دهم تا در امان دولت روس باشی جناب سردار فرمودند که من در زیر بیرق جناب ابوالفضل العباس علیه السلام و بیرق ایرانم بیرق شما به من لازم نیست.»<sup>۳۳۱</sup> و باز به نقل از همان کتاب «می خواستند یکی از زخمی ها را زخم بندی بکنند. مجروح اصرار می کرد که لباس او را نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند. بالاخره ستار خان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم او را ببندند.

مجروح از روی ناچاری گفت من مرد نیستم و دخترم و میل ندارم لباس از تن بکنم. ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشک شده گفت - دخترم من که هنوز زنده هستم تو چرا به جنگ رفتی؟»<sup>۳۳۲</sup>

و اما درباره ادوارد گرانویل براون می طلبد شرح حالی که به قلم سیرای دنیس راس تهیه شده را بیاموزیم تا خواننده عزیز براون را شناخته و با توجه به آن درباره گفته ها، نوشته هایش نسبت به ایرانیان قضاوت کند ولی چون نقل اینگونه موضوعات مقدمه ما بر کتاب «نبرد با بی دینی» را به صورت کتابی مستقل درمی آورد از ذکر آن خودداری می کنیم.

بحث پیرامون او را از سال ۱۸۸۰ که توجه زیادی به اسماعیلیه ای ایران و ادبیات فرقه ای حروفیه پیدا می کند مورد توجه قرار می دهیم. توجه براون هنگام تهیه جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران به ظهور صفویه و خصوصاً نحوه به قدرت رسیدن بنیانگذار و تجدید حیات مذهب شیعه اثنی عشری جلب می شود<sup>۳۳۳</sup> در فاصله نگارش جلد سوم و چهارم تاریخ ادبیات ایران که سال ۱۹۱۴ - ۱۹۰۹ می باشد ذهن او متوجه به انقلاب مشروطیت ایران و ادبیات مشروطه می شود و بیشتر اوقات خود را به این موضوع اختصاص می دهد. البته نباید فراموش کرد براون از بنیان گزاران «کمیته ایران» به شمار می آید. این کمیته از اعضای برجسته ی مجلسین عوام و سنای انگلستان تشکیل شده بود و در سال های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ نفوذ عمیقی بر افکار عمومی انگلیس و اروپا داشت. در سال ۱۹۰۹ کتاب «بررسی مختصر وقایع ایران» و در سال ۱۹۱۰ «تاریخ انقلاب ایران» و در سال ۱۹۱۴ مطبوعات و اشعار ایران نوین را منتشر کرد که همه اینها بدین منظور بود به دنیای غرب توضیح دهد روحیه جدید ملی گرایی - ناسیونالیسم - عمیقی در ایران متولد شده است.

<sup>۳۳۱</sup> تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز به اهتمام رضا همزار: ۴۲

<sup>۳۳۲</sup> تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز به اهتمام رضا همزار: ۲۴۰

<sup>۳۳۳</sup> یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه/ نشر اختران/ چاپ چهارم سال ۱۳۸۷: ۱۳

تا این که در سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۸ تصمیم مسافرت به ایران می‌گیرد می‌نویسد: «اکنون نه تنها این موقعیت به دست آمده بود بلکه بنا بر احتیاج دانشگاه به یک استاد دائمی زبان فارسی دوستانم مرا تشویق کردند که اولین سال عضویت در کادر علمی دانشگاه را در راه رسیدن به این مقام صرف کنم.»<sup>۳۳۴</sup> نتیجه این سفر ۱۲ ماهه به ایران تألیف کتاب «یک سال در میان ایرانیان» شد که در جای جای این کتاب براون درباره ایرانیان اظهار نظر کرده جاهائی ندرتا از ایران تعریف کرده ولی عمدتاً به انتقاد از ایرانیان می‌پردازد. مکانیزم تعریف یا تخریب وی از ایرانیان در قالب دیالوگ دوطرفه است. وی که در طول مسافرت خود از عثمانی تا ایران از یک نفر خدمتکار ترک استفاده کرده که به قول و بنا به مصلحت، وی را «علی» صدا می‌زده از زبان این پیرمرد ترک درباره ایرانیان چنین می‌نویسد: که «ضمناً منظور پیرمرد است [ساده تر از آن بود که حریف ایرانیان زرنگ و حیل‌گر باشد.»<sup>۳۳۵</sup> و از قول یک مهندس معدن بلژیکی که مدتی در ایران زندگی کرده می‌نویسد: «او گفت من به سرزمین‌های بسیاری سفر کرده‌ام و در هر ملتی خصایل نیکی یافته‌ام مگر ایرانیان که نتوانستم حتی یک خصلت قابل تحسین در آنها بیابم. حتی طرز سخن گفتنشان دناوت طبع شان را آشکار می‌کند وقتی قصد تشکر دارند می‌گویند «لطف شما زیاد» که یعنی بیشتر بدهی و زمانی که می‌خواهند مطلبی را با قسم خوردن تأیید کنند می‌گویند: «به جان عزیز خودت» و یا «به مرگ شما» که یعنی اگر من دروغ گفتم تو بمیری! و مرگ آدم‌ها مثل دروغ گفتن برای شان بی تفاوت است.»<sup>۳۳۶</sup>

براون می‌نویسد: «جالب اینجاست که در میان ترک‌ها معروف است که ایرانیان در تبه کاری و پیمان شکنی و دغل بازی سرآمد دیگر مردمانند.»<sup>۳۳۷</sup> جالب است براون که همه جا خود را طرفدار ایران و ایرنی می‌خواند کوچکترین پاسخی به این اهانت‌ها نمی‌دهد، از آن بالاتر او که پیشتر گفته شد به عشق حافظ و با بورسیه دانشگاه کمبریج به ایران آمد درباره شعراء ایرانی چنین می‌نویسد: «دوست داران متعصب ادبیات قدیم ایران می‌گویند: کجا هستند رودکی‌ها، فردوسی‌ها، نظامی‌ها، عمر خیام‌ها، انوری‌ها، سعدی‌ها، حافظ‌ها و جامی‌های بزرگ و شکوهمند قدیم؟ اکنون چنین سرایندگانی را کجا می‌توان یافت؟ آنان این واقعیت را در نظر نمی‌گیرند که این شاعران در طول مدتی بالغ بر پنج قرن (۵۰۰ سال) می‌زیسته‌اند.»<sup>۳۳۸</sup>

این اظهار نظر براون (آدمی را به شگفت وامی دارد مگر می‌شود ادبیات کشوری خلق الساعه ظهور و بروز یابد؟ کار به اینجا که می‌کشد ناگزیر باید از ادوارد براون این سؤال شود که تاریخ ادبیات انگلیس طی چند قرن به ظهور نشست؟ آیا یک شبه ره صد ساله رفته است؟

پاسخ به این سؤال را با کتاب شاعران انگلستان از قرن پنجم تا بیستم میلادی با ترجمه و تحقیق محمد علی مختاری اردکلانی می‌دهیم که چنین آمده است: «تاریخ ادبیات انگلستان، تاریخی طولانی و جذاب است، در حدود هزار و

<sup>۳۳۴</sup> یک سال در میان ایرانیان: ۴۳

<sup>۳۳۵</sup> یک سال در میان ایرانیان: ۴۸

<sup>۳۳۶</sup> یک سال در میان ایرانیان: ۴۸ و ۴۹

<sup>۳۳۷</sup> یک سال در میان ایرانیان: ۶۳

<sup>۳۳۸</sup> یک سال در میان ایرانیان: ۱۴۹

ششصد سال پیش شروع می‌شود.<sup>۳۳۹</sup> و اما از نظر مفهوم شهراء ایرانی هر یک در نوع خود مفاهیم عمیقی خلق یا مطرح کرده‌اند، در حالیکه «ادبیات انگلیسی» شیفتگی انگلیسیان نسبت به دریا را نشان می‌دهد.<sup>۳۴۰</sup> ولی غزلیات یا اشعار حافظ انسان‌ها را از تار و پود ظلمانی و حجاب‌های نفسانی که موضوع دین و اصلاح بشر است عروج داده برافلاک نشانده تا جایی که کثیری از بزرگان همچون میرزا جواد آقا ملکی در قنوت نمازهای مستحبی خود غزلیات حافظ را زمزمه می‌کرده‌اند<sup>۳۴۱</sup> و مهم‌تر اینکه براون به قصد زیارت حافظ به ایران آمده- آنچنان که خود می‌گوید از بزرگی ایرانیان و عظمت حافظ است. آری براون باید قدردان عظمت ملتی باشد که حافظ و مولوی‌ها و... را به بشریت عرضه داشته است. در معنا تردیدی نیست که براون شخصا مجذوب شرق و دوستدار بل مرید حافظ است ولی آنجا که می‌خواهد خواست دولت متبوعش و گزارش مأموریت خود به ایران را بنویسد مجبور است شعراء ایرانی، ادبیات ایرانی و ارزش‌های ایرانی را کم‌رنگ و کم‌ارزش جلوه دهد و در حقیقت خواست دولت خود را اجراء نماید. در واقع با این حال، مریدی را می‌ماند که مراد را خرج آبادی دنیای خود می‌کند. این حالت بیشتر در میان سفرنامه نویسهائی که از کشورهای غربی به ایران آمدند یک سویه و مغرضانه علیه ایران و ایرانی مطالبی نگاشته‌اند به وفور ملاحظه می‌شود.

۳۴۲

شیوه همه این سفرنامه‌ها تقریباً از این قرار است، ابتدا از هوش و یا مهمان‌نوازی ایرانی تعریف و تمجید می‌شود، سپس لب به انتقاد می‌گشایند. «سفرنامه‌های ونیزیان در ایران» که شامل شش سفرنامه است<sup>۳۴۳</sup> و «سفرنامه تاورنیه»<sup>۳۴۴</sup> از اینگونه موارد است، با این فرق که سفرنامه‌ها به مرور پیچیده‌تر می‌شوند.<sup>۳۴۵</sup>

به هر روی در ادامه کتاب «یک سال در میان ایرانیان» ملاحظه می‌شود که ادوارد براون عشق به ایرانی و ادبیات ایران خود را فراموش می‌کند و به فتنه بایبه می‌پردازد، از ابتداء این کتاب در جای جای کتاب ذهن خواننده را نسبت به بایبه کنجکاو می‌کند و در چند جای کتاب خود درباره بایبه و باب که سی سال پیش از ورود براون به ایران اعدام شده بود می‌پردازد، براون بعدها در سال ۱۹۱۰ با میرزا حسینعلی نوری ملاقات داشته بهائی شده با اولین بهائی آمریکائی-ابراهیم جرج خیرالله- که علم مخالفت با عبدالبهاء جانشین حسینعلی نوری را برداشته بود مکاتبه کرده و با استناد به گفته‌های ابراهیم جرج خیرالله عبدالبهاء را رد می‌کند.

براون عبدالبهاء را متهم می‌کند که به خاطر هوای نفس و ریاست طلبی با وصایای بهاءالله مخالفت می‌کند و بهائیت را به تفرقه‌کشانده است. این دلسوزی بهترین بیان‌کننده نقش براون در میان ایرانیان است. که اگر با آنچه کسروی در اسلام ستیزی داشته تطبیق داده شود علت تعریف و تمجید کسروی از براون به دست می‌آید و متوجه می‌شویم چرا

<sup>۳۳۹</sup> از انتشارات: پیشگفتار صفحه ۳

<sup>۳۴۰</sup> از انتشارات: پیشگفتار صفحه ۳

<sup>۳۴۱</sup> رساله لقاءالله

<sup>۳۴۲</sup> آیه کتاب سیری در سفرنامه‌ها، سیاحان در ایران، نوشته فواد فاروقی با مقدمه دکتر حامد فولادوند رجوع شود.

<sup>۳۴۳</sup> ترجمه دکتر منوچهر امیری

<sup>۳۴۴</sup> ترجمه حمید ارباب شیروانی

<sup>۳۴۵</sup> سیاحان در ایران: ۱۲۲-۱۲۱

کسروی اظهارات براون را ملاک تاریخ نگاری خود قرار داده است.<sup>۳۴۶</sup> به لحاظ همین نقص بزرگ به این نوع تواریخ اعتمادی نیست چنانکه سعید نفیسی می نویسد: «همه این کتاب‌ها را که شماره آنها از هزار می‌گذرد نمی‌توان به کسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد، بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که از این کتاب‌ها برحذر باشند.»<sup>۳۴۷</sup> زیرا همانطور که آقای رسول جعفریان در مورد تاریخ مشروطه کسروی می‌نویسد: «عمده مأخذش از روزنامه‌ها و نوشته‌ها و خاطرات تبریزیان است.»<sup>۳۴۸</sup> از مصادر و مأخذ معتبری گرفته نشده است خصوصاً اینکه مطالب از روزنامه‌ها بعد از اعمال نظر مأمورین حکومتی هر عصر در دسترس خوانندگان قرار می‌گرفت و خاطرات با سلیقه‌های شخصی اطراف مخلوط است. چنانکه آقای مهدی مجتهدی درباره تاریخ مشروطه کسروی می‌نویسد: «هر کس از مجاهدین و مشروطه خواهان بیسوادتر و ساده‌تر بود بیشتر مورد تقدیر بلکه اعجاب او بود. این کتاب تاریخ نیست بلکه شاهنامه‌ای است از ایام انقلاب که با طرف‌گیری کامل تحریر شده است... وی اصلاً مخالفین مشروطیت را داخل آدم حساب نکرده و تقصیرات انس و جن را به پای آنان نوشته است. در بین مشروطه خواهان نیز سعی او این بود که مجاهدین و بیسوادها را خیلی بزرگ کند... باری این کتاب کینه‌های دیرینه را که در اثر گذشت زمان فرونشسته بود برانگیخت و شعور آذربایجانیگری را دوبرتبه بیدار کرد... طرفداران پیشه‌وری برای اثبات حقانیت نهضت خود به این کتاب استناد می‌کردند و خود را جانشین و وارث مجاهدین صدر مشروطیت می‌دانستند.»<sup>۳۴۹</sup>

تردید نیست امثال کسروی در نقل تاریخ همان مقصود را دنبال کرده‌اند که در نوشته‌های دین ستیزی داشته‌اند آقای رسول جعفریان اشاره‌ای دارند که استنباط ما را نسبت به کسروی تأیید می‌کند ایشان می‌نویسند: «این سخن کسروی که [مدعی است] علما هدف از مشروطه را «ترویج شریعت» می‌دانستند در کمتر سند و رساله سیاسی درج شده و اظهار آن برخاسته از نگاه کسروی به علماء و تخریب و جهد آنان برای حضور در این حرکت انقلابی است. [در صورتی که] اهداف آنان [علماء] بنا به آنچه بارها و بارها گفته شده در درجه اول مبارزه با استبداد، و در ثانی جلوگیری از مداخله خارجی‌ها بود.»<sup>۳۵۰</sup>

یازدهم ذی‌قعدة ۱۴۳۲ مطابق ۱۷ مهر ۱۳۹۰

سید ملک محمد مرعشی

<sup>۳۴۶</sup> چنانکه کسروی می‌نویسد: «آنچه را که در تاریخ آورده‌ام بیشتر آنها از روی آگاه‌هاست که خود می‌دانستم [خود] که ۱۶ ساله بوده است» [تاریخ مشروطه ایران کسروی: ۲۰۰] ویا حُه [از روی عشق و علاقه] به دست آوردم و چیزهایی را هم از کتاب‌ها و روزنامه‌ها و یادداشت‌ها برداشته‌ام» (تاریخ مشروطه ایران/ کسروی: ۶۵)

<sup>۳۴۷</sup> تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر: ۱۸

<sup>۳۴۸</sup> درک شهری از مشروطه/ رسول جعفریان: ۲۰

<sup>۳۴۹</sup> درک شهری از مشروطه: ۱۹-۲۰ پاورقی

<sup>۳۵۰</sup> درک شهری از مشروطه: ۲۰ پاورقی شماره ۱



[www.BahatismIran.com](http://www.BahatismIran.com)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

[info@bahatismiran.com](mailto:info@bahatismiran.com)

[info@bahatismiran.net](mailto:info@bahatismiran.net)

[bahatismiran@gmail.com](mailto:bahatismiran@gmail.com)

[bahatism1@yahoo.com](mailto:bahatism1@yahoo.com)

